





ازدحام تنها اجتماع دلها

چرا حسین (علیه السلام)

تنها ماند؟

محرم ۱۴۴۳

نگارش: جمعی از پژوهشگران
ویرایش: مؤسسه «ویراستاران»
گرافیک: عباس ترخان
صفحه‌آرایی: محمد سعیدی
نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۹
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
قیمت: ۴۳۰۰۰ تومان

فهرست

۷	درآمد
۱۷	مجلس اول: اشک تنهایی
۳۳	مجلس دوم: تن‌های آرام
۴۹	مجلس سوم: رنج تنهایی
۶۷	مجلس چهارم: تنها میان تن‌ها
۸۳	مجلس پنجم: همدلی در خطر
۱۰۳	مجلس ششم: شیرین‌ترین شهادت
۱۲۳	مجلس هفتم: فرمانده دل‌ها
۱۴۱	مجلس هشتم: اجتماع عزیز
۱۵۹	مجلس نهم: دست‌های هم‌آهنگ
۱۷۷	مجلس دهم: همدلان عاشق
۱۹۳	مجلس یازدهم: همراهان سنگ‌دل
۲۱۱	کتابنامه

درآمد

ما انسان‌ها فطرتاً موجوداتی اجتماعی آفریده شده‌ایم و قدرت و برتری ما در باهم بودن است و هر قدر از هم دورتر شویم، ضعیف‌تر خواهیم شد. بر همین اساس، شیاطین جن و انس برای ضربه زدن به انسان‌ها همواره به دنبال ایجاد تفرقه و جدایی میان آدمیان بوده‌اند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾!

ردپای این راهبرد کلیدی شیطان را از دوران حضرت آدم تا دوران حضرت خاتم به‌خوبی می‌توان دید. از اختلاف‌افکنی میان هابیل و قابیل و تفرقه میان یوسف و برادرانش گرفته تا ایجاد شکاف میان لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین و لشکر امام حسن مجتبی (علیه السلام) در رویارویی با لشکر معاویه.

در نقطه مقابل نیز ایجاد همدلی و هم‌بستگی میان مردم، از جمله دستورات اساسی دینی و اقدامات راهبردی انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ بوده است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بیانی به این نکته مهم تأکید می‌فرماید: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّئْبِ».^۱

۱. مائده، ۹۱.

۲. دست خدا با جماعت است و از تفرقه حذر کنید؛ زیرا کسانی که از جماعت کناره می‌گیرند، طعمه شیطان‌اند؛ مانند گوسفندی که از گله جدا می‌افتد و گرگ او را می‌درد (سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷).

بر همین اساس، گسست یا هم‌بستگی اجتماعی مردم، همیشه نقشی اساسی در تعیین راهبرد هدایتی امامان ما داشته است. وقتی مردم کوفه بعد از ۲۵ سال اختلاف و تفرقه که منجر به تنهایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) گردید، دوباره بر سر یاری امام زمانشان با هم همدل و هم‌آهنگ می‌شوند، حضرت نیز با این اجتماع مردمی همراه می‌شود و دعوت مردم را می‌پذیرد، چراکه: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ يَوْجُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَحَدَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبَاطَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزِي» (اگر حضور حاضران (در بیعت) و تمام شدن حجت به سبب وجود یاری‌کنندگان نبود، و اینکه خدا بر دانشمندان واجب کرده است که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند، ریسمان خلافت را بر دوشش می‌افکنم، و پایان آن را به جام آغاز آن سیراب می‌کردم، و می‌دیدید که این دنیای شما در نزد من بی‌بهارتر از چیزی است که هنگام عطسه کردن بزغاله از بینی او بیرون می‌پرد.)

امام مجتبی (علیه السلام) نیز وقتی مردم زمان خود را این‌گونه یافت که با حیل‌های تشویقی و تهدیدی معاویه تبدیل به جمعیتی از هم‌گسسته و انبوهی از انسان‌های تنها شده‌اند، مقابلۀ علنی خود با معاویه را به تربیت یاران و انسان‌هایی برای رقم‌زدن حماسۀ عاشورا تغییر داد.

جالب اینجاست که همان کوفیان که چند بار در یاری و تنها گذاشتن امام خویش از هم گسسته و با هم هم‌بسته شدند، وقتی دوباره در نصرت امام خود عزم جمعی پیدا کردند، مسیر قیام امام حسین (علیه السلام) را به سمت کوفه تغییر دادند.

اباعبدالله (علیه السلام) به خوبی می‌دانست اگر راهی برای رساندن جامعه به خوشبختی باشد، حتماً در نقطه‌ای خواهد بود که مردم با هم یکدل می‌شوند و یک‌صدا. عبیدالله هم این را به خوبی درک کرده بود، به همین



دلیل بود که اصلی‌ترین حرکت خود را در تنهاکردن مردم و جداکردن آن‌ها از یکدیگر قرار داد. او با ترویج شایعات و اختلاف افکنی و با تهدید و ارباب از لشکر دروغین شام و با توزیع ثروت و پاداش، منافع فردی آدم‌ها را بر مصلحت جمعی‌شان غلبه داد و انبوهی از انسان‌های تنهای تنها در کوفه به راه انداخت و «اجتماع قلوب» کوفیان را تبدیل کرد به «ازدحام تنهایی». از قضا، همین ازدحام تنهایی در روزگار ما دارد زندگی‌مان را قالب می‌گیرد و در عرصهٔ جامعه غالب می‌شود. ما با هم هستیم و بی‌هم: «الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانُهُمْ» اما «الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»! برای هر کدام ما اهداف و کارهای خودمان دارد مهم‌تر می‌شود و راه‌حل مشکلات را تلاش فردی و بیرون‌کشیدن رخت خویش می‌پنداریم. بله، کم‌کم داریم تبدیل می‌شویم به آدم‌هایی که دروینجره‌ای به بیرون از خودمان نداریم و نفع شخصی برایمان اولویت دارد.

شاید بتوان گفت مهم‌ترین عامل شیوع ازدحام تنهایی، نبود صبر و مقاومت در برابر هزینه‌های هم‌بستگی است. همان عاملی که موجب شد کوفیان در همدلی خود، بر عهد با امام خویش استقامت نکنند که اگر اندکی صبر می‌کردند و هزینه‌های هم‌عهدی با حسین (علیه السلام) را تحمل می‌کردند، یقیناً تاریخ عوض می‌شد و بشر امروز در مسیر دیگری بود. آری، برای رسیدن به هم‌بستگی اجتماعی راهی جز صبر اجتماعی نداریم؛ همان صبوری که بارها حضرت در مسیر کربلا و روز عاشورا بر آن تأکید کردند و هرگز نباید فراموش کرد که ملاک این همدلی و هم‌بستگی، شعار مهم «وَلِيٍّ لِّمَنْ وَالَّاكُم» است که همدلی را بر محور امام ترسیم و تنظیم می‌کند.

به باور ما، بزرگ‌ترین راه‌حل برای همهٔ مشکلات تاریخ بشر چیست؟ بله، ظهور حضرت حجت (علیه السلام). بشنویم از ایشان: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا، وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِيُطَاعَتِهِ، عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ يَلْقَائِنَا، وَلَتَعَجَّلْتُ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمُشَاهَدَتِنَا»^۱ (اگر شیعیان

۱. مردمی که بدن‌هاتان با هم، و خواهش‌هاتان مختلف است (سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹).
 ۲. احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵.

ما، که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ادای پیمانی که بردوش دارند همدل می‌شدند، برکت دیدارمان برایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت ملاقاتمان زودتر نصیبشان می‌شد.

این اجتماع قلوب و هم‌بستگی اجتماعی نه‌تنها غیبت حضرت مهدی عج را پایان می‌دهد؛ بلکه پایان‌دهنده بسیاری از مشکلات کنونی جامعه ماست. ما بیش از گذشته به هم نزدیک شده‌ایم؛ ولی بیشتر از هر زمان تنها مانده‌ایم. وقتی بیرون از خانه هستیم، چندین برابر اجدادمان آدم می‌بینیم. وقتی هم داخل خانه‌ایم، چندین برابر اجدادمان با دیگران پیام ردوبدل می‌کنیم. بله، در گروه‌های چندده نفره می‌چرخیم و در کانال‌های چندده هزارنفره عضو می‌شویم؛ اما با هیچ‌کس نیستیم. روزها با چشم‌هایی شطرنجی شده، همشهریانمان را ندیده می‌گیریم و شب‌ها با گوش‌های پنبه‌دار، صدای واحد بغلی را نشنیده می‌گیریم. بیشترین تعامل ما با بقیه این شده است که با حرکت شست‌هایمان، در سکوت لب‌ها، با دیگران حرف می‌زنیم؛ آن‌هم با پیام‌های تکراری و ارسال‌های فورورادی و شکلک‌های تهی. تقابل عجیبی است بین بیرون و درون ما. ازدحام جمعیت است و سلطه تنهایی. ما با هجوم فردیت مواجهیم؛ با ازدحام تنهایی. اگر آمار طلاق بالا گرفته؛ اگر احتکار اموال مورد نیاز مردم توسط خود مردم شدت یافته است؛ اگر با وجود خانه‌های خالی، مردمانی در چادر زندگی می‌کنند؛ اگر مهدکودک‌ها و خانه‌های سالمندان در رقابت گسترش با یکدیگرند؛ اگر آمار ازدواج و فرزندآوری در سراسری افتاده است؛ همگی از یک نقطه درد تاریخی نشأت گرفته است: ازدحام تنهایی.

تنها راه نجات ما از این طوفان فردیت و تنهایی، سوار شدن بر کشتی ولایت است که سریع‌ترین آن‌ها کشتی حسین علیه السلام است. اما باید بدانیم وقتی سوار کشتی هستیم، سوراخ شدنش به ضرر همه است. یا همه با هم به مقصد می‌رسیم یا همه با هم غرق می‌شویم. باید جلوی رخنه‌ها را بگیریم و نگذاریم تنهایی طلبی جای همدلی را بگیرد.

خداوند متعال حسین (علیه السلام) را کشتی نجات بشریت قرار داده است تا انسان‌ها را از طوفان ازدحام تنهایی به ساحل آرامش بخش همدلی برساند و برای راحت کردن طی این مسیر، عشق به حسین (علیه السلام) را نخ تسبیح جمع‌کننده تمام عاشقان عالم قرار داده است: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۱

گویا قرار است عشق به حسین (علیه السلام) دل‌های تمام آزادگان جهان را به هم گره بزند تا اجتماع دل‌هایی برای ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) شکل بگیرد و در روز ظهور، خود را با عشق حسین (علیه السلام) به تمام عالم معرفی کنند: «إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ (عَجَّ) قَامَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ يَنَادِي بِبِنْدَاعَاتِ خَمْسَةَ... الثَّلَاثُ: أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنِ قَتَلُوهُ عَظْشَانُ»^۲

این روایت که به دنبال تحقق حس مسئولیت و هم‌بستگی در بین عزاداران و عاشقان حسینی است، تنها راه عبور از مشکلات جامعه و زمینه‌سازی ظهور را هم‌بستگی و مسئولیت اجتماعی، حول عشق حسینی معرفی می‌کند. لازمه این هم‌بستگی اجتماعی، تحمل صبر و مقاومت در برابر سختی‌هایی است که در مسیر به وجود خواهد آمد. بر همین اساس است که امام حسین (علیه السلام) در مقاطع مختلف مردم را به صبر اجتماعی دعوت می‌کردند.

مجموعه حاضر با عنوان «ازدحام تن‌ها، اجتماع دل‌ها» روایتی است از نقطه تاریخی تقابل حق و باطل که این واقعیت را از خلقت آدم تا ظهور وصی خاتم، به تصویر می‌کشد: شیاطین جن و انس برای به‌زاند آوردن انسانیت همواره به دنبال تنهاکردن تن‌های آدمی هستند و انبیا و اولیای الهی برای خوشبخت کردن انسان‌ها همواره به دنبال هم‌آهنگ کردن دل‌های مردم.

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

۲. زمانی که قائم آل محمد (عجل الله فرجه) ظهور می‌کند، مابین رکن و مقام می‌ایستد و پنج ندا سر می‌دهد: «الأول: ألا يا أهل العالم أتيا الإمام القائم؛ الثاني: ألا يا أهل العالم أتيا الضمصة المنقمة؛ الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين قتلوه عظشان؛ الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين قتلوه عظشان» (علی یزدی حایری، إلزام الناصب فی إنبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۳۳).

در این مجموعه، در یازده مجلس، دربارهٔ این موضوعات سخن خواهیم گفت:

مجلس اول: اشک تنهایی

توصیفی از دو وضعیت از هم گسستگی و هم بستگی اجتماعی مردم در طول تاریخ و نقش اساسی آن در قیام و تنهایی سیدالشهدا(ع).

مجلس دوم: تنهای آرام

تبیین آرامش واقعی در هم بستگی اجتماعی و اضطراب‌های ناشی از هم گسستگی و نقش سیدالشهدا(ع) در ایجاد آرامش اجتماعی.

مجلس سوم: رنج تنهایی

تشریح احساس تنهایی رنج‌آور که به دلیل ازدحام تنهایی، شامل حال فرزندان مخصوصاً دختران جامعه می‌شود و لزوم توجه والدین به نیازهای واقعی فرزندان به پیروی از سیدالشهدا(ع).

مجلس چهارم: تنها میان تنها

تبیین نیاز انسان‌ها به محبت و محبوبیت در هم بستگی و پیامدهای مهاجوریت و از هم گسستگی و لزوم شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی حول پرچم سیدالشهدا(ع).

مجلس پنجم: همدلی در خطر

توصیف کارکردهای ویژهٔ همدلی در هنگام بروز خطرهای مختلف در مسائل اجتماعی و مراقبت از همدلی شکل‌گرفته حول محور سیدالشهدا(ع) در هنگام شدت گرفتن خطرهای اجتماعی.



مجلس ششم: شیرین‌ترین شهد

تشریح منافع و فواید هم‌بستگی و شیرینی‌های ایثار و از خودگذشتگی در راه شکل‌دهی هم‌بستگی اجتماعی در مقابل تلخی‌های فردگرایی و منفعت‌طلبی فردی.

مجلس هفتم: فرمانده دل‌ها

توصیف قدرت فرماندهی سیدالشهدا (ع) بر دل‌های به هم پیوسته جبهه حق از عاشورا تا ظهور، در مقابل ضعف تن‌های ازدحام‌یافته از هم‌گسسته در جبهه باطل.

مجلس هشتم: اجتماع عزیز

تبیین ابعاد مختلف عزت در زندگی همدلانه حول محور سیدالشهدا (ع) و پیامدهای ذیلانۀ از هم‌گسستگی اجتماعی.

مجلس نهم: دست‌های هم‌آهنگ

تشریح چگونگی هم‌آهنگی دست‌ها در هم‌عهدی با سیدالشهدا (ع)، به پیروی از ابوالفضل العباس (ع) و نتایج و لذت‌های این هم‌آهنگی در زندگی اجتماعی.

مجلس دهم: همدلان عاشق

توصیف مجمع دل‌دادگان حسینی که شب عاشورا در خیمه سیدالشهدا دور حضرت جمع شدند و چگونگی حل‌شدن در وجود نازنین سیدالشهدا (ع) برای راه‌یافتن به این مجمع عشاق حسینی.

مجلس یازدهم: همراهان سنگ‌دل

تبیین سنگ‌دل‌شدن انسان‌های تنهایی که هم‌بستگی در راه یاری سیدالشهدا (ع) را رها کردند و صرفاً برای مقابله با حضرت با هم همراه شدند.



مجموعه حاضر به سفارش اداره امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی و با مشورت و بهره‌مندی از نظرهای استادان و بزرگان حوزه تبلیغ از جمله حجت‌الاسلام عالی، حجت‌الاسلام میرباقری، حجت‌الاسلام طائب و حجت‌الاسلام پناهیان تألیف شده است.

در اینجا از مؤسسه تخصصی خطابه امیربیان و تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه گران‌سنگ یاری کردند، از جان سپاسگزاریم: حجج اسلام محمد جنتی، محمد مهدی یآوری، علی آب‌انباری، حسین یوسفیان، مجتبی جنتی، موسی خواجوی، جعفر عرب‌شیبانی، مهرداد خالقی، سیدقدیر حسینی، رضا رضایرحمتی، حمید قدیری، ابراهیم ابراهیمی، سیدعلی موسوی‌زاده، محمدهادی امیری‌پور، محمدهادی صالح‌پرور و رضا زندوکیلی.

واحد راهبری محتوایی اداره کل
امور مبلغین سازمان تبلیغات



درآمد

مجلس اول : اشک تنهایی

مجلس اول

عزاداری در تنهایی یا جمع؟

- برکات عزاداری برسیدالشهداء (ع)
- نگرانی شیعیان از عزاداری در تنهایی

روح دین؛ جمعی یا فردی؟

- سفارش دین به اجتماع
- ولایت یعنی جمع شدن حول محور امام
- هدف شیطان: گسست اجتماعی
- عملکرد اهل بیت و خواست مردم

شگرد شیطان برای تضعیف جبهه حق

- منفعت طلبی فردی
- گسست اجتماعی
- اختلاف افکنی در خانواده

دعوت کوفیان و حرکت سیدالشهداء (ع)

- چرا سیدالشهداء (ع) به کوفه رفت؟
- چگونه عبدالله بن زیاد اجتماع مردم کوفه را از بین برد؟

رمز ظهور: اجتماع حول محور امام

- همدلی و هم بستگی شیعیان و دیدار حضرت
- مجالس عزای سیدالشهداء (ع) و هم بستگی حول محور امام
- مقایسه یاران سیدالشهداء (ع) و یاران امام عصر (عج)

گریه های بی کسی

- اصل اقامه عزای سیدالشهداء (ع)
- گاهی در اضطرار عزاداری در تنهایی واجب می شود
- عزاداری مسلم در تنهایی برای امام (ع)

یازده ماه از خدا این روزها را خواستم
دیدۀ تر خواستم، حالِ بُکا را خواستم

اشک گران‌مایه

در روایتی نقل است که امام صادق علیه السلام به مسمع بن عبدالمکرم فرمودند: «مسمع، تو اهل عراقی. اَمَّا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام» (به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌روی؟) مسمع گفت: «خیر، من میان مردم بصره شناخته شده‌ام. دشمنان ما زیادند و من در امان نیستم. آن‌ها به خلیفه گزارش می‌دهند. برای همین به زیارت آن حضرت نمی‌روم.» حضرت فرمودند: «أَفَمَا تَذْكَرُ مَا صُنِعَ بِوَيْه؟» (به یاد مصائبی می‌افتی که بر آن حضرت وارد شد؟) عرض کرد: «بلی.» امام علیه السلام گفت: «فَتَجَزُّعُ؟» (بی‌تابی هم می‌کنی؟) مسمع پاسخ داد: «إِي وَ اللّٰهُ وَ اَشْتَعِبُرُ لِدَلِيكَ حَتَّى يَرَى اَهْلِي اَتَرَ دَلِيكَ عَلَيَّ فَاَمْتَنِعُ مِنَ الطَّلَعِ حَتَّى يَشْتَبِيَنَّ دَلِيكَ فِي وَجْهِ...» (بله به خدا قسم، و به یاد مصائب حضرت اشک می‌ریزم، چنان‌که اهل و عیال‌م اثر آن را در من می‌بینند و از خوردن غذا امتناع می‌کنم، چنان‌که از چهره‌ام معلوم می‌شود.)

امام صادق علیه السلام هم در حقیق دعا کرد و فرمود: «رَجِمَ اللّٰهُ دُمَعَتَكَ» (خدا رحمت کند اشک‌های تو را.) یعنی خدا بابت این اشک‌ها تو را رحمت کند. «أَمَّا إِنَّكَ سَتَرِي عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ وَ وَصِيَّتَهُمْ مَلِكِ الْمَوْتِ



یک ای مسمع، تو برای جد ما اشک ریختی، گریه کردی، دلت شکست. حالا پاداش تو این است که هنگام مرگ، اجداد بالای سرت می آیند و سفارش تو را به ملک الموت می کنند و بشارتی به تو می دهند که برتر از هر چیز است و ملک الموت با تو از مادر مهربان تر خواهد بود. مسمع می گوید: «سپس حضرت گریستند و اشک های مبارکشان جاری شد و من نیز با آن حضرت اشک ریختم.»^۱

امسال هم عزاداری های سیدالشهداء غربت خاصی خواهد داشت. امسال که به دلیل شیوع کرونا از زیارت حرم ابا عبدالله (علیه السلام) در محرم و صفر محرومیم، غم و غصه عجیبی دل های عاشقان ابا عبدالله (علیه السلام) را در بر گرفته است؛ مثل مسمع که به حضرت عرض کرد غم حسین (علیه السلام) همه وجودم را گرفته است بسیاری از دلدادگان حسینی با نزدیک شدن محرم، در دلشان شور افتاده است که حالا باید برای عزیزترین خودشان چطور عزاداری کنند؟ نگران شدند که با این اوضاع آیا می توانند مثل سال های قبل دور هم جمع بشوند و گریه و عزاداری کنند یا باید هرکسی در خلوت و تنهایی خودش اشک بریزد و امسال عزادار دو مصیبت باشد: یکی عاشورای حسین و دیگری غم عزاداری در تنهایی.

البته شکی نیست که ما ملت امام حسین (علیه السلام)، بیشتر از هر ملت دیگری، به فکر جان همدیگر هستیم و خواهیم بود. مگر می شود عاشق آن حسینی باشیم که خود را برای نجات دیگران فدا کرد و به فکر همدیگر نباشیم؟!

حتماً عزاداران حسینی بیش از همه به فکر سلامتی و جان خود و دیگران هستند؛ اما به نظر می رسد همان طور که باید مراقب جان همدیگر باشیم، باید مراقب روح و روان همدیگر نیز باشیم. پس آن چنان که باید برای حفظ جان خود، مراقب فاصله فیزیکی باشیم، برای حفظ

۱. در ادامه روایت آمده است که امام صادق (علیه السلام) بعد از گریه فرمودند: «ای مسمع، توجه داشته باش که هیچ کس از روی ترحم بر ما و مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی کند، مگر آنکه قبل از آمدن اشک از چشمش، خداوند او را مشمول رحمت خود می کند و وقتی اشکها بر گونه هایش جاری شود، اگر یک قطره از آن اشکها در جهنم بیفتد، حرارت و آتش آن را خاموش می کند.» (جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۵۱).

روح خود هم باید مراقب زیاد شدن فاصله اجتماعی از همدیگر باشیم؛ که کم شدن فاصله فیزیکی به جسم ما ضربه می زند و زیاد شدن فاصله اجتماعی و دوری از یکدیگر، به روح ما.

اگر برای جلوگیری از انتشار این ویروس منحوس ماسک می زنیم، باید مراقب باشیم این ماسک ها، دل های ما را از همدیگر دور نکند! چراکه اساساً نجات انسان ها در باهم بودن است، نه تنها بودن!

روح دین

نباید فراموش کنیم که روح دین، فردی نیست. خداوند به ما نفرموده است که هر کدام به تنهایی دستورهای الهی را انجام دهیم؛ بلکه همواره به اجتماع و همراهی با جامعه و جمعیت مسلمانان و مؤمنان و متدینان سفارش کرده است. رهبران الهی فرموده اند که با هم نماز بخوانیم، با هم روزه بگیریم، با هم قرآن بخوانیم. البته ممکن است کسی فریب نفس اماره را بخورد و گمان کند که در خانه به تنهایی عزاداری کردن، نماز خواندن و مانند آن، حضور قلب بیشتری برای انسان می آورد؛ اما چنین افرادی باید بدانند که ممکن است خدای نخواستہ، بر اثر ترک جامعه و انزوای از امت اسلامی، تحت ولایت شیطان قرار گیرند و ندانسته، عمری را به عبادت شیطان سپری کنند. اینجاست که پاهای برهنه عزیزان عزادار و سینه زن اباعبداللہ الحسین (علیه السلام) که مناسک عبادی و مراسم سوگواری را با هماهنگی کامل انجام می دهند، ارزش بیشتری دارد از پیشانی پینه بسته متحجران سطحی نگر و ظاهربین. آن ها نمی فهمند که به عبادت شیطان مشغول اند. هیچ گاه به ما دستور انزوا نداده اند؛ بلکه همه جا دستور به عبادت و اطاعت جمعی داده اند. حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اگر کسی در نماز جماعت شرکت نکند، سزاوار است خانه اش را آتش بزنند.»^۱

۱. قال الصادق (علیه السلام): «إِنَّ أَنَسًا كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَيْتُوا عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لِيُوشِكُ قَوْمٌ يَدْعُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ أَنْ تَأْمُرَ يَخْطُبُ فَيُوضَعُ عَلَى أَبْوَابِهِمْ فَيُوقَدُ عَلَيْهِمْ نَارٌ فَتُحْرَقَ عَلَيْهِمْ بَيُوتُهُمْ» (محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۵؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳). قال (علیه السلام): «لَتُحْضَرَنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لِأَحْرَقَنَّ عَلَيْنَا مَنَارُ لَنَا» (همان، ص ۲۹۱).



هرگز کسی خیال نکند کار صحیحی است که نمازمان را در خانه، به تنهایی بخوانیم. نماز داخل خانه غیر از نماز در مساجد است. علاوه بر این، چنانچه ارتباط خود را با مسجد مستحکم کنیم، فرزندان و نسل آینده خود را بیمه خواهیم کرد. البته اگر نسلی باقی بماند؛ چون شیاطین جن و انس به دنبال نابود کردن نسل انسان اند؛ با وسوسه و تبلیغات کاری می کنند که مردم سراغ ازدواج و فرزندآوری نروند. نابودی نسل انسان یکی از اهداف شیطان است که با همین وسوسه ها به دنبال محقق کردنشان است.

اینکه در تعبیر دینی و در روایات، توجه به اجتماع به چشم می خورد و تنهایی مذمت شده، به این دلیل است که نجات انسان ها همواره در باهم بودن است، نه در تنها بودن. این توصیه صرفاً در خصوص عبادات مطرح نشده است؛ بلکه تنها بودن و تنها ماندن در تمام شئون زندگی به شدت مذمت شده است، تا جایی که به گفته امام کاظم علیه السلام، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سه گروه را نفرین کرده است: «الاکِل زَادَهُ وَحْدَهُ وَالنَّائِمَ فِی بَيْتٍ وَحْدَهُ وَ الرَّاکِبَ فِی الْفَلَاحِ وَحْدَهُ»^۱ (کسی که توشه خود را به تنهایی بخورد، کسی که در خانه ای تنها بخوابد و فردی که به تنهایی سفر کند). فراوانی این روایات نشان می دهد که روح دین، اجتماعی است. ولایت هم که در اسلام بیش از هر امری به آن سفارش شده است روح جمعی دارد. مقام معظم رهبری فرمودند:

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته اند. هرچه بیشتر این جبهه



۱. «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسَافِدَ» (و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباها کاری را دوست ندارد) (بقره، ۲۰۵).

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۷.

باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند: ولایت.

پیغمبر جمع مسلمانان آغاز کار را، با این به هم پیوستگی به وجود می‌آورد، این‌ها را به همدیگر متصل می‌کند، این‌ها را با هم برادر می‌کند، این‌ها را به صورت یک پیکر واحد درمی‌آورد، به وسیله این‌ها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد. از پیوند این‌ها با دشمنان، با مخالفین، با معاندین، با جبهه‌های دیگر جلوگیری می‌کند. مابین این‌ها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه یهود، از پیوستن به جبهه نصارا، از پیوستن به جبهه مشرکان، این‌ها را باز می‌دارد و هرچه بیشتر سعی می‌کند صفوف این‌ها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای چه؟ برای اینکه اگر این‌ها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر به هم پیوسته صد درصد نباشند، میان آن‌ها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آن‌هاست، عاجز خواهند ماند. نمی‌توانند این بار را به سرمنزل برسانند.^۱

اساساً تمام دستورهای پیامبران و اولیای الهی همواره در جهت ایجاد هم‌بستگی اجتماعی بوده است؛ چراکه انسان‌ها وقتی با هم هستند، قدرت خواهند داشت و هر قدر تنهاتر شوند، ضعیف‌تر خواهند شد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بیانی بر این نکته مهم تأکید می‌فرماید: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّئْبِ»^۲ (دست خدا با جماعت است. از تفرقه حذر



۱. سید علی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۵۲۲.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

کنید؛ زیرا کسانی که از جماعت کناره می‌گیرند، طعمهٔ شیطان‌اند، مانند گوسفندی که از گله جدا می‌افتد و گرسنگی او را می‌درد.)

آری همواره اولین مأموریت شیاطینِ انس و جن ایجاد گسست اجتماعی بوده است. حتی زمانی که انسان را به شراب‌خواری و قمار دعوت می‌کند هدفش ایجاد دشمنی و کینه در دل‌هاست که نهایتاً موجب جدایی انسان‌ها بشود: «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ»^۱ چراکه با این تنهایی، انسان‌ها به تعبیر مولی‌المودین، مانند گوسفندی جدا شده از گله، ضعیف و آسیب‌پذیر خواهند شد.

بر همین اساس، همدلی و شکل‌گیری ارادهٔ جمعی مردم همیشه نقش بسزایی در راهبرد هدایتی انبیا و اولیای الهی داشته است. تمام پیامبران الهی در ابتدای دعوت می‌فرمودند: «چه کسی می‌آید به من کمک کند؟» یعنی پیامبر خدا هم که باشد، بالاخره کمک می‌خواهد و مسئلهٔ امت مطرح است.

همین اجتماع مردم بود که موجب شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از ۲۵ سال خانه‌نشینی، منصب خلافتی را که از روز اول حقش بود، عهده‌دار شود. ایشان فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَفَازُوا عَلَى كِطَّةٍ طَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَطْلُومٍ لِأَلْفَيْتِ حَبْلِهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتِ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»^۲

چیزی که موجب شد امام حسین (علیه السلام) به سمت کوفه حرکت کند، همین «اجتماع دل‌ها» و هم‌بستگی مردم کوفه بود. ایشان در نامه‌ای که با مسلم بن عقیل همراه کرد، فرمود: «فَلَنْ كُتِبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيُ

۱. مائده، ۹۱.

۲. اگر حضور حاضران و تمام شدن حجت به سبب وجود یاری‌کنندگان نبود، و اینکه خدا برداشتمندان واجب کرده است که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند، ریسمان خلافت را بر دوشش می‌افکنم، و پایان آن را به جام آغاز آن سیراب می‌کردم، و می‌دیدید که این دنیای شما در نزد من بی‌بهارتر از چیزی است که هنگام عطسه کردن بزی از بینی او بیرون می‌پرد (سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۳).

مَلَيْكُكُمْ وَدَوَى الْقَضَلِ وَ الْحِجَى مِنْكُمْ عَلَى مَثَلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيْ بِه رُشَلُكُمْ
وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدِمَ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱ (اگر نماینده ام تأیید
کرد که نظر جمعیت شما و شرافتمندان و خردمندان شما همانند گذشته
است که فرستادگان شما گفتند و در نامه های شما خواندم، با سرعت، اگر
خدا بخواهد، به سوی شما می آیم.)

اما عبدالله بن زیاد برای جلوگیری از این قیام الهی، همان کار
شیاطین را دنبال کرد و با استفاده از تزویر و تهدید و تشویق، در بین مردم
کوفه گسست اجتماعی ایجاد کرد، اراده جمعی مردم را از بین برد و بین
آن ها اختلاف افکنی کرد.

کوفیان طرفدار امام آن قدر زیاد بودند که با یک حمله به
فرماندهی مسلم بن عقیل، می توانستند کار عبدالله بن زیاد را تمام کنند؛
از این رو اولین کار عبیدالله ایجاد گسست اجتماعی میان مردم کوفه بود.
بعد از ایجاد شکاف، مردم کوفه همچنان به همان میزان زیاد بودند، اما
این جمعیت کثیر چیزی جز «ازدحام تن ها» نبود.

امروز هم مردم دنیا با هجوم فردیت مواجه اند، با ازدحام تنهایی،
که ما را روز به روز ضعیف تر و ضربه پذیرتر می کند. دستورهای دینی، ما
را به زندگی همدلانه می کشاند، تا جایی که نشستن مرد در کنار همسر را
نزد خدا محبوب تر از اعتکاف در مسجد النبی معرفی می کند؛^۲ اما انبوهی از
همسران امروزی بیشتر از آنکه موجب خوش حالی خدا را فراهم آورند، با
دعوا راه انداختن در منزل، شیطان را خوش حال می کنند. از پیامبر گرامی
اسلام نقل شده است: «إِذَا اخْتَصَمَتْ هَيَّ وَ رَوْجَهَا فِي الْبَيْتِ فَلَهَا فِي كُلِّ
زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَا الْبَيْتِ شَيْطَانٌ يُصَفِّقُ وَ يَقُولُ: فَارَّخِ اللَّهُ مِنْ فَرَّخَنِي!»^۳ (زمانی
که زن با همسرش در منزل مرافعه و مشاجره می کند، [دقیقاً] در همان
زمان، در هریک از زوایای منزل، شیطانی مشغول کف زدن و شادمانی است

۱. لوط بن یحیی ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۹۶.

۲. پیامبر ﷺ می فرمایند: «جَلُوشِ الْمَرْءِ عِنْدَ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اعْتِكَافِي فِي مَسْجِدِي هَذَا؛ نشستن مرد در کنار خانواده اش، نزد خدای بزرگ، دوست داشتنی تر از اعتکاف [و نشستن] در این مسجد من است» (محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۸۷).

۳. محمد نبی توپسرکانی، اثنالی الأخبار، ج ۲، ص ۳۱۷.



و می‌گوید: خدایش خوش حال کند کسی که مرا این چنین شاد کرده است!

کنار هم نشستن و به هم محبت کردنِ همسران، پیش خدا ارزشش بیشتر از اعتکاف در مسجدالنبی است؛ چون خانواده مرکز همدلی و اجتماع دل‌هاست و این همدلی موجب قوی شدن ماست. شیاطین از اختلاف و جدایی شما همسران خوش حال می‌شوند؛ چون این جدایی‌ها و این تنهایی موجب ضعف و نابودی ما خواهد بود.

بسیاری از مشکلاتی که امروز جامعه ما را فراگرفته است، ناشی از ازدحام تنهایی است. پیش از این، همدلی ما مردم خیلی بیشتر از این‌ها بود. ما انسانیم و دوام حیات انسانی ما به همدلی و هم‌بستگی اجتماعی است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ سُرْعَةَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْاَبْرَارِ اِذَا التَّقْوَا، وَ اِنْ لَمْ يُظْهِرُوا التَّوَدُّدَ بِالْبَسِيْتِيْهِمْ، كَسُرْعَةِ اَخْتِلَاطِ مَاءِ السَّمَاءِ بِمَاءِ الْاَنْهَارِ وَ اِنْ بَعْدَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْفَجَّارِ اِذَا التَّقْوَا، وَ اِنْ اُظْهِرُوا التَّوَدُّدَ بِالْبَسِيْتِيْهِمْ، كَبَعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ وَ اِنْ ظَالَ اِغْتِلَافُهَا عَلٰى مَذُوْدٍ وَ اِحِدٍ»^۱ (مانند گاوانی نباشید که در چراگاهی واحد مشغول چرا هستند؛ اما کاری به هم ندارند! آن‌ها در کنار همدیگر می‌چرند؛ ولی با هم ارتباط برقرار نمی‌کنند. هر دفعه صاحب چراگاه یکی از این چهارپایان را به کشتارگاه می‌برد و ذبح می‌کند و بقیه هم بی‌اعتنایند).

جالب اینجاست که بعضی‌ها برای «زندگی چراگاهی» چه کلاسی هم قائل‌اند! آن‌چنان به همسایه خود بی‌اعتناست که اگر خانه او آتش هم بگیرد، هیچ کاری ندارد و به این ویژگی افتخار هم می‌کند. آن‌چنان به فامیل خود بی‌اعتناست که اگر یکی از اقوام در بدترین وضع فقر جان بدهد، حاضر نیست از زندگی خودش به او کمکی برساند.

۱. امام صادق (علیه السلام): «نیکوکاران چون با هم روبه‌رو شوند، هرچند به زبان اظهار دوستی نکنند، دل‌هایشان به سرعت درآمیختن باران با آب رودخانه‌ها، با هم الفت می‌گیرد و بدکاران هرگاه با هم روبه‌رو شوند، هرچند به زبان اظهار دوستی کنند، دل‌هایشان از الفت با یکدیگر دور است، همانند چهارپایان که از مهرورزی با هم به‌دورند؛ گرچه روزگاری دراز بر سر یک آخور، علوفه خورند» (ابن‌شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۳۷۳؛ محمدبن‌حسن طوسی، الأمالی، ص ۴۱۴).

رمز ظهور

امروز هم آن چیزی که موجب می‌شود به دیدار امام زمان عج موفق شویم، همین هم‌بستگی و اجتماع قلب‌هاست. همان‌طور که خودش فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَكَتَجَجَلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»^۱ (اگر شیعیان ما، که خداوند توفیق طاعت خویش را عطایشان فرماید، در وفا به پیمانی که بر عهده دارند، هم‌دل می‌شدند، برکت دیدار ما از ایشان تأخیر نمی‌افتاد و همانا سعادت دیدار ما با معرفت حقیقی و راستین به ما، به تعجیل نصیب ایشان می‌شد).

اینکه هرکس به تنهایی ابراز ولایتمداری به حضرت کند، مانع ظهور را برطرف نمی‌کند؛ دوست داشتن حضرت باید «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ» باشد. می‌فرماید: «اگر شیعیان ما بر عهد ما جمع شوند» (عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ). یعنی فایده ندارد کسی خودش به تنهایی بگوید: «باین‌الحسن، من به ولایت شما ملتزمم.» اینک کسی این‌طوری ابراز ولایتمداری به آقا کند، به درد ظهور نمی‌خورد؛ بلکه باید دلدادگی به مهدی فاطمه دل‌های ما را به یکدیگر گره بزند و زندگی‌های ما را به سمت ظهور بکشانند.

شخصی نزد امام باقر علیه‌السلام رفت و اصرار کرد که ما منتظر قیام شمایم! حضرت به او فرمود: «آیا شما با هم این‌طور هستید که راحت از پول همدیگر بردارید؟» گفت: «نه، حساب حساب است، کاکا برادرا!» حضرت فرمود: «یاران مهدی ما این‌گونه‌اند.» «قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: «إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكَوْفَةِ لَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لِأَطَاعُوكَ وَاتَّبَعُوكَ» قَالَ: «يَجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ لَا قَالَ فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخَلُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَاةُ وَآتَى الرَّجُلُ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ»



فَلَا تَمْنَعُهُ. «^۱ همیشه موضوع پول و نیاز مادی نیست؛ چرا استعداد های خودمان را برای همدیگر خرج نمی‌کنیم؟ چرا استعداد هایمان را کنار همدیگر نمی‌گذاریم؟ این یعنی فرهنگ زندگی جمعی و کار تشکیلاتی در ما نیست.

اینکه من روضه خوان و سینه‌زن امام حسین علیه السلام باشم، در نماز جماعت شرکت کنم و شخصی گناه نکنم، کافی نیست؛ البته همه این‌ها با ارزش است؛ ولی ظهور با این حرف‌ها محقق نمی‌شود. باید با هم برویم: «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.» مثل مسابقه طناب‌کشی است که گروه باید با هم هماهنگ باشند و دسته جمعی مایه بگذارند. این‌طور نیست که هرکسی برود وظیفه خودش را انجام دهد، بلکه هرکسی باید کار خودش را در زندگی دسته جمعی درست انجام دهد.

حال، برای تقویت این همدلی و هم‌بستگی چه باید کرد؟ برگزاری عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام و گردآمدن شیعیان حول محور امام حسین علیه السلام راهکاری بسیار خوب برای هم‌بستگی اجتماعی و زمینه‌ساز ظهور است. وجود نازنین امام باقر علیه السلام به علقمه فرمود: «هروقت گریه کردید، به سروسینه زدید و عزاداری کردید، به همدیگر تسلیت بگویید.» علقمه عرض کرد: «یا بن رسول الله چگونه به همدیگر تسلیت بگوییم؟» امام فرمود: «این‌گونه که من به شما یاد می‌دهم.» بعد فرمود بگویید: «عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُضَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ بِتَأْرِهِ مَعَ وَ لِيهِ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.»^۲ بعد از عزاداری و گریه کردن، از خداوند متعال طلب اجر کنید و بعد، از او بخواهید که در کنار امام زمان علیه السلام در خون خواهی امام حسین علیه السلام قرار بگیرید.

به همین دلیل می‌گوییم اصل این است که عزاداری به صورت جمعی برگزار شود. پس اگر موقعیتی پیش آید که نتوان با عظمت و شکوه قبلی، اقامه عزای جمعی کرد، باید به هر میزان که ممکن است، به



۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۳۱.
۲. جعفر بن محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۸۵.

عزای عمومی سیدالشهدا (علیه السلام) در جامعه برداریم.

اگر خانواده‌ای نمی‌تواند در مراسم عمومی شرکت کند، پدر و مادر در خلوت و تنهایی برای امام حسین (علیه السلام) روضه خوانی نکنند، بلکه اهل خانه را جمع کنند و خانوادگی و جمعی عزاداری گوش بدهند یا عزاداری کنند.

گریه‌های بی‌کسی

زندگی همدلانه صبر و مقاومت نیاز دارد. برای دستیابی به همدلی حتماً باید سختی‌هایی تحمل کنیم، مانند اصحاب عاشورایی امام که برای رسیدن به آن همدلی عاشقانه، صبر و مقاومتی مثال زدنی از خود نشان دادند. آن قدر صبر اصحاب برای امام حسین (علیه السلام) اهمیت دارد که بارها و بارها امام صبر یاران خود را محک زد تا به اختیار و اشتیاق، صبر را انتخاب کنند. از جمله اینکه امام (علیه السلام) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی‌وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود: «أَهْهَا النَّاشُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَضِيرُ عَلَى خَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَيْسَةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا»^۱ (ای مردم، هرکس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها بردبار است، با ما بماند؛ و الا از ما جدا شود).

آنچه تنهایی مسلم را رقم زد، بی‌بهرگی مردم کوفه از روحیه صبر و مقاومت برای هم‌بستگی و همدلی بود؛ همان خطایی که در عهد یاری اباعبدالله (علیه السلام) شکل گرفت. اگر مردم کوفه فقط چند روزی صبر می‌کردند، امام به کوفه می‌رسید و قیام حضرت کامل می‌شد و تاریخ طور دیگری رقم می‌خورد؛ اما کوفیان صبر نکردند.

این بود که دشمن فتنه‌ای به پا کرد و هم‌بستگی میان لشکر مسلم را به هم زد. فتنه‌ای هم در میان زنان به پا کرد: یکی آمد دست شوهر خود را گرفت و برد، به بهانه اینکه «مسلم در این جنگ محکوم به شکست است و من جز تو کسی را ندارم.» دیگری آمد دست فرزندش را گرفت و گفت: «من جز تو کسی را ندارم.» نتیجه آن شد که در چشم به هم زدنی مسلم



تنها ماند. در کوفه های کوفه غریبانه قدم می زد، گریه می کرد، دست به روی دست می زد و می گفت: «با همین دست، نامه نوشتم آقایم به کوفه بیاید!» با ابی عبدالله (علیه السلام) حرف می زد:

من از محله آهنگران بی احساس گذر نموده و دل پرستاره می کردم
یکی سفارش تیر سه شعبه ای می داد دعا برای سر شیرخوارها ت کردم
جان ها به فدای مسلم! لحظه ای که او را بالای دارالاماره بردند. دیدند گریه می کند. طعنه زدند، کنایه زدند: «تو که پهلوانی، از مرگ ترسیده ای؟!» فرمود: «من برای خودم گریه نمی کنم. گریه ام برای آقای است که با اهل و عیال به کوفه می آید.»^۲ دل ها بسوزد برای لحظه ای که بدن بی سر مسلم را از بالای دارالاماره به زمین پرتاب کردند!^۳

همه دور این بدن جمع شدند. دیدند پیرزنی جلو آمد. طوعه بود. تا نگاهش به بدن بی سر مسلم افتاد، او را شناخت. گفت: «این بدن دیشب مهمان من بوده.» مسلم فقط یک شب مهمان طوعه بود و این پیرزن تا بدن بی سر مسلم را دید، او را شناخت؛ اما خانمی را می شناسیم که ۵۴ سال با حسینش بود، اما تا وارد گودال شد، خدا می داند چه بلایی سر این بدن آورده بودند که برادرش را شناخت. تا رسید بالای بدن پاره پاره، صدا زد: «أأنت اخی؟! أأنت ابن امی؟!»^۴ (تو برادر منی؟! تو فرزند مادری منی!)

مَعْجَرَم هَسْتُ وَ لِي پیرهنت نیست حسین
روضه کوتاه، سری در بدنت نیست حسین



۱. «بکی مسلم تَأْسَفًا عَلَى ابْنِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)»

۲. قَالَ: «إِنِّي وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي بَكَيْتٌ وَلَا لَهَا مِنْ الْقَتْلِ أَرْثِي وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أُحِبَّ لَهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ تَلَمَّأَ وَ لَكِنْ أُبْكِي لِأَهْلِي الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ أُبْكِي لِلْعَشِيرَةِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ آلِ الْعَسْتَيْنِ» (محمد بن نعمان شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۵۹).

۳. حبیب الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۰۷؛ عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل مقرر، ص ۱۶۵؛ فاضل دربندی، اسرار الشهادة، ج ۲، ص ۷۸.

۴. عباس اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۶۳۸.

مجلس دوم: تنهای آرام

مجلس دوم

چرا سیدالشهداء (ع) از مدینه خارج شد؟

عمل به سیره نبوی و علوی

دردمندی اجتماعی

آرامش واقعی کجاست؟

آرامش نیاز ضروری انسان

تنها به فکر آرامش خود بودن

از آرامش جمع، آرام شدن

اسلام و دردمندی اجتماعی

توجه به همسایه

امام حسین (ع) و رسیدگی به در راه ماندگان

کشتی نجات سیدالشهداء (ع)

درک مفهوم سوار کشتی بودن

سیره امام (ع) در دردمندی برای دردهای مردم

چرایی نبود آرامش در تنهایی

وزارت تنهایی

خودخواهی، عامل تنهایی

نمونه‌های ناکام از کسانی که تنها به منافع خود فکرمی کردند

داستان علی بن مظاہر اسدی

همدلی اصحاب با امام (ع)

خانواده عاشورایی

کاروان حسین (ع) در سرزمین تنهایی

می‌رسم تا کربلا با محمل بارانی‌ام
بوی رفتن می‌دهد حتی رسیدن‌های من

انگیزه حرکت

خبر امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و بیرون آمدن حضرت از مدینه و اقامت در مکه، در دل کوفیان که مدت‌ها تحت ظلم کارگزاران بنی‌امیه بودند، نور امید پدید آورد و از امام حسین علیه السلام دعوت کردند تا به کوفه بیایند. امام هم در پاسخ به این درخواست کوفیان، مسیر حرکت خود را به سمت کوفه قرار دادند. افراد و گروه‌های مختلف از دوستان و دشمنان اباعبدالله علیه السلام با اصرار فراوان از حضرت خواستند که به سمت کوفه نروند و ماندن در مکه یا رفتن شهرهای دیگر مثل حجاز و پناه‌بردن به قبیله‌ها و کوه‌های مستحکم را به ایشان پیشنهاد کردند؛ با وجود این، حضرت مسیر حرکت خود را تغییر ندادند.

ممکن است به ذهن‌ها خطور کند که چرا ابی‌عبدالله علیه السلام مسیر قیام خود را بر اساس این درخواست کوفیان تغییر داد؟ با وجود تجربه تلخی که از گذشته مردم کوفه داشتند و با وجود پیشنهادها و مختلفی که برای تأمین امنیت و آرامش حضرت و اهل بیت ایشان مطرح شده بود، چرا همچنان امام حسین علیه السلام بر حرکت به سمت کوفه اصرار می‌کردند؟

شاید بتوان گفت مهم‌ترین دلیل این اقدام حضرت این باشد که



اساساً وجود نازنین امام حسین (علیه السلام) در فرهنگ و خانواده‌ای تربیت شده است که آرامش را صرفاً در تأمین منافع خود یا خانواده خود نمی‌بیند. حضرت در خانه‌ای تربیت یافته است که مسکین و یتیم و اسیر را در سه شب با افطار خود سیر کردند و خود گرسنه ماندند.^۱ چراکه آرامش را در این نیافتند که شب‌ها در حالی که دیگران گرسنه می‌خوابند، این‌ها با شکم سیر سر بر زمین بگذارند و استراحت کنند.

همه ما انسان‌ها در زندگی به دنبال آرامش هستیم. خداوند متعال هم در آیات مختلف قرآن برای همین نیاز ضروری ما دستورالعمل تعریف فرموده است: شب را مایه آرامش قرار داده است: «جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»،^۲ ذکر را مایه آرامش قرار داده است: «أَلَّا يَذْكَرَ اللَّهُ تَظْمِئُنَّ الْقُلُوبُ»^۳، همسر را مایه آرامش قرار داده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»^۴ و صدها برنامه دیگری که موجب تأمین این گمشده بشریت می‌شود.

مردم برای رسیدن به آرامش دو نوع عمل می‌کنند:

عده‌ای آرامش را در تأمین منافع فردی یا نهایتاً منافع خانوادگی خود می‌بینند و تصور می‌کنند هرچقدر در این زمینه موفق‌تر عمل کنند، به آرامش بیشتری خواهند رسید؛ اما عده‌ای آن قدر شخصیت بزرگی دارند که خلق الله را عیال و خانواده خدا می‌دانند و برای رسیدن به آرامش، به فکر تأمین منافع همه خلق الله هستند و آرامش را برای همه افراد جامعه خود دنبال می‌کنند: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالِ اللَّهِ أَوْ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا وَ مَشَى مَعَ أَحْمَسِيمٍ فِي حَاجَتِهِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ اعْتِكَافِ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۵ (همه خلق عیال [خانواده و نیازمند] خدایند؛ پس محبوب‌ترین خلق به درگاه خدا



۱. «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكُونًا وَ تَيْمَمًا وَ أُسْبِرًا» (انسان، ۸).

۲. انعام، ۹۶.

۳. رعد، ۲۸.

۴. روم، ۲۱.

۵. محمد باقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۱۶.

کسی است که به عیال خدا سودی رساند یا خانواده‌ای را خوشحال کند یا در پی برآوردن حاجت برادر مسلمانش باشد که این نزد خدا از اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام محبوب‌تر است.)

گروه اول آرامش را در دغدغه‌های شخصی خود می‌جویند و گروه دوم آرامش را در دردمندی اجتماعی. گروه اول برطرف کردن نیازهای شخصی خود را هدف می‌گیرند و گروه دوم نیازهای خود را با نیازهای جامعه گره می‌زند. گروه اول آرامش را در بی‌اعتنایی دنبال می‌کنند و گروه دوم آرامش را در دردمندی!

آرامش دردمندی

ابی‌عبداللّه علیه السلام که برای بیعت نکردن با یزید از مدینه خارج شدند، بر مبنای تفکر اول پیشنهادهای مختلفی دریافت کردند: در حرم امن مکه بمانند یا به کوه‌ها و نقاط نفوذناپذیر پناه ببرند و امنیت خود و اهل بیت خود را تأمین کنند. اما بر مبنای تفکر دوم، حضرت با درخواست جمع عظیمی از مردم کوفه مواجه هستند و این اراده جمعی مردم مضطرب کوفی را نمی‌توانند نادیده بگیرند.

بسیاری از مردم یکسره در بند نان و آب خویش‌اند و فقط خودشان را می‌بینند و چون پرگار به گرد خود می‌گردند؛ اما محیط پرگار دغدغه‌های حسین علیه السلام به پهنای عالم است. بعضی شعاع محبتشان تا خویشانشان است، برخی تا همشهریان خود، گروهی تا هموطنان خود و عده‌ای نیز تا هم‌کیشان خویش به پیش می‌آیند و غیر از آنان را سزاوار همدردی نمی‌بینند. فقط انسان‌های بزرگی مانند سیدالشهدا علیه السلام هستند که از مرزهای خانوادگی و جغرافیایی و عقیدتی می‌گذرند و هیچ انسانی را بیگانه نمی‌شمارند.

کسانی را که به تیر محبت حسین علیه السلام گرفتار شده‌اند، ببینید: در کربلا از زهیر عثمانی مذهب، وهب نصرانی و سعدبن حارث که جزو خوارج به



شمار می‌آمد گرفته تا میلیون‌ها غیرشیعه‌ای که امروز در جای جای دنیا دل‌دادهٔ حسین علیه السلام شده‌اند.

او آقایی است که از جد بزرگوار خود چنین یاد گرفته است: «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ جَارَهُ جَائِعٌ قَالَ: وَ مَا مِنْ أَهْلِ قَرْبَتِي يَبِيتُ وَ فِيهِمْ جَائِعٌ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ (به من ایمان نیاورده است آن کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد. خداوند نگاه نخواهد کرد به مردم شهری که در آن، کسی شب را گرسنه سپری کند.) چنین شخصیتی مگر می‌تواند به اضطراب و التجاء مردم کوفه بی‌توجه باشد؟! چنین انسانی در هر حالی، نگران همهٔ مردم است؛ حتی اگر کسانی باشند که راه را بر حسین علیه السلام بسته باشند! وقتی امام حسین علیه السلام و یارانشان با لشکر حربین یزید ریاحی روبه‌رو شدند، اولین دغدغهٔ امام سیراب کردن لشکر مقابل شد. همان لشکری که جلوی سپاه امام حسین علیه السلام را گرفته است؛ همان لشکری که برای متوقف کردن حرکت حضرت آمده‌اند. امام دستور دادند همهٔ افراد آن لشکر و اسب‌هایشان را نیز سیراب کنند.

جالب است! علی‌بن‌طغان محاربی می‌گوید:

من آخر کسی بودم از لشکر حر که آنجا رسیدم و تشنگی بر من و اسبم بسیار غلبه کرده بود. چون حضرت سیدالشهدا علیه السلام حال عطش من و اسبم را ملاحظه نمود، فرمود: «انخ الزاوية». من مراد آن جناب را نفهمیدم. پس فرمود: «يَابْنَ الْآخِ أَنْخِ الْجَمَلِ»؛ یعنی بخوابان آن شتری را که آب، بار اوست. پس من شتر را خوابانیدم. فرمود به من که آب بیاشام. چون خواستم آب بیاشام، آب از دهان مشک می‌ریخت. فرمود که لب مشک را برگردان. من نتوانستم چه کنم، خود آن جناب برخاست و لب مشک را برگردانید و مرا سیراب کرد.^۲



۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۶۸.
 ۲. عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۶۵۷ تا ۶۵۸.

این میزان شدت دردمندی را در کجا می‌توان پیدا کرد؟ یاران و دل‌دادگان حسینی (علیه السلام) هم این‌گونه هستند. شهید محمدحسن قدوسی، پسر شهید آیت‌الله قدوسی و نوۀ علامۀ طباطبایی بود. او دانشجوی زبان و ادبیات انگلیسی و از جمله نوابخ علمی کشور بود که برای دفاع از کشور به هویزه رفت. یکی از دوستانش نقل می‌کند که هنگام عملیات دیدم یک‌دفعه بلند شد و رفت به سمت تانکی که خودش آن را زده بود. گفتم: «کجا می‌روی؟» گفت: «خدمۀ تانک عراقی دارد می‌سوزد. تکلیف من، زدن تانک بود؛ اما حالا می‌بینم یک انسان دارد می‌سوزد و تکلیفم این است که نجاتش بدهم.»^۱

آرامش واقعی

دستیابی به آرامش و خوش‌حالی، یکی از خواسته‌های همیشگی بشر بوده است و برای همین، انسان‌ها در طول تاریخ راه‌های مختلفی را آزموده‌اند تا به آرامش دست یابند. بسیاری رسیدن به آرامش و خوش‌حالی را در گرو پول، ثروت، تحصیلات عالی، پیشرفت شغلی، موفقیت در تجارت و داشتن استعداد و مانند آن می‌دانند؛ اما به محض رسیدن به این موفقیت‌ها، مانند افراد دیگر، احساس شادی و رضایت خاطر از زندگی ندارند.

پیشرفت‌های مادی، صنعتی و تکنولوژیکی، سهولت‌های بی‌نظیری در زندگی بشر به ارمغان آورده؛ ولی این چه سرّی است که مردم دنیا با این همه امکانات، به‌طوری عجیب و بی‌سابقه، به‌سوی افسردگی و اضطراب و بحران روحی در حرکت هستند؟ تا جایی که آرامش، گم‌شده‌ انسان معاصر شده است.

مشکل اصلی اینجاست که آنچه به‌عنوان فرهنگ غالب در جامعه به‌سرعت در حال گسترش است، منفعت‌گرایی فردی است؛ در حالی که شاید فردگرایی و خودخواهی، ما را به آرامش و خوشی‌های مقطعی برساند؛ اما آرامش واقعی در تأمین منافع جمعی است.

۱. خبرگزاری مهر؛ پایگاه اینترنتی راهبان نور.



تاروپود عالم امکان به هم پیوسته است

عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد^۱

باید بدانیم که اگر دایرهٔ محبت و توجه خود را گسترش ندهیم و به همسایه و خویشان و دوست و همشهری و مانند آن، هیچ کاری نداشته باشیم، در این صورت یا اصلاً به آرامش دست پیدا نمی‌کنیم یا اگر آرامشی هم در کار باشد، موقتی و بی‌کیفیت است. وقتی خانهٔ همسایه آتش می‌گیرد، اگر ما به فکر همسایه نباشیم، در واقع و به معنای واقعی کلمه، به فکر خود نبوده‌ایم و در حق خودمان ظلم کرده‌ایم و آرامش را از خود و خانوادهٔ خود صلب کرده‌ایم؛ چراکه خانهٔ ما هم خواهد سوخت و آتش به منزل ما هم خواهد رسید.

مخلص‌تر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عالم سراغ نداریم. ایشان فرمودند: «مَا أَحْسَنْتُ إِلَى أَحَدٍ قَطُّ»^۲ (من هرگز به کسی نیکی نکردم!) وقتی مردم این سخن حضرت را شنیدند، یک دفعه سرشان را از روی تعجب بلند کردند. بعد، حضرت این آیهٔ قرآن را خواندند: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۳ (هر کار خوبی برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای.) اگر برای برطرف نکردن فقر از زندگی مردم محلهٔ خود تلاش نکنیم یا برای ایجاد آرامش خانواده‌ای که به علت ناتوانی مالی، قدرت تهیهٔ ماسک و مواد ضد عفونی‌کننده ندارد، به او کمک نکنیم، به زودی آرامش ما نیز به خطر خواهد افتاد و بیماری به ما هم سرایت خواهد کرد؛ لذا بهترین راه برای به دست آوردن آرامش مطلوب خود و خانواده، توجه به آرامش همهٔ مردم جامعه است.

ما ملت امام حسینیم و در مکتب امام حسین (علیه السلام)، فرد نه تنها می‌خواهد زندگی شخصی‌اش آرام باشد و خانواده‌اش نیز در آرامش باشند، بلکه می‌خواهد این آرامش را برای همه به دست آورد. تنها راه نجات ما



۱. صائب تبریزی.

۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳. اسراء، ۷.

از این طوفان فردگرایی و تنهایی، سوار شدن بر کشتی ولایت است که سریع‌ترین آن‌ها کشتی حسین (علیه السلام) است. اما باید بدانیم وقتی سوار کشتی هستیم، سوار «یک» کشتی هم هستیم. سوراخ شدنش به ضرر همه است. یا همه با هم به مقصد می‌رسیم یا همه با هم غرق می‌شویم. باید جلوی رخنه‌ها را بگیریم و نگذاریم تنهایی‌طلبی جای همدلی را بگیرد. آری، خداوند متعال حسین (علیه السلام) را کشتی نجات بشریت قرار داده است تا انسان‌ها را از طوفان ازدحام تنهایی به ساحل آرامش بخش همدلی برساند و برای راحت کردن طی این مسیر، عشق به حسین (علیه السلام) را نخ تسبیح جمع‌کننده تمام عاشقان عالم قرار داده است: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.»^۱

وقتی سوار کشتی هستیم، هرگز نمی‌گوییم که حالا هرکس هر کاری که دلش خواست، انجام دهد و به ما ربطی ندارد. خیر، ما همه به هم مربوط هستیم و سوراخ شدن کشتی، مساوی با غرق شدن و از بین رفتن آرامش و آسایش همه است. حقیقت دگرخواهی و توجه به دیگران همین است. به هم مربوط بودن در کل ابعاد زندگی ما جریان دارد و در یک کلام، کل زندگی ما به هم مرتبط است؛ پس باید به فکر هم باشیم.

وزارت تنهایی

هجوم فردیت و تنهایی در برخی از کشورها بیش از همه مشهود است. تنها مشکل مردم انگلستان، خودکشی نیست؛ بلکه آن‌ها مشکل بزرگ‌تری هم دارند: تنهایی. این مشکل آن قدر حاد است که دولت بریتانیا را ناگزیر کرده است برای حل آن «وزیر تنهایی» منصوب کند و «استراتژی تنهایی» تدوین نماید.

در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۸، نخست‌وزیر بریتانیا، تریسی کراچ^۲ را به سمت «وزیر تنهایی» در کابینه منصوب کرد. او تنها وزیر تنهایی تا آن زمان در کل دنیا



بود. خانم ترزای^۱ بعد از اعلام خبر انتصاب «وزیر تنهایی» در کابینه خود گفت: «برای بخش بزرگی از مردم ما، تنهایی واقعیت تلخ زندگی مدرن است.» گفتنی است در حال حاضر بیش از ۹ میلیون نفر در بریتانیا، همواره یا بیشتر اوقات تنها هستند. بر اساس گزارشی که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده، تنهایی به اندازه مصرف روزانه ۱۵ نخ سیگار مضر است.^۲

از دیگر اقدامات مهم نخست‌وزیر انگلستان برای پایان دادن به بحران هویت و گرداب خودساخته و خودخواسته تنهایی، تأسیس اداره مخصوص جلوگیری از خودکشی در زیرمجموعه وزارت خانه تنهایی است. حدود ۲ میلیون پوند به یک مؤسسه خیریه داده‌اند برای راه‌اندازی یک خط تلفن رایگان برای مشاوره به افرادی که تصمیم دارند خودکشی کنند. هرساله ۴۵۰۰ نفر انگلیسی دست به خودکشی می‌زنند و بدتر از آن، اینکه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، آمار خودکشی نوجوانان ۶۷ درصد زیاد شده است.^۳

این حقایق، بخشی از گزارش خود آن‌ها درباره فضای موجود در جهان است. اما واقعاً چرا؟! مگر نمی‌گویند تنهایی به انسان آرامش می‌دهد؟! اینجاست که به اهمیت این تذکر پیامبر گرامی اسلام ﷺ پی می‌بریم: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۴ (آن که شب را صبح کند و دغدغه مسلمانان را نداشته باشد، مسلمان نیست.)

این آمار به وضوح نشان می‌دهد که اگر تنها خود را دیدیم و آرامش را در تنهایی جست‌وجو کردیم و به دیگران و اطرافیانمان بی‌اعتنا بودیم، عاقبت دچار چنین مشکلاتی خواهیم شد.

در کربلا یک طرف، حسین بن علی (علیه السلام) است که تا آخرین لحظات شهادت خود به فکر نجات حتی یک نفر از لشکر قاتلان خود است. به تعبیر امام صادق (علیه السلام) در زیارت اربعین: «وَبَدَلْ مَهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْ نَفْسٌ



Theresa May .1

۲. نک: حمید وحیدیان، «از وزارت تنهایی تا وزیر پیشگیری از خودکشی!»، کیهان، دسترسی در: <http://www.kayhan.ir/fa/news/156627>، ۲۰ اسفند ۹۷.

۳. «انگلیس وزیری برای پیشگیری از خودکشی منصوب کرد»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: <https://www.yjc.ir/fa/news/6694145>، ۱۸ مهر ۱۳۹۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۶۳.

عِبَادَكَ مِنَ الْجِهَالَةِ وَ خَيْرَةَ الصَّلَاةِ»^۱ (حسین علیه السلام آخرین قطره خون قلب خود را در راه حضرت حق بذل کرد تا بندگان خدا را تا روز قیامت از تاریکی جهالت و سرگردانی گمراهی نجات دهد).

طرف دیگر عمر سعدی است که تنها به فکر منافع فردی اش است و تمام هم و غمش رسیدن به حکومت ری. و نیز لشکریانی که حاضرند در حق فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ظلم کنند؛ اما از غنایم جنگی و غارت خیمه اهل بیت حسین علیه السلام جا نمانند.

جامعه کنونی ما هم اگر قرار باشد در این هجوم فردیت و ازدحام تنهایی که مردم دنیا را فراگرفته است، غرق شوند و فقط به فکر منافع خود باشند، مانند دیگر کشورها آمار طلاق، خودکشی، کم‌فرزندی و خانه‌های سالمندان روز به روز بیشتر می‌شود؛ اما اگر مانند یاران حسین علیه السلام به سیدالشهدا علیه السلام اقتدا کنند و دور وجود نازنینش جمع شوند و مانند گذشته، همبستگی و گذشت و ایثار اجتماعی خود را افزایش دهند، به زندگی لذت‌بخشی دست خواهند یافت.

علی بن مظاهر اسدی، یکی از اصحاب اباعبدالله علیه السلام در کربلا بود.^۲ شب عاشورا اباعبدالله علیه السلام همه اصحاب را جمع می‌کنند و خطاب به آنان می‌گویند: «أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ إِمْرَأَةٌ فَلْيَنْصِرْ بِهَا إِلَى بَنِي أَسَدٍ» (هرکس زن و بچه همراهش هست، به قبیله بنی‌اسد ببرد). در خیمه ولوله می‌پیچد و سروصدا بلند می‌شود. وقتی علی بن مظاهر اسدی به خیمه خودش برمی‌گردد، همسرش صدا می‌زند: «علی، در خیمه حسین علیه السلام چه خبر بود؟» علی بن مظاهر می‌گوید: «حسین ما را جمع کرد و صدا زد که امشب از تاریکی شب استفاده کنید و زن و بچه‌هایتان را به قبیله بنی‌اسد تحویل بدهید و خودتان برگردید.» تا این جمله را علی بن مظاهر اسدی می‌گوید، خانمش روی دو کنده زانو می‌نشیند و می‌گوید: «برای چه می‌خواهید این کار را بکنید؟» علی بن مظاهر اسدی



۱. ابراهیم ابن علی عاملی کفعمی، المصباح، ص ۸۹.
 ۲. درباره اسمش نقل متفاوت است؛ ولی در اینکه او با همسرش در کربلا بوده اختلافی نیست.

می‌گوید: «ما از امام حسین (علیه السلام) پرسیدیم که حسین جان، برای چه باید این کار را بکنیم؟» حضرت فرمودند: «إِنَّ نِسَائِي تُسَبِي بَعْدَ قَتْلِي وَأَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِي» (فردا روز عاشورا بعد از کشته شدن من، زن و بچه من اسیر می‌شوند. نمی‌خواهم زن و بچه شما اسیر شوند). تا همسر علی بن مظاهر این جمله را می‌شنود، بلند می‌شود و صورت خودش را به عمود خیمه می‌کوبد و شروع می‌کند به گریه کردن. او به همسرش می‌گوید: «وَأَلَلُّهُ مَا أَنْصَفْتَنِي يَا بَنَ مُظَاهِرٍ أَيْسَرَكَ أَنْ يَبِيضَ وَجْهَكَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَيَسْوَدَ وَجْهِي عِنْدَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ؟» (به خدا قسم، در حق من انصاف را رعایت نمی‌کنی اگر بخواهی من را ببری تحویل قبیله بنی‌اسد بدهی. می‌خواهی فردای قیامت نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرافراز باشی که از حسین (علیه السلام) دفاع کردی؛ ولی من فردا پیش فاطمه زهرا (علیها السلام) سرافکننده بشوم که زینب (علیها السلام) را تنها گذاشتم؟) قسم می‌خورد که والله من زینب را تنها نخواهم گذاشت. علی بن مظاهر گریه می‌کند و نزد ابی‌عبدالله (علیه السلام) می‌آید و ماجرا را تعریف می‌کند. نوشته‌اند که ابی‌عبدالله (علیه السلام) شروع کردند به گریه کردن و برای آن‌ها دعا کردند: «جَزَيْتُمْ مِنَّا خَيْرًا»^۱ (خدا خیرتان بدهد).

آیا ما هم حاضریم خانواده‌ای حسینی داشته باشیم و به یاری سیدالشهدا بشتابیم؟ فرزندان تربیت کنیم که ادامه‌دهنده راه حسین (علیه السلام) باشند. اگر در کربلا نبودیم تا حسین (علیه السلام) را یاری کنیم. می‌توانیم با فرزندآوری خانواده‌ای شکل بدهیم که اهل ایثار و همبستگی در راه سیدالشهدا (علیه السلام) باشند.

وقتی امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لَيُعَدَّنَ أَحَدُكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ بَيْتِهِ رَجُوتُ لِأَنَّ نَيْسَى فِي عُمُرِهِ حَتَّى يَدْرِكَهُ فَيَكُونُ مِنْ أَغْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ»^۲ (هر یک از شما باید برای خروج قائم آماده‌سازی کند، هر چند به اندازه یک تیر، که هرگاه خدای تعالی از



۱. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین (علیه السلام)، ج ۱۰، ص ۵۵۲.
 ۲. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة للنعمانی، ص ۳۲۰.

نیت او، آن را بداند، امیدوارم که در عمر او تأخیر اندازد تا آنکه قائم را درک کند.» یعنی می‌توانیم فرزندی داشته باشیم که هر کدام تیری باشند در چشمان دشمنان امام عصر و اگر در کربلا توفیق یاری ابا عبد الله را نداشتیم، این‌گونه خود را برای یاری فرزند او آماده کنیم.

روز دوم محرم، روزی است که سیدالشهداء علیه السلام به کربلا می‌رسد: «الَّسْلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ». روزی که کاروان حضرت به همراه زنان و فرزندان وارد کربلا می‌شوند. نقل است که وقتی سیدالشهداء علیه السلام به کربلا رسیدند، سؤال کرد: «نام این سرزمین چیست؟» عرض کردند: «آقا جان، به اینجا غاضریه می‌گویند، قادسیه می‌گویند، شاطئ الفرات می‌گویند، طف می‌گویند، نینوا می‌گویند، کربلا هم می‌گویند. تا اسم کربلا را شنید، سر به آسمان بلند کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ». ^۱ (پناه می‌برم به خدا از این سرزمین پر بلا.) اینجا همان جایی است که جدم رسول الله به من خبر داده بود.

با احتیاط لاله ما را پیاده کن
عباس جان، سه ساله ما را پیاده کن
با احتیاط بار حرم را زمین گذار
زانو بزن وقار حرم را زمین گذار
با احتیاط تا که نیفتد ستاره‌ای
می‌ترسم آنکه گیر کند گوشواره‌ای
چشم مخدرات به سمت نگاه تو
دوشیزگان محترمه در پناه تو
با حوریان رفته به زیر نقاب‌ها
یک لحظه روبه‌رو نشدند آفتاب‌ها
از این به بعد ماه حرم آفتاب باش
عباس جان مراقب این با حجاب باش
این دختران من که بیابان ندیده‌اند
در عمر خویش خار مغیلان ندیده‌اند^۲

تا این کاروان به کربلا رسید، جوانان بنی‌هاشم، زنان و بچه‌ها را با احترام و شکوه و عزتی مثال زدنی، از محمل‌هایشان پیاده کردند. چه ورود با شکوهی داشتند. اما دل‌ها بسوزد برای عصر روز یازدهم! آن ساعتی که دیدند زینب علیها السلام یتیم‌های برادر را سوار ناقه بی‌جهاز می‌کند!

۱. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۰.
۲. علی اکبر لطفیان.

مجلس دوم: تن‌های آرام

با احتیاط لاله ما را سوار کن
زینب بیاسه ساله ما را سوار کن
با احتیاط، خسته شدند این ستاره‌ها
این گوش پاره‌ها، سر گوشواره‌ها
همه را سوار کرد. نوبت خود زینب رسید. هر چه نگاه کرد، دید محرمی
نمانده! یک وقت دیدند سراسیمه به سمت گودال رفت. صدا زد حسین
جان، ببین برای زینبت محرمی نمانده! بعد فرمود: حسین!
رسید وقت سفر، سر به زیر شد زینب
حسین چشم تو روشن! اسیر شد زینب
هزار زخم، روی پیکرت دهن واکرد
هزارسال ز داغ تو پیر شد زینب
چقدر پای غنیمت کتک ز لشکر خورد
چقدر زخمی مُشتی فقیر شد زینب
گرسنه بود ولی تازیانه خیلی خورد
غذا نبود ولی خوب سیر شد زینب
همان زمان که به سرنیزه‌ها هُلش دادند
نشست و حرف نزد، گوشه گیر شد زینب!



مجلس سوم : رنج تنهایی

مجلس سوم

غم بی‌پدیری دختر مسلم

- محبت امام حسین (ع) به فرزندان مسلم
- پدر ستون خیمه زندگی
- شگنده‌تر بودن دختر در سختی‌ها

تنهایی یا احساس تنهایی

- مثال فقر و احساس فقیر بودن
- بسیاری تنهایی ولی احساس تنهایی ندارند
- بسیاری هم تنها نیستند ولی احساس تنهایی می‌کنند

عوامل احساس تنهایی

- نیاز انسان به اجتماع
- پاسخ نگرفتن از نیازهای اجتماعی
- کمبود محبت

دیدگاه غرب و اسلام نسبت به زن

- بحران احساس تنهایی در غرب
- تأکید روایات بر توجه به دختران و همسران

توجه سیدالشهداء (ع) به زنان در کربلا

- الگوگیری از امام حسین (ع)
- تنهایی دختران سیدالشهداء بعد از عاشورا

راهکارهای رفع و دفع احساس تنهایی

- محبت زبانی (قدرت کلمات)
- محبت حسی (دست‌های مهربان)

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما، سبک باران ساحل‌ها

غم بی‌پدري

وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را به اباعبدالله الحسین علیه السلام دادند، حضرت، دخترِ مسلم^۱ را صدا زد و دستِ نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم سؤال کرد: عموجان اتفاقی افتاده؟ تا فهمید پدرش شهید شده، شروع کرد به گریه کردن. از گریه اش امام حسین علیه السلام نیز به گریه افتاد. نوازشش می‌کرد و می‌گفت: دخترم! ناراحت نباش. اگر پدرت شهید شده، من جای پدرت، خواهرم زینب به جای مادرت و دختران و پسرانم خواهران و برادران تو هستند.^۲

بچه‌های مسلم اولین کسانی هستند که در کاروان اباعبدالله الحسین علیه السلام داغ پدر دیدند. دختر مسلم، اولین دختری که در کاروان حضرت حس تلخ یتیمی را چشید. بچه‌های مسلم در کنار اباعبدالله علیه السلام احساس تنهایی نمی‌کنند؛ اما نبود پدر قلب‌هایشان را آتش می‌زد. مَثَل پدر در خانواده، مَثَل ستون‌های خیمه است. وقتی پدر از دنیا می‌رود، معمولاً بچه‌ها احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کنند. احساسی که در بعضی‌ها به حدّی می‌رسد که افسرده می‌شوند و دست از زندگی

۱. نام دختر مسلم بن عقیل، «حمیده» دختر «رقیه بنت امیرالمؤمنین» است.

۲. نک: شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

می‌کشند. در چنین اوضاعی، دخترها آسیب‌پذیرترند. در غم ازدست‌دادن پدر، دخترها بیشتر شکسته می‌شوند. به همین دلیل می‌بینیم که سیدالشهدا (علیه السلام) دختر مسلم را صدا زد و دست نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم با شهادت پدر تنها شده بود. رنج تنهایی و جدایی از پدر دلش را می‌سوزاند؛ اما با وجود سیدالشهدا (علیه السلام) احساس تنهایی نمی‌کرد.

حس تنهایی

ما گاهی تنهایییم، گاهی احساس تنهایی می‌کنیم و نکته اینجاست که رنج احساس تنهایی خیلی بیشتر از خود تنهایی است. همان طور که احساس فقیر بودن، آدم را زمین‌گیر می‌کند، نه خود فقر. چه بسیار آدم‌هایی که وضع مادی خوبی ندارند؛ اما احساس فقر نمی‌کنند و با امید و انگیزه زندگی می‌کنند. از طرف دیگر، بسیاری از کسانی که وضع مالی خوبی هم ندارند؛ اما احساس فقر آن‌ها را بیچاره کرده است.

دقیقاً در موضوع تنهایی هم همین طور است. زیادند آدم‌هایی که در خانواده هستند و پدر و مادر و خواهر و برادر کنارشان هست؛ اما احساس تنهایی آن‌ها را دیوانه می‌کند.

از رنجی که می‌بریم!

چه وقت‌هایی حس می‌کنیم تنهایییم؟ چه روزهایی احساس می‌کنیم کسی را نداریم؟ و چرا احساس تنهایی می‌کنیم؟ بله، همان طور که گفتیم، خیلی‌ها تنهاییند؛ ولی احساس تنهایی ندارند، احساسی که آن‌ها را به افسردگی و یأس و ناامیدی بکشاند. چرا گاهی اوقات احساس تنهایی به ما دست می‌دهد و از آن رنج می‌بریم؟ دلیلش این است که ما موجودی هستیم نیازمند اجتماع، موجودی که برای برطرف کردن نیازهای روزانه‌اش به اجتماع روی می‌آورد. اگر نیازهایش را در اجتماع نیابد، سرخورده می‌شود و احساس تنهایی می‌کند. اینکه تنهایی برایمان رنج‌آور است، نشان می‌دهد ما اجتماعی هستیم و به اجتماع نیاز داریم. دین ما هم در



همهٔ احوالات زندگی، مانند غذا خوردن و مسافرت و... سفارش به دوری از تنهایی می‌کند:

پیامبر ﷺ: «با هم غذا بخورید (نه جدا از هم) که برکت با جماعت است»^۱.

دربارهٔ شهید آوینی نقل می‌کنند که اگر ایشان غذایی خوشمزه یا شیرینی یا شکلاتی داشتند که به تناسب جشنی یا عروسی‌ای چیزی به ایشان می‌دادند، شیرینی که برمی‌داشتند، میل نمی‌کردند. به میزبان می‌گفتند که من می‌توانم یکی دیگر بردارم و آن شخص با کمال میل می‌گفت: بردارید. می‌گفت: من این را برمی‌دارم که با خانم و بچه‌هایم میل کنم. این خیلی عجیب بود که مثلاً حتی یک شیرینی یا شکلاتی هم داشتند، می‌بردند به خانه که در این شیرینی اندک و خوشمزه‌اندک هم، خانواده‌اش سهیم باشند. به ما توصیه می‌کردند که این خیلی مؤثر است که آدم شیرینی‌های زندگی‌اش را، شادی‌های زندگی‌اش را سعی کند با خانواده‌اش تقسیم کند، فقط به فکر خودش نباشد.^۲

در مدل زندگی اسلامی، هر چیز سر جای خودش است؛ روابط انسان‌ها، تغذیه، پوشش، معنویت، شغل، خانواده و... در نتیجه، سلامت و آرامش در زندگی جاری می‌شود. ولی در مدل زندگی غربی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و خانواده رو به نابودی است. غربی‌ها خانواده را از رده خارج کرده‌اند و در نتیجه دچار تک‌فرزندی و حتی حیوان‌فرزندی و ازدواج با حیوانات شده‌اند و چاره را در این دیده‌اند که وزارت تنهایی و اداره‌ای برای جلوگیری از خودکشی تاسیس کنند.

تنهایی دخترها

همهٔ ما از تنهایی و احساس تنهایی آسیب می‌بینیم؛ اما این آسیب‌پذیری در میان دختران بیشتر است. دخترها زودتر و بیشتر احساس تنهایی

۱. جعفر بن محمد مستغفری، طب النبیه (ص)، ص ۴۱.

۲. «شهید آوینی و خانواده»، خبرگزاری فارس، دسترسی در: <https://www.farsnews.ir/news/8801180412>، ۱۸ فروردین ۱۳۸۸.



می‌کنند. به همین دلیل هم در روایات، بیشتر سفارش شده است که حواستان به دختران و زنان باشد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس که به بازار می‌رود و ارمغانی را خریده و آن را به خانه می‌برد، باید در تقسیم کردن آن، از دختران شروع کند.»^۱ این وظیفه بیش از همه متوجه پدران است. دخترها به دلیل احساسات فراوانی که دارند، به دلیل لطافتی که دارند، بیشتر نیازمند حمایت خانواده هستند.

درست است که احساس تنهایی برای همه انسان‌ها می‌تواند اتفاق بیفتد، اما در دختران و زنان جامعه بیشتر است؛ چراکه دختران و زنان عاطفی‌ترند! نیاز به تکلم فراوان دارند! در آن‌ها میل به تعامل بیشتر در جامعه وجود دارد! دختران ذاتاً احتیاج به تکیه‌گاه دارند!

به همین علت در آموزه‌های دینی ما روی مسئله تخلیه روانی زن با حرف زدن، تأکید شده است. یکی از عبادات مستحبی برتری که در دین ما بر آن تأکید بسیاری شده است، اعتکاف است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ نشستن مرد در کنار همسر را نزد خدا محبوب‌تر از اعتکاف در مسجد النبی می‌شمارد: «جَلُوسُ الْمَرْءِ عِنْدَ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْعَتَاكِفِ فِي مَسْجِدِي هَذَا»^۲ (نشستن مرد در کنار خانواده‌اش، نزد خدای بزرگ دوست‌داشتنی‌تر از اعتکاف [و نشستن] در این مسجد من است.)

صحبت کردن مرد با زن موجب تخلیه روانی و آرامشش می‌شود. وقتی زن به عنوان مدیر عاطفی منزل، آرامش داشته باشد، محیط خانه هم آرامش‌بخش خواهد بود و موجب آرامش و رهایی از تنهایی دختران خواهد شد.

خیلی اوقات هست که پدر و مادر خانواده، اصلاً به نیازهای فرزندان‌شان، مخصوصاً دخترشان توجه نمی‌کنند. درک نمی‌کنند این بچه نیاز به محبت و توجه دارد و اگر تأمین نشود، دیر یا زود احساس تنهایی

به سراغش می‌رود و هزاران مشکل دیگر به دنبالش می‌آید. یکی از افکار پوچ و خوی‌های غیرانسانی مردم جاهلیت و قبل از اسلام، ننگ و عار دانستن دختر بود؛ چنان‌که خداوند دربارهٔ آنان چنین نقل می‌کند: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ...»^۱ (و هنگامی که یکی از آنان را به فرزند دختری مژده می‌دادند، از شدت اندوه و حسرت، رخسارش سیاه می‌شد و سخت دلتنگ می‌گشت و برای این ننگ، از مردم کناره می‌گرفت و به فکر می‌رفت که آیا او را با ذلت و خواری نگاه دارد یا زنده به گورش کند!)

این در حالی است که در روایات ما، دختر بر پسر ترجیح داده شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پسران نعمت‌اند و دختران حسنه و نیکی و خداوند از نعمت‌ها می‌پرسد؛ ولی بر نیکی‌ها پاداش می‌دهد.»^۲ متأسفانه این افکار نادرست هنوز هم کم‌وبیش در میان ملت‌ها وجود دارد و حتی در میان مسلمانان نیز مشاهده می‌شود. وقتی به دختر خانواده این‌طور نگاه می‌شود، قطعاً احساس تنهایی به سراغ آن دختر خواهد آمد!

دین اسلام دارد به ما یاد می‌دهد که اگر هوای خانواده، مخصوصاً دختر را نداشته باشیم، احساس تنهایی به سراغ آن‌ها خواهد آمد! کربلا با همهٔ سختی‌هایی که داشت، با همهٔ غربتی که داشت و با اینکه در کربلا تعداد یاران سیدالشهدا علیه السلام اندک بود و بچه‌ها غربت پدرشان را می‌دیدند؛ اما احساس تنهایی نمی‌کردند. تا وقتی عباس علیه السلام دور خیمه‌ها می‌چرخد و علی‌اکبر و قاسم و حبیب و بریر هستند، هیچ بچه‌ای تنها نیست و احساس تنهایی نمی‌کند. کربلا با همهٔ غربتش برای بچه‌ها پراز اطمینان بود و دل‌آرامی. نه، تنها بودند و نه، احساس تنهایی می‌کردند.

۱. نحل، ۵۸ و ۵۹.

۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵.

تکیه‌گاه خیمه‌ها

میان خیمه‌ها، بیش از همه، دختر بچه‌ها با عموجانشان و با برادرانشان مأنوس بودند. هرچقدر هم وضعیت سخت می‌شد، دلگرم همین همدلی بودند.

مشکلات بعد از عاشورا، از آنجا شروع می‌شد که رشتهٔ آنسی که بین بچه‌ها و تکیه‌گاه‌ها بود، پاره شده بود. بعد از عاشورا، تنها بدن‌ها نبود که پاره‌پاره روی زمین افتاده بود، دل‌های دخترکان و کودکان بود که چاک‌چاک شده بود. تاروپود همهٔ آنس‌ها و تن‌ها و دل‌ها از هم باز شده بود. و این آغاز ماجرای بود که روز و شب زینب علیها السلام را سوزانده بود. بچه‌های حسین علیه السلام تنها شده بودند و از آن دشوارتر، احساس تنهایی می‌کردند.

سختی ماجرا این بود که دختران حسین، نه یک دل، که صد دل در کربلا داشتند و پا به راهی پر ماجرا گذاشته بودند. دخترکانی که تا دیروز جایشان روی دوش عموها و برادرهایشان بود، حالا سوار بر شتری بی‌جهاز بودند و با هر بهانه‌ای تازیانه‌ها می‌خوردند.

احساس تنهایی و بی‌کسی در کربلا بعد از عاشورا شروع شد. دیگر عباسی نبود که گرمی دستانش صورت رقیهٔ سه‌ساله را نوازش کند. علی‌اکبری نبود که با خواهرها گل بگوید و گل بشنود. دیگر پدری نیست که با صدازدنش، قند در دل سکینه آب شود. حالا فقط درد است و رنج. سیلی است و تازیانه.

تا حسین علیه السلام بود، بچه‌ها غم نداشتند. تا حسین علیه السلام بود، دختران به وجود پدری دلگرم بودند که نمی‌گذاشت آب در دلشان تکان بخورد.

احوال پریشان

زندگی سیدالشهدا علیه السلام سرتاسرش درس زندگی است. رفتار سیدالشهدا با فرزندان. با دخترانش. تأمین احساس نیازش.

گاهی که می‌گوییم باید از ابا عبدالله الگو بگیریم، خیلی‌ها فکر



می‌کنند الگوگرفتن از امام علیه السلام تنها به مبارزه با ظلم است و شهادت در این راه؛ در حالی که لحظه لحظه زندگی حضرت، الگوست برای زندگی ما. اتفاقاتی که در اثر این احساس شوم تنهایی در همین کشور خودمان افتاده است، آدم را به فکر فرو می‌برد. سال ۹۷ بود که خبری تیتراول صفحه حوادث همه روزنامه‌ها شده بود: «مردی دو دختر جوان خود و پدر و مادر همسرش را کشت!» داستانش باورنکردنی بود. مهم‌ترین عاملی که در آن اتفاق ریشه‌یابی شد، کمبود عاطفی مردی بود که احساس می‌کرد تنهاست.^۱ کمبود عاطفی در خانواده که ثمره‌اش احساس تنهایی است، به چه فاجعه‌ای منجر می‌شود!

چه بسیارند فرزندان‌ای که به خاطر داشتن احساس تنهایی در منزل، از بودن در کنار دیگران رنج می‌برند! و برای رفع این مشکل به کارهایی دست زده‌اند که خسارت‌های جبران‌ناپذیری به بار آورده است.

این همه سفارش به تکریم دختران به چه دلیل است؟ چرا این قدر در روایات سفارش کرده‌اند که حواستان به دخترهایتان باشد؟ ریشه فسادهایی که دختران دچارش می‌شوند، چیست؟

چرا در روایت داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی که دارای سه دختر باشد، مسئولیت جهاد و تکالیف سنگین و شاق از دوش او برداشته می‌شود.^۲

برای پاسخ به این سؤالات، کافی است کمی با دختران حرف بزنید تا از زبان خودشان بشنوید. یکی از استادان تعریف می‌کرد: با دختری که در فضای مجازی مخاطبان زیادی دارد، صحبت می‌کرد و خودش گفته بود که دلیل اصلی انحرافش، پدرش است. «کمبود محبتی که از سمت پدرش

۱. «داستان زندگی زنی که دو دختر و والدینش را شوهرش کشت: قربانی عشق شدم!»، خبر آنلاین، دسترسی در: <https://www.khabaronline.ir/news/826056>، ۲۸ تیر ۱۳۹۷.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أُنِّي رَجُلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ فَخْتَرَهُ بِمَوْلُودٍ لَهُ فَتَقَبَّلَ لَوْ أَنَّ الرَّجُلَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَا لَكَ قَالَ خَيْرٌ قَالَ قُلْ قَالَ خَرَجْتُ وَالْمَرْأَةُ تَمَخَّضُ فَأَخْبِرْتُ أَنَّهَا وَلَدَتْ جَارِيَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الْأَرْضُ تَقْلِبُهَا وَالسَّمَاءُ تَطْلِبُهَا وَاللَّهَ يَبْرِزُفَهَا وَ هِيَ رَيْحَانَةٌ تَشْهَرُ نَمَةً أَقْبَلَ عَلَى أَضْعَابِهِ فَقَالَ مَنْ كَانَتْ لَهُ ابْنَةٌ فَهُوَ مَفْرُوحٌ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ ابْنَتَانِ فَيَا غَوْثَاهُ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ وَضِعَ عَنْهُ الْجِهَادُ وَكُلُّ مَكْرُوهٍ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْبَعُ بَنَاتٍ فَيَا عِتَادَ اللَّهِ أَرْضُوهُ يَا عِتَادَ اللَّهِ أَرْضُوهُ يَا عِتَادَ اللَّهِ أَرْضُوهُ (محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۰۲).



داشت!»^۱

مستند «مأموران تغییر» دربارهٔ یک مؤسسه جاسوسی در تهران ساخته شده است. فعالیت این مؤسسه، حمایت از دختران خیابانی است و جای تأسف دارد که مشتریان این مجموعه، دخترانی بوده‌اند که از سمت خانوادهٔ خود دچار کمبود عاطفی بوده‌اند! و این مؤسسه از خلأ عاطفی این دختران استفاده می‌کند تا آن‌ها را به انحرافات مختلف اخلاقی و سیاسی بکشاند.^۲

اکسیر بی مثال

راه حل چیست؟ برای اینکه فرزندان و دخترانمان دچار این رنج و عذاب نشوند، چه کنیم؟ با چه راهکاری این احساس تنهایی را از خود و خانوادهٔ خود دور کنیم؟

جواب همهٔ این سؤال‌ها، موضوعی است که درباره‌اش زیاد گفته‌ایم و شنیده‌ایم؛ اما از کنارش ساده عبور کرده‌ایم. موضوعی که نبودش عامل بسیاری از تنهایی‌هاست، مخصوصاً در دختران و زنان.

«محبت» همان اکسیری است که از آن، خاها گل می‌شود. همان درمانی است که با نبودش، بیماری‌ها رخ نشان می‌دهند. محبت، همان آب حیات است که دل را زنده می‌کند و کمبودش دل را می‌کشد.

موضوعی که وقتی امام صادق (علیه السلام) می‌خواهد دین را معرفی کند، روی همین موضوع دست می‌گذارد: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»^۳

متأسفانه پدر و مادرها با کم‌توجهی به این موضوع یا ندانستن شیوه‌های آن، بچه‌های خودشان را به نابودی می‌کشاند و تا خودکشی می‌برند. آخر کار، هم خودشان نابود می‌شوند و هم بچه‌هایشان. کافی است کمی توجه کنیم و به انواع و ابعاد «محبت» نگاه کنیم. سعی کنیم

۱. به نقل از حجت‌الاسلام محمدتقی وکیل‌پور در مصاحبه با دختری که به‌عنوان یکی از سرشناسان اینستاگرام فعالیت می‌کرده و اخیراً دستگیر شده است.

۲. «مستند مأموران تغییر: طرحی برای تغییر سبک زندگی دختران ایرانی»، آپارات، دسترسی در: <https://www.aparat.com/v/BqTVN>، ۷ شهریور ۱۳۹۸.

۳. محمدبن حسن فتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ج ۲، ص ۴۱.



دل‌های بچه‌هایمان را پرکنیم از حس خوشبختی. تنها با یک شاه‌کلید و آن هم اکسیر «محبت» است.

در روایات ما دختر به گل تشبیه شده است. پیامبر اکرم ﷺ در وصف دختران فرمود: «آن‌ها گل خوش‌بو هستند.»^۱ همچنین به مردی که صاحب فرزند دختری شد، فرمود: «او گلی است که تو بوی آن را استشمام می‌کنی.»^۲ خب مگر می‌شود شما گلی را به منزل خود بیاورید و بدون توجه و محبت رها کنید؟ حتماً آن گل پژمرده خواهد شد. همان طور که گل به توجه و محبت و رسیدگی روزانه نیاز دارد، دختران نیز این‌گونه‌اند. دختری که از پدر خود محبت دیده باشد و اشباع شده باشد، گدای محبت دیگران نیست. خب، حتماً فکر می‌کنید از محبت زیادی هم گل‌ها خار می‌شوند؟ البته محبت هم راه و روشی دارد. این طور نیست که هر کاری که خودتان آن را محبت می‌دانید، حتماً محبت باشد. گاهی دوستی‌ها «دوستی خاله‌خرسه» است. به همان اندازه که محبت کارساز است، ندانستن شیوه‌های محبت هم کارسوز است؛ یعنی همه چیز را خراب می‌کند و می‌سوزاند.

به دلیل همه این‌ها که گفتیم، خوب است کمی دقیق‌تر ببینیم شیوه‌های محبت چیست و با چه ابزاری می‌توانیم در این جاده پرپیچ و خم حرکت کنیم.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: «إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمُهُ فَإِنَّهُ أَصْلَحَ لِدَايَاتِ الْبَيْنِ»^۳ (وقتی کسی را دوست دارید، محبتتان را به او نشان دهید که این کار شما دوستی و صمیمیت به دنبال دارد و شما را به هم نزدیک می‌کند.)

اما چطور محبت کنیم؟ چطور از دل خودمان پلی بزنیم به قلب دوستان و فرزندان و همسر و همه کسانی که دوستشان داریم؟ همه

۱. علی‌علیه السلام فرمود: «إِذَا بُشِّرَ بِخَاتِمَةٍ قَالَ رُبَّمَا نَزَّهَا وَرُبَّمَا عَلَى اللَّهِ» (محمد بن محمد ابن اشعث، الجعفریات، ص ۱۸۹).

۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۶؛ محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، نواب الأعمال، ص ۲۵۲.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۸۲.



حرف در نشان دادن محبت است. دشواری کار در این است که نمی‌توانیم نشان دهیم چقدر بچه‌هایمان را دوست داریم. کارهایی هم می‌کنیم؛ اما کارهایی که رسانا نیست؛ یعنی رسانندهٔ این محبت نیست.

قدرت کلمات

باید به کارها و روش‌هایی فکر کنیم که رسانای محبت هستند، مثل زبان. شاید پیش‌پاافتاده‌ترین روش محبت به دیگران، محبت زبانی باشد. همین که خیلی‌ها اسمش را «زبان‌بازی» گذاشته‌اند. کلام‌ها بار احساسی دارند و واژه‌ها رسانا هستند؛ یعنی حس و حال دل شما را به دیگری می‌رسانند. کلمات و جملات ما همان طور که می‌توانند بذر محبتی در دل بکارند، می‌توانند تخم نفرت هم در دل‌ها بکارند؛ پس مراقب باشیم، مراقب حرف‌زدن‌هایمان. مراقب واژه‌ها و لحن‌هایمان.

اولین روش محبت، محبت کلامی است.

فرزندان باید از محبت کلامی پُر باشند. این حداقل کاری است که می‌شود کرد. مخصوصاً پدرها باید بدانند که بچه‌ها تشنهٔ محبت آن‌ها هستند. محبتی که با زبان هم منتقل می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر وقت کسی را دوست داشتید، به او بگویید.»

«دوستت دارم» را باید به فرزندان گفت. «دوستت دارم» کلید بسیاری از مشکلات است.

بزرگ‌ترین اشتباه پدر و مادرها این است که فکر می‌کنند با این کار بچه‌ها لوس می‌شوند. در صورتی که آنچه بچه‌ها را لوس می‌کند، محبت نیست، «محبت بیجا» است. از قدیم گفته‌اند که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. محبت هم همین طور است. محبت خوب است، اما در جای خود. اگر بچه خلافی کرد یا اشتباهی کرد و ما محبت کردیم و نگذاشتیم خطایش را بفهمد، معلوم است که لوس می‌شود. باید دقت کرد که «هزار نکتهٔ باریک‌تر از مو اینجاست».



دست‌های مهربان

از قدرت واژه‌ها و رسانا بودنش که بگذریم، می‌رسیم به مرحله‌ای بالاتر. محبتی قوی‌تر و جان‌دارتر. محبتی که فرزندان، بیش از هر چیز به آن محتاج‌اند. طبق نظر روان‌شناسان دینی، دختر باید از نظر محبت در خانه لبریز بشود. لبریز شدن با سیراب شدن فرق دارد. گاهی ما لیوان را زیر شیر آب می‌گیریم و تمام حجم لیوان را آب می‌گیرد. در این حالت، می‌گویند لیوان پر و سیراب شده است؛ اما گاهی لیوان زیر شیر آب پر می‌شود و سرریز می‌کند. به این حالت می‌گویند لبریز شدن. دخترها را باید از محبت لبریز کرد که دنبال عاطفهٔ خیابانی نروند.

برای معرفی این مرتبه از محبت، از سخن پیامبر ﷺ استفاده کنیم: «اَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ اَوْلَادِكُمْ فَاِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِثْرَةَ خَمْسِ مِائَةٍ عَامٍ» (فرزندانتان را زیاد ببوسید، به راستی که برای شما در برابر هر بوسه درجه‌ای در بهشت است که مسافتش پانصد سال است).^۱

نشان دادن محبت بدنی پدر و مادر به بچه‌ها، روشی عالی است که به شدت دورکنندهٔ تمام حس‌های تنهایی است. وقتی پدری دخترش را نوازش می‌کند، دختر احساس می‌کند زیر چتر حمایتی قرار گرفته است و حاضر نیست این احساس امنیت و آرامش را با هیچ چیز عوض کند.

اینکه گفتیم سیدالشهدا علیه السلام دست نوازش بر سر دختر مسلم بن عقیل می‌کشید، نمونه‌ای از همین محبت فیزیکی است.

دست‌ها دومین ابزار انتقال محبت‌اند. دومین رسانای محبت، دست‌ها هستند. دختران، آغوش گرم پدر می‌خواهند. دختری که از گرمای دست پدر محروم مانده باشد، سرمای روزگار نابودش می‌کند.

اگر پدری توانست قلب دخترش را با محبت کردن فتح کند، این دختر دیگر طاققت دوری از پدر را ندارد. بعضی جمله‌ها خودش روضه است. همین جمله کافی است: «دخترها بابایی‌اند». محبت با همهٔ خوبی‌هایی



که دارد، یک بدی هم دارد، آن هم اینکه هر چقدر با محبت بیشتر از دخترت دلبری کنی، غم رفتنت بیشتر او را می‌سوزاند.

چرا روز عاشورا سکینه‌خانم آن طور خودش را جلوی پای اسب می‌اندازد و مانع رفتن حسین علیه السلام به میدان می‌شود؟ چرا روز یازدهم نمی‌توانستند سکینه‌خانم را از کنار بدن ابا عبدالله علیه السلام جدا کنند؟ خیلی حرف‌ها به زبان راحت‌اند؛ اما به تصویر که در می‌آیند، دل انسان را خون می‌کنند. فیلم‌هایی که از لحظات وداع مدافعان حرم با بچه‌هایشان هست، قلب آدم را می‌سوزاند. این دختر می‌آید شیرین‌زبانی می‌کند ...

چه بردل این دختر می‌آید بعد از پدر. سکینه از داغ بی‌پدری چه کشید؟ حالا سکینه‌خانم که بزرگ‌تر بود، آن بود وضع و حالش، آن بود که هر کاری می‌کردند، نمی‌توانستند از کنار بدن پدر جدایش کنند. پس رقیه چه کشید که چهل منزل هر بار اسم پدر می‌برد، تازیانه می‌خورد! خیلی از رزمنده‌ها هم عهد شده بودند که اگر کسی شهید شد، آن‌ها که مانده‌اند، حواسشان به فرزندان شهدا باشد. یکی از همین فرمانده‌ها^۱ تعریف می‌کرد دوستی از ما در سوریه شهید شد که یک دختر سه چهارساله داشت، نزدیک عید نوروز بود که سردار صفوی پیام داد: «شب عید است، دختر محمد را یادت نرود». من هم رفتم عروسی خریدم و بردم تا به دختر محمد بدهم. تا چشم دختر به عروسک افتاد، چشمش پراشک شد. شروع کرد به گریه کردن. هر کاری کردم، آرام نمی‌شد. می‌گفت: «دل‌م برای بابایم تنگ شده است.» او را به گلزار شهدا بردم. تارسیدیم، خودش را روی قبر شهدا انداخت، داد می‌زد که من بابایم را می‌خواهم.

به فدای دختری که تا می‌گفت بابا، تازیانه‌اش می‌زدند! با تازیانه جوابش را می‌دادند! دیگر کسی نبود دست یتیمی روی سرش بکشد!

من دختری یتیمه و محنت کشیده‌ام عمرم بُود گواه، چه دردی کشیده‌ام
گل‌های آبله، کف پایم شکوفه زد از بس که روی خار مغیلان دویده‌ام
وقتی مرا به ناز و نوازش، نیاز بود از تازیانه، طعم نوازش چشیده‌ام

نیمه‌های شب بهانهٔ بابا گرفت. هر کاری کردند، آرام نشد. صدا رسید
به گوش امیر. گفت: «چه خبر شده؟» گفتند: «دختر حسین، بهانهٔ بابا
گرفته است.» گفت: «سر بابایش را برایش ببرید.»

تا این سر را دید، با تعجب پرسید: «ما هذا الرأس؟» یعنی این سر،
سر چه کسی است؟

مگر می‌شود دختر، سر بابایش را ببیند و نشناسد؟! می‌دانید دلیلش
چیست؟ شاید به خاطر ضربه‌های چوب خیزران به صورت ارباب ما بوده
است! این چوب، کاری با این صورت کرد که دختر بابایش را نشناسد!

لذا در مجلس یزید، رقیه رضی الله عنها به چوب خیزران نگاه می‌کرد!
شروع کرد به درد دل کردن:

به لب بابای من، چوب می‌زنی به کنایه گفت بزن، خوب می‌زنی
با سر بریده بی‌رحمی نکن دیگه با چوب لباسو زخمی نکن



مجلس چہارم: تنہا میان تنہا

مجلس چهارم

رابطه جمعیت با حقانیت

- خیال باطل حق بودن
- خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو

انواع تنهایی

- تنهایی پسندیده
- تنهایی ناپسند

خلوت پسندیده

- خلوت در روایات
- خلوت و تفکر
- عابدان شب و شیران روز

خلوت ناپسند

- مزمت رهبانیت در اسلام
- برصیصای عابد
- عابدان جاهل

تفکر، بهترین عبادت

- نابودکنندگان تنهایی پسندیده
- برنامه‌ریزی برای مدیریت تنهایی

تفکر در تنهایی

- یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت
- تفکر حربین یزیدریاحی در کربلا

نه پیشوند و نه پسوند، حُرّ حُرّی تو
حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد

سردار تنها

تصور کنید در جمعی بزرگ و سی‌چهل‌هزارنفری باشید که در مکانی محدود تجمع کرده‌اند. این ازدحام زیاد چه حسی به شما منتقل می‌کند؟ خصوصاً اگر این سی‌چهل‌هزار نفر، لشکر جنگی باشند که در مقابل جمعیت بسیار محدودی که با همهٔ عده و عُده و زن و بچه به پانصد نفر هم نمی‌رسد!

طبیعتاً انسان در جمعی این‌چنینی بدون درنگ احساس می‌کند حق مطلق است. احساس می‌کند که مگر می‌شود سی‌هزار نفر باطل باشند و چند نفر محدود حق؟!

یکی از ویژگی‌های ازدحام و شلوغی این است که موج ایجاد می‌کند و نتیجهٔ آن شلوغی، به‌طور ناخودآگاه، عملیات روانی در برابر اذهان و افراد است که اصطلاحاً برای شما تصمیم‌سازی می‌کند! یعنی صرف این شلوغی و جمعیت شما را قانع می‌کند که در جبههٔ حق قرار دارید!

حالا جای خودتان را با حر عوض کنید. حر سیاهی لشکر یا حتی فرمانده‌ای معمولی نیست؛ حر کسی است که جنگاوران عرصهٔ نظامی از او حساب می‌برند!



مگر می‌شود فرمانده‌ای این‌چنینی در بین این جمعیت لحظه‌ای تصور کند که جبهه و لشکر او جبههٔ باطل است و جبههٔ قلیل و به‌ظاهر ضعیفِ مقابل حق است؟!

اینکه گفته می‌شود خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو، یکی از خواص ازدحام و جمعیت بالا این است که خود به خود شما را هم‌رنگ خود می‌کند! ببینید رفتار حرّ را که نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «تو می‌خواهی با حسین بجنگی؟» گفت: «آری! چنان جنگی بکنم که آسان‌ترین آن افتادن سرها و بریدن دست‌ها باشد!»

اینجا حرّ خودش را میان هزاران نفر همراه ولی غیرهمدل دید. حرّ دید میان تن‌ها، تنهاست. گفت بگذار مقداری در تنهایی خویش فکری کنم، رنگ و فکر خودم را مقداری بررسی کنم!

خوشا به این عزلت‌گزینی‌ها و تنهایی‌های میان تن‌ها و ازدحام جمعیت‌هایی که انسان را از تنهایی درمی‌آورد!

این خلوت حرّ سرآغاز یک حرکت شد؛ حرکتی که ذره‌ذره او را به لشکر امام نزدیک کرد، هم فکرش را و هم جسمش را. در حدی که این میان یکی از لشکر عمر سعد از حر پرسید: «آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حرّ در حالی که می‌لرزید پاسخی نداد. بعد از مدتی تفکر گفت: «به درستی که خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم و به خدا سوگند اگر تکه‌تکه شوم، من جز بهشت چیز دیگری را انتخاب نخواهم کرد.»

تنهایی این‌چنینی، در مقایسه با ازدحام هزاران نفری، هزاران برابر ارزش دارد!

تنهایی‌ای که حر را، به تنهایی، از میان ازدحام هزاران نفری تن‌ها، گلچین و گزینش کرد و دست او را در دستان مبارک امام گذاشت! حر این جمله را به آن فرد سائل گفت و به سوی خیمه‌گاه امام حرکت کرد. از امام طلب بخشش کرد و امام برایش طلب رحمت کرد!

۱. نک: محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۰۰؛ علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۲.

خلوت و تفکر

به راستی خلوت خوب است یا بد؟ تنهایی پسندیده است یا ناپسند؟ انسان موجودی اجتماعی و با هویت گروهی است؛ اما این به معنای نفی تنهایی یا ضرورت تنهایی نیست. نباید دچار افراط و تفریط شد، نه در تنهایی و نه در همراهی!

انسانی که خلوت و تنهایی نداشته باشد، نمی‌تواند همراهی‌های خود را به خوبی مدیریت کند و گرفتار همان موج منفی می‌شود که در ابتدای بحث گفته شد. گفتیم خلوت و تنهایی هدفمند و با برنامه‌ریزی یکی از ضروریات زندگی انسان اجتماعی است!

گاهی باید با همهٔ اجتماعی بودن و همدل بودن و همراه بودن که توصیه شد و باز هم توصیه می‌شود، خلوت کرد؛ خلوتی که اجتماعی بودن و همراه بودن را تقویت کند. شلوغی زیاد بدون تنهایی‌های مدیریت شده خوب نیست. حَرّ اگر مقهور شلوغی سی‌هزار نفره شده بود و با توجه «باید همراه و همدل بود» خلوت نکرده بود؛ اگر میان تن‌ها، تنها نشده بود؛ این عاقبت نصیبش نمی‌شد که امروز همهٔ ما آرزوی جایگاه و مقامش را داشته باشیم!

ملاک خلوت و تنهایی توصیه شده چیست؟

طبیعتاً اولین سؤالی که بعد از پاسخ به سؤال قبلی ذهن ما را مشغول می‌کند، این است که تنهایی توصیه شده را چگونه تشخیص دهیم و انتخاب کنیم؟!

خلوت و تنهایی مشخصه‌هایی دارد که به راحتی می‌توان تشخیص داد. اگر تنهایی و خلوت، ما را سردرگم و مشغول و سرگرم کند؛ به حدی که از اجتماع گریزان شویم و خلوت‌گزینی غالب شود، این تنهایی مذموم است. این همان تنهایی است که گفته شد به راحتی ما را به معصیت هم حتی می‌کشاند، این همان تنهایی است که در روایات گفته شده ممکن است شیطان در آن نقشی پررنگ داشته باشد. خصوصاً با گسترش ارتباطات



مجازی امروزی که واقعاً ازدحام تنهایی بیداد می‌کند. آیگون یکی از این نرم‌افزارهای پیام‌رسان که اوایل در ایران مطرح بود خیلی حرف داشت. فردی تنها در کنار کره زمین ایستاده بود، یعنی با اینکه با همه جهان مرتبط است ولی تنهاست؛ با همه است ولی با هیچ کس نیست!

خلوت و تنهایی گناه‌آلود، خلوتی مذموم است. گناه هم لزوماً معصیت خاصی نیست که شخص در تنهایی مرتکب شود. تنهایی که در آن لذت‌ها و مشغولیت‌های بی‌ارزش، انسان را مغلوب خود کند، نوعی گناه است؛ هرچند گناه اصطلاحی نباشد. این تنهایی‌ای که انسان را به گناه و معصیت مصطلح هم می‌کشاند!

گاهی تنهایی به معصیتی می‌کشاند مانند برصیصای عابد که مأمور شد زنی مریض را در مدت کوتاهی درمان کند ولی خلوت با آن زن او را به گناه کشاند.^۱ گاهی نیز انسان را به افسردگی‌ها و بحران‌های روحی می‌کشاند. مانند خانواده‌هایی که به یک فرزند اکتفا کرده‌اند و وقتی فرزندشان ازدواج می‌کند و می‌رود، تازه طعم تلخ تنهایی را با تمام وجود حس می‌کنند از طرفی احساس می‌کنند که هنوز خیلی زود است که اطرافشان این چنین خلوت بشود. اینجاست که افسوس می‌خورند که چرا چنین خلوت تلخ و طولانی مدتی را تاکنون برای خودشان ایجاد کرده‌اند. والدینی که در دوران جوانی برای رسیدن به خوشی‌هایشان قید فرزندآوری را می‌زنند، به این فکر کرده‌اند که در دوران سالمندی چگونه غربت و تنهایی خانه سالمندی را تحمل می‌کنند؟

تحقیقات نشان می‌دهد افراد منزوی که به تنهایی در خانه خود زندگی می‌کنند، در مقایسه با کسانی که در کانون خانواده یا اجتماع زندگی می‌کنند و گوشه‌نشین نیستند، ۸۰ درصد بیشتر در معرض ابتلا به افسردگی‌ها اند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۴۵. برخی از مفسران داستان برصیصای عابد را در شأن نزول این آیه شریفه با یکی از مصادیق آن می‌دانند. «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (کار آن‌ها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم) (حشر، ۱۶).

زندگی شهید چمران را ببینید؛ کسی که وزیر دفاع جمهوری اسلامی و از فرمانده‌های ارشد ایران در دفاع مقدس بود. همچنین نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی و بنیان‌گذار ستاد جنگ‌های نامنظم در جریان جنگ ایران و عراق بود. با این همه مشغولیت و مسئولیتی که بر دوش داشت لحظاتی از شبانه‌روز را برای خلوت و تنهایی بین خود و خدایش قرار داده بود. در خاطرات این شهید والامقام از زبان همسرش، غاده جابر، آمده است که: وسط شب که مصطفی برای نماز شب بیدار می‌شد، غاده طاقت نمی‌آورد، می‌گفت: «بس است دیگر. استراحت کن، خسته شدی.» ولی مصطفی جواب می‌داد: «تاجر اگر از سرمایه‌اش خرج کند، بالاخره ورشکست می‌شود، باید سود در بیاورد که زندگی‌اش بگذرد. ما اگر قرار باشد نماز شب نخوانیم، ورشکست می‌شویم.»^۱ شهید چمران به همسرش می‌گوید کسی که تنهایی شب ندارد، مثل تاجری است که با اصل سرمایه تجارت می‌کند و در روز کم می‌آورد و ورشکسته می‌شود!

شهدا اگر شیران روز بودند، برای این بود که عابدان شب بودند! شیران روز و عابدان شب!^۲ این یعنی خلوت عبادت! خلوتی که مرا به جامعه پیوند می‌زند! خلوتی که مصطفی چمران را به انسان مسئول اجتماعی دغدغه‌مند تبدیل می‌کند!

این افراد کسانی‌اند که سبک زندگی خود را بر اساس زندگی اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده بودند و تلاش می‌کردند مانند اهل بیت در کنار فعالیت‌های اجتماعی، رابطه بین خود و خدای خود را اصلاح کنند. خلوت‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پر است از دعا و اشک و استغفار. سراسر تسلیم و تفویض امر است. سراپا توکل است و استمداد که «الهی لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.» (خدایا مرا یک چشم به هم‌زدن به خودم وا مگذار.) روزی در پاسخ به اعتراض ام سلمه که می‌گفت شما چه نیازی به

۱. «سیره اخلاقی شهیدان (شب زنده‌داری)»، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، دسترسی در: <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3280/4979/43104>. اسفند ۱۳۸۵.

۲. چنانکه در وصف یاران امام زمان علیه‌السلام گفته شده است: «رَهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لَيْوُثٌ بِالنَّهَارِ» راهبان شب و شیران روزند (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸).

استغفار دارید؟! فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُي.» اگر از خدا غافل شوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟^۱ تنهایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دل شب و مناجات با خدا تا دیگر اهل بیت (علیهم السلام) نیز از امثال آن‌هاست.

اگر تنهایی فکورانه باشد و انسان را به فکر وادارد؛ آینده‌ای روشن برای انسان به وسیله هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی خلق کند؛ انگیزه و امید انسان را در زندگی اجتماعی تقویت کند؛ انسان را از ازدحام‌های بی‌هدف و بی‌فایده دور کند؛ خدا را در زندگی پررنگ‌تر کند؛ و انسان را از سردرگمی و بی‌برنامگی نجات دهد، این بهترین تنهایی است!

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»^۲ (ساعتی اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است.)

حزین یزید ریاحی در آن جمع لشکریان با خود خلوت کرد و از جمع فاصله گرفت و به عواقب کاری که انجام می‌داد، اندیشید. این همان تفکری است که یک لحظه آن برابر با هفتاد سال عبادت است!

یکی از دوستان نزدیک روحانی شهید مصطفی ردانی‌پور نقل می‌کند: یک روز رفتم به دیدن آقا مصطفی، بی‌خبر رفتم توی اتاقش. دیدم گوشه‌ای نشسته است به عبادت و با ورود من سرش را از سجده بلند کرد. چشمش سرخ بود و خیس اشک. رنگش هم پریده بود. نگران شدم. گفتم: مصطفی! خبری شده؟ سرش را انداخت پایین. خیره شد به مهرش و گفت: نه. چیزی نشده. علت گریه و حالش را که پرسیدم گفت: ساعت ۱۱ تا ۱۲ هر روز را فقط برای خدا گذاشته‌ام؛ با خدا خلوت می‌کنم، فکر می‌کنم به کارهایی که کردم و از خودم می‌پرسم: کارهایی که کردم برای خدا بوده یا برای دلِ خودم!^۳

اهل بیت (علیهم السلام) با همه سفارشی که در مورد جمع و اجتماع می‌کردند، خود را ملزم به داشتن خلوت هم می‌کردند؛ خلوت و تنهایی که نفس

۱. نک: بیانات مقام معظم رهبری، ۵ مهره ۱۳۷۰.

۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۳. نفیسه ثبات، مجموعه یادگاران، ج ۸ (داستان زندگی شهید ردانی‌پور)، ص ۲۲.

سرکش را مهار کند تا در حضور و زندگی اجتماعی، رام شود و در اختیار فکر و عقل و دین باشد! همان تنهایی که خدا را به زندگی گره بزند و تکیه‌گاه‌های مادی و سست را کنار بزند و خدا را جایگزین کند! تنهایی و خلوت، نقطهٔ سرنوشت‌ساز زندگی بشر است. تنهایی، زندگی‌ساز و زندگی‌سوز است.

عابدان جاهل

البته خلوتِ عبادت و تنهایی برای معنویت، همان طور که گفته شده، باید در خدمت تقویت روحیهٔ اجتماعی و اصلاح آسیب‌های حضور در جامعه باشد؛ و الا همان رهبانیت مذمومی است که عده‌ای از خواص کوفی دچار آن شدند و از مقاتله و جهاد کناره گرفتند تا مبادا به معنویت آن‌ها لطمه‌ای بخورد!

پیشانی پینه‌بستهٔ خوارج و معنویت عزلت‌گزیدهٔ خواص کوفه که آن‌ها را از حضور مؤثر در جامعه و پیرامون امام منع می‌کرد، به مراتب خطرش از عزلت و خلوت بدون هدف و مملو از سردرگمی بیشتر است؛ چراکه اگر یکی در خلوت و تنهایی خودش سردرگم و مشغول نفس خود باشد، فقط خود را به ورطهٔ خطر و نابودی می‌کشد. ولی اگر یکی با پرچم و عنوان معنویت و زهد و عبادت خلوت‌گزیند، مثل آن شیخی است که از کنار نوجوانی می‌گذشت که داخل جوی گل‌آلود راه می‌رفت و شیخ به آن نوجوان گفت: پسرم، مراقب باش نخوری زمین. گفت: شیخا، من اگر زمین بخورم مشکلی نیست، تو مراقب باش زمین نخوری که عدهٔ زیادی پشت‌سر تو زمین می‌خورند!

ربیع بن خثیم یا همان خواجه ربیع معروف، یکی از زهاد ثمانیه است، یعنی یکی از هشت زاهد معروف دنیای اسلام. آنقدر در زهد و عبادت پیش رفته بود که در آخر عمرش قبری برای خود کنده بود و گاهی در آن می‌خوابید و می‌گفت: یادت نرود عاقبت باید اینجا ساکن شوی. در



تاریخ گفته‌اند بعد از شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) کسی کلامی غیر از ذکر خدا و دعا از او نشنیده بود. تنها کلامی که غیر از ذکر خدا از او شنیدند، مربوط به زمانی بود که خبر شهادت اباعبدالله به او رسید که می‌گوید: وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند! نقل می‌کنند بعدها استغفار می‌کرد که چرا همین چند کلمه را که غیر از ذکر خدا بود به زبان آورده است. یعنی اظهار پشیمانی می‌کند از اینکه در رثای اباعبدالله چند کلمه‌ای را به زبان آورده است! همین آدم در زمان امیرالمومنین (علیه السلام) جزء سپاهیان حضرت بوده است. با عده‌ای می‌آیند خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) عرض می‌کند: «یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَّكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ»^۱ (ما درباره این جنگ شک و تردید داریم). می‌ترسیم این جنگ، جنگ شرعی نباشد!

تنهایی منفی و نادرستی که عامل سقوط انسان می‌شود، تنهایی خواجه ربیع است! دائماً در خلوت و گوشه‌نشینی و تنهایی به سر می‌برد اما به حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شک می‌کند! خلوتی که انسان را به مخالفت با امام زمانش بکشاند ارزشی ندارد و انسان سوز است.

اساساً بصیرتی که در روایات و آیات تا این حد سفارش و تأکید شده است، در چه صورتی معنا پیدا می‌کند؟

اگر بخواهیم بیست و چهار ساعت روز و هفت روز هفته و سیصد و شصت و پنج روز سال را عبادت کنیم که بصیرت معنایی ندارد و اصلاً به بصیرت نیازی نیست. بصیرت داشتن وقتی معنا پیدا می‌کند که قصد داشته باشیم در جامعه و در مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه حضور داشته باشیم؛ و الا عبادت خواجه ربیع و نیز پیشانی پینه‌بسته خواجه مذموم نبود و این افراد در بالاترین مرتبه کمال و سعادت بودند! امام صادق (علیه السلام) در مورد ضرورت بصیرت می‌فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»^۲ این بیان یعنی ما عبادتی نداریم که فقط عبادت محض باشد؛ عبادت در خلوت باید



۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۵۵.
 ۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۳.

ما را تبدیل به شیران روز کند. طبق این روایت شریف، زاهدان شبی که روز هم زاهد گوشه‌گیر باشند، در مسیر انحراف و گمراهی قرار دارند!

تنهایی متفکرانه

اگر خلوت و تنهایی انسان بر مبنای تفکر و تنهایی مثبت باشد، بهترین‌ها نصیب انسان می‌شود. چرا دین می‌گوید یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟! چون خلوت همراه با تفکر است که انسان‌ساز و زندگی‌ساز است. خلوت همراه با تفکر بود که حرّ یزیدی را حرّ حسینی کرد! خلوت همراه با تفکر است که وهب نصرانی را عاقبت‌به‌خیر می‌کند! خلوت‌گزینی خوب، هدایت امام زمان علیه السلام را به همراه دارد. حرّ کسی است که جلوی کاروان امام زمانش را می‌گیرد؛ اما وقتی در خلوت خودش قرار می‌گیرد، مسیر هدایت برای او روشن می‌شود؛ امام زمانش را پیدا می‌کند، به سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد و می‌شود حرّی که روز عاشورا وقتی فریاد استغاثه امام را شنید که می‌فرمود: «أَمَّا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللَّهِ؟ أَمَّا مِنْ ذَابِّ يَذْبُ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» حردستان خود را به علامت ندامت و پشیمانی بر سر گذاشت و گفت: «اللّٰهُمَّ الْيَكْ أُنْبِتْ فُتْبَ عَلِيٍّ!» خدایا من دل فرزند فاطمه علیها السلام را لرزاندم. همین که محضر امام رسید، با کمال شرمساری عرض کرد: «جُعِلَتْ فِدَاكَ» (فدایت شوم حسین). من همان کسی هستم که راه را بر تو بستم! «هَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟» (آیا توبه من پذیرفته می‌شود یا نه؟) فقال الحسين: «نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ فَانزِلْ!» (از اسب پیاده شو! توبه تو قبول است.)

حرّی که مقابل امام می‌ایستد، می‌شود عاقبت‌به‌خیر! می‌شود هدایت‌شده امام! می‌شود اولین شهید راه امام! می‌شود فدایی زینب! می‌شود فدایی رقیه! می‌شود اولین شهید مدافع حرم!!
آمدم تا که ز بند غم آزاد کنی توبه‌ام را بپذیری و دلم شاد کنی



یا حسین از عمل خویش پشیمانم من آمدم تا که مرا سوی حق ارشاد کنی
اولین کس که سر راه تو بگرفت منم حال هنگام تلافی است گرامداد کنی
دوست دارم که سرو جان به فدای تو کنم تا که راضی، دل بشکسته اولاد کنی^۱

حرف فداایی حسین و بچه‌های او می‌شود و نام خود را تا قیام قیامت، در زمرهٔ خوبان عالم قرار می‌دهد، چون خلوتی داشت که عامل صعود او بود نه سقوط! همان فرصت خلوت و تنهایی که برای حر بود، برای عمر سعد هم بود! اما چون خلوت و تنهایی عمر سعد، خلوت و تنهایی خوبی نبود، عامل سقوط او شد!

تفکر، بهترین عبادت

تمام تلاش ما باید این باشد که تنهایی انسان سوز را به تنهایی انسان ساز تبدیل کنیم و راه آن این است که خلوت ممدوحمان را که همان خلوت و عبادتی است که ما را به شیر روز در عرصهٔ اجتماعی تبدیل می‌کند، تقویت کنیم!

اگر خلوت ما همراه با تفکر شد، زندگی ساز می‌شود و می‌شود ابوذر غفاری! در احادیث ما وارد شده است: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي دَرِّ النَّفَّارِ!»^۲ اکثر عبادت ابوذر فکر کردن بود. یعنی ابوذری که او را شبیه به سلمان می‌دانیم و خدا را بسیار عبادت می‌کرده، بیشترین عبادت او فکر کردن بوده است.

امام صادق (علیه السلام) عبادت را منحصر در تفکر می‌دانند: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۳ (عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. عبادت، فقط تفکر دربارهٔ امر خداوند متعال است.)

تکنولوژی پیشرفتهٔ ارتباطات مانند موبایل و شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی با همهٔ نقاط قوتی که در تسهیل ارتباطات و تعاملات دارد، یکی از ایرادهای بزرگش از بین بردن خلوت‌های صحیح و متفکرانهٔ ما انسان‌هاست. همان طور که قبل‌تر ذکر شد، شبکه‌های مجازی و



۱. ژولیده نیشابوری.

۲. عباس قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۰۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۵.

موبایل در کنار اینکه ما را با صدها نفر یا صدها هزار نفر مرتبط کرده است، اما وقت خلوت را از ما گرفته و ما تا لحظه‌ای تنها می‌شویم، سریع مشغول فضای مجازی و موبایل می‌شویم و خلوت تفکر و خلوت عبادت بصیرت‌ساز و جریان‌ساز را از ما گرفته است و این به ما انسان‌ها لطمه جدی وارد می‌کند!

یکی از دوستان می‌گفت ما سبدی پشت درب منزل گذاشته‌ایم. شب‌ها از یک ساعتی به بعد، گوشی‌های تلفن همراه خود را داخل این سبد می‌گذاریم و همه دور هم می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. برای خلوت هم باید همین کار را کرد. در ساعت‌هایی حتی گوشی هم مزاحم است و باید کنار گذاشته شود. خصوصاً نوجوان‌های عزیز که هنوز در ابتدای راه هستند و مثل بزرگ‌ترها وابسته به موبایل نشده‌اند. حتماً برای استفاده از گوشی تلفن همراه برنامه‌ریزی داشته باشید؛ و لا قطع‌ه‌ای پلاستیک یا فلز شما را مدیریت خواهد کرد و زندگی شما را تحت تأثیر قرار خواهد داد!

صحبت از حُرّ شد، اما ای کاش می‌شد کمی پیشتر به فکر فرو می‌رفت! کاش جلوی هیچ کاروانی را نمی‌گرفت! کاش دل دختر علی علیه السلام را نمی‌لرزاند! کاش ترس و وحشت به دل رقیه نازدانه نمی‌انداخت و دل شوره به خیام حسین علیه السلام وارد نمی‌کرد!

و چه زیبا زبان حال حُرّ را بیان می‌کند!

من خطاکارم، جفا کردم به تو، اما ببخش

گرچه بد کردم، پشیمانم، مرا حالا ببخش

راه بستم بر تو و ترسید از من دختری

علت دلشوره زینب شدم، من را ببخش

احترام مادرت را داشتم، دیدی حسین

این پشیمان را برای خاطر زهرا ببخش^۱



حرّ آرام آرام نزدیک خیام حسین (علیه السلام) رسید. نمی دانیم با چه هیئتی بوده، اما از جمله‌ای که حسین (علیه السلام) به او گفته است، معلوم می‌شود که یا سرش را پایین انداخته بوده یا از اسب پیاده شده است و صورتش را روی زمین گذاشته. حسین (علیه السلام) که به استقبالش آمد، اولین جمله‌ای که به او گفت، این بود که: «ارفع رأسک یا شیخ!» سرت را بلند کن، چرا سرت را به زیر انداخته‌ای؟! اگر به سوی ما نیامده بودی سربه‌زیر بودی، اما حالا دیگر سربلندی.

حرّ از اینکه توبه‌اش مورد قبول واقع شد، خوش حال شد و گفت: «الحمد لله، پس اجازه بدهید بروم و خود را فدای شما کنم و خونم را در راه شما بریزم.»

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «ای حرّ، تو مهمان هستی، پیاده شو! کمی بنشین تا از تو پذیرایی کنیم.» ولی حرّ از امام اجازه خواست که پایین نیاید و هرچه آقا اصرار کردند، پایین نیامد. بعضی از ارباب سیّتر، رمز مطلب را این‌گونه کشف کرده‌اند که حرّ بن‌یزید مایل بود خدمت امام بنشیند، ولی یک نگرانی او را ناراحت می‌کرد و آن اینکه می‌ترسید در مدتی که خدمت امام نشست است، یکی از اطفال ابا عبد الله (علیه السلام) او را ببیند و بگوید این همان کسی است که روز اول، راه را بر ما بست!^۱

وارد میدان شد، جنگ‌نمایی کرد! همین که روی زمین افتاد، حس کرد یک نفر دارد سرش را بلند می‌کند! تا چشمانش را باز کرد، دید ابا عبد الله (علیه السلام) سرش را به دامن گرفته است!

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من این مهر را به ملک سلیمان نمی‌دهم
خوشا جانی که جانانش حسین است خوش آن دفتر که عنوانش حسین است^۲



۱. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۴۱۰.
۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۲۵۹.
۳. سیدرضا مؤید.

مجلس پنجم: همدلی در خطر

مجلس پنجم

همدلی در حرکت امام حسین (ع)

- وضعیت کوفه در دوران سیدالشهداء (ع)
- وضعیت مردم شهرهای دیگر
- چرا امام (ع) به کوفه رفت؟

همدلی کوفیان برای دعوت از امام (ع)

- نپذیرفتن یزید به عنوان حاکم اسلامی
- نامه‌های کوفیان و درخواست از امام

به خطر افتادن همدلی کوفیان

- آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه
- نقش زر و زور و تزویر در تفرقه کوفیان
- حربه دوگانه‌های مسموم و ایجاد اختلاف

راه نجات از خطر و سختی‌ها

- اتحاد و همدلی مردم
- تشبیه زندگی اجتماعی به کوه‌نوردی
- پیروزی دفاع مقدس و معجزه همدلی

هدف دشمن از بین بردن همدلی

- آگاهی دشمن از قدرت همدلی
- مهمترین شگرد دشمن ایجاد تفرقه و جدایی
- غربت امام مجتبی (ع) از تفرقه دوستانشان

مراقبت از همدلی

- توجه به همدلی در هنگام سختی‌ها
- برنامه‌ریزی برای همدلی در شادی‌ها
- کمک‌های همدلانه در مناسبت‌های مذهبی

دیدم که نفس می‌زنی و هیچ‌کس نیست
من یک نفس این راه دویدم که بمیرم

همدلی در کوفه

شهرهایی مثل مدینه، مکه، یمن، بصره، کوفه و شام در دوران سیدالشهداء علیه السلام شهرهایی مهم و استراتژیک بودند. وقتی یزید به حکومت رسید، از بین این شهرها، فقط کوفه علیه یزید وارد مبارزه شد و از ابوالفضل علیه السلام دعوت کرد. چرا شهرهای دیگر مثل کوفیان در مقابل یزید که معروف به فسق و فجور علنی بود، نایستادند؟

به‌گواهی تاریخ، نمی‌شد از شام و بصره و مکه توقع خاصی داشت؛ چون شهر شام مرکز حکومت بنی‌امیه بود و شامیان طرف‌دار این حکومت بودند؛ شهر بصره از همان ابتدا عثمانی‌مذهب بود و اکثریت مردم آن شهر به علت کشته شدن تعداد زیادی از افراد این شهر در جنگ جمل، از امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام در دل کینه داشتند. دربارهٔ مکه ماجرا فرق می‌کند؛ برای اینکه خود ابوالفضل علیه السلام راضی نشدند در آنجا بمانند تا حرمت خانهٔ خدا شکسته شود. اما از شهر یمن که مردمش به دست حضرت علی علیه السلام مسلمان شده بودند و به آن حضرت ابراز ارادت و علاقه داشتند و از مردم مدینه که وجود مبارک امام حسین علیه السلام در آنجا ساکن بودند و طرف‌داران بی‌شماری از اهل بیت در آنجا بودند، توقع دیگری می‌رفت.



در یمن اتفاقات عجیبی افتاد: در زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام)، یمنی‌ها خطر معاویه را جدی نگرفته بودند و در مقابل سپاه معاویه که خیلی هم قدرتمند نبود، به سبب ناهمدلی و نبود یکپارچگی، شکست خوردند. در این وضعیت سخت، بین آن‌ها همدلی و همراهی وجود نداشت؛ لذا فرماندار خود عبیدالله بن عباس را تنها گذاشتند. عبیدالله ناچار شد به کوفه فرار کند و سپاهیان بی‌رحم معاویه به فرماندهی بُسر بن اَرتاة، به راحتی شهر را اشغال کردند و عده‌ای از مردم را که در میان آن‌ها دو طفل کوچک عبیدالله بن عباس نیز وجود داشتند، قتل عام کردند.^۱

البته برخی از یمنی‌ها خود را به کربلا رساندند و جزو شهدای کربلا شدند. پس آنچه باعث شد که یمنی‌ها امام را به سوی خود دعوت نکنند، این بود که با هم متحد و همدل نبودند و هیچ‌گونه همبستگی بین آن‌ها نبود.

اما شهر مدینه که از ابتدا پایگاه اصلی اسلام ناب محمدی بود، چرا امام را یاری نکرد؟ چرا مدینه‌النبی تکانی به خود نداد؟

مدینه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شهر جهاد، شهر ایثار، شهر برادری، شهر برابری، شهر همدلی و همبستگی و شهر صدور نهضت نبوی به عالم بود؛ اما مردم بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خیلی تغییر کردند: یا دچار حیرت و سرگردانی شدند یا به زندگی شخصی روی آوردند و در برابر جامعه اسلامی بی‌اعتنا شدند. اتحاد آن‌ها از بین رفت و دیگر متوجه خطر معاویه و حتی یزیدی نشدند که علنی پایبند به اسلام نبود. آنان جاهلانه به کارهایی به ظاهر درست و ارزشمند می‌پرداختند و با خیال راحت به تبلیغ و مطالعه مسائل دینی مشغول شدند.^۲ این آشفتگی، امام (علیه السلام) را مجبور به ترک مدینه کرد.

ماجرای شهر کوفه متفاوت است: مردم کوفه یزید را جوانی تازه‌کار و ضعیف در مدیریت، سیاست و مسائل اجتماعی می‌دانستند. ستم دولت

۱. نک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱.
۲. همان.

بنی‌امیه آن‌ها را به ستوه آورده بود. خطر دنیایی و آخرتی یزید برایشان کاملاً روشن بود؛ لذا تنها راه نجات خود از این خطر را اتحاد و همدلی برای دعوت ابا عبدالله علیه السلام می‌دانستند. به همین سبب، دست به کار شدند: نامه‌ها نوشتند و امام دل‌ها را به کوفه دعوت کردند؛ آن‌هم چه دعوتی و با چه اصراری!

کوفه در خطر

وقتی به حرکت ابا عبدالله علیه السلام از مکه به سمت کوفه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم تنها چیزی که موجب حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه شد، همدلی و اتفاق نظر مردم کوفه بود. وقتی به امام گفتند شما چرا به سمت کوفه می‌روید؟ حضرت فرمودند: «مردم کوفه مرا دعوت کردند.» کوفه تنها جایی بود که خطر یزید ملعون و خیانت‌های او را احساس کرد و اکثر کوفیان راه نجات خود را در رأس امور قرار دادن امام می‌دانستند. آن‌ها نامه‌های متعددی به امام نوشتند. حجم این نامه‌ها به اندازه‌ای بود که در تاریخ، تعداد آن‌ها را تا صد هزار نامه^۱ و تعداد نویسندگان نامه‌ها را دوازده هزار نفر^۲ نقل کرده‌اند. البته هر نامه را چند نفر امضا کرده بودند. از زمان نوشتن نامه‌ها و دعوت گسترده اهل کوفه، چه اتفاقی می‌افتد که ۱۸۰ درجه ماجرا تغییر می‌کند و شمشیرها را علیه امام آماده می‌کنند؟ مگر ۱۲ هزار نامه عدد کمی است؟ مگر به راحتی می‌شود از کنار این ماجرا گذشت؟ این اتفاق خیلی تعجب‌آور است. مگر ادعای من و شما برای دیدار با امام زمان علیه السلام و عشق و علاقه‌ای که ادعا می‌کنیم، از این ادعا داغ‌تر و جدی‌تر است؟ چه تضمینی وجود دارد که ما هم مثل کوفیان نباشیم و مثل آنان رفتار نکنیم؟ اشکال کار از کجاست؟ آنان می‌گفتند حسین جان، ما با تو هستیم، بیا؛ ولی پای حرف خود نماندند. آن سوی دیگر این واقعه هم درخور تأمل است: شخصی مثل عبیدالله بن زیاد

۱. جعفر شهیدی، قیام حسین علیه السلام، ص ۱۱۴.

۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۵.



به راحتی و با لباس مبدل وارد شهر کوفه شد و توانست جمعیت ۱۲هزارنفری را متفرق و امام را تنها و بی یار و یاور کند. چون عبیدالله راه نفوذ به این جماعت به ظاهر عاشق را پیدا کرده بود و شاه کلید استقامت و هویت این جمع را در اتحاد و همدلی دیده بود و فهمید اگر همدلی را بزند، امام رازده است.

لذا اگرچه با لشکر خود به کوفه نیامد، توانست کوفیان را از امام جدا کند. شگرد مهم و سرنوشت ساز او، ایجاد تفرقه و گسست در بین مردم کوفه بود: به مسجد کوفه رفت و جارچیان مردم را به مسجد فراخواندند. او بالای منبر نشست و گفت: «امیرمؤمنان (یزید) مرا بر شهر شما و مرزهای شما و بهره‌هایتان از بیت‌المال فرمانروا ساخته و به من دستور داده است با ستم‌دیدگان باانصاف باشم و به محرومان بخشش کنم و به آنان که گوش شنوا دارند و از دستورها پیروی کنند، مانند پدری مهربان نیکی کنم؛ اما تازیانه و شمشیر (شکنجه و قتل) من برای سرپیچی‌کنندگان از دستورها آماده است. پس باید هرکس بر خود بترسد و مواظب [رفتار] خود باشد»^۱.

عبیدالله با درپیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان زده‌ای بر کوفه حاکم کرد. انتشار خبر سرکوبی افرادی که به مسلم ﷺ کمک کنند، موجی از نگرانی را بین مردم به راه انداخت. فشار سیاسی عبیدالله به مردم، اسباب شکست فرستاده امام را فراهم آورد. بسیاری از کسانی که در ابتدا سنگ همیاری و بیعت را با آن جناب به سینه می‌زدند، پا پس کشیدند.^۲

عبیدالله با سه عامل «زر و زور و تزویر» یعنی با پول و سکه دادن، با زورگویی و جنایت و با فریب دادن، توانست در جامعه کوفه گسست اجتماعی ایجاد کند و آن‌ها را از هم دور کند. وقتی میان مردم فاصله افتاد،

۱. نک: محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۴۴؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۹.

۲. نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (تاریخ الطبری)، ج ۵، ص ۳۴۸؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۵، ص ۳۲۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۱.

هرچقدر هم که قوی باشند، هرقدر هم که امکانات داشته باشند، از هم می‌پاشند و توانشان تقسیم می‌شود؛ آن وقت است که نابود خواهند شد. این دقیقاً مشابه آن شگردهایی است که امروز ما با آن روبه‌رو هستیم: دشمن از طریق شایعات و فضای مجازی به دنبال نابودکردن همدلی و ایجاد دوگانگی است.

دوگانه‌های مسموم

دشمن گاهی با تقابل عرب و عجم، گاهی با تقابل مرد و زن، گاهی با تقابل سیاه و سفید و گاهی با تقابل بالاشهری و پایین‌شهری، به دنبال از بین بردن همدلی‌هاست؛ پس باید مواظب باشیم. وقتی ما همدل هستیم، شاخک‌های دشمن نیز فعال می‌شود و تمام هدفش می‌شود به خطر انداختن این همدلی‌ها. لذا مردم کوفه به‌رغم داشتن محبت به امام و دعوت از او و داشتن یکپارچگی، فریب دشمن را خوردند و دچار ازهم‌گسستگی شدند. وقتی امام حسین (علیه‌السلام) از فرزدق سؤال کردند که از کوفه چه خبر؟ فرزدق گفت: «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سَيُوفُهُمْ عَلَیْكَ.»^۱ (قلب‌هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست.)

راه نجات از خطر (معجزه همدلی)

بدون شک، بهترین راه نجات در خطر‌ها همین یک‌دست بودن و همدلی است؛ مقام معظم رهبری هم در بیانی زیبا، راه نجات از خطرهای امروزه جامعه ما را در همین اتحاد و همدلی بیان کردند و فرمودند:

پیغمبر وقتی که می‌آید برای تشکیل جامعه مورد نظر، شروع می‌کند جمع‌کردن گروهی به هم‌پیوسته متحد، دارای ایمان راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب. این جبهه از چه کسانی تشکیل شده؟ از مسلمانان استوار مؤمن معتقد نافذالقلبی که بتوانند در مقابله با خطرات کفر و



آسیب‌های آن‌ها، همدل و یکدل ایستادگی کنند؛ کسانی که «لَا تَأْتُحُدُّهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّآئِمٌ»^۱ هیچ ملامت ملامت‌کننده‌ای آن‌ها را از راه خدا برنمی‌گرداند. این‌ها در میان چه جامعه‌ای دارند زندگی می‌کنند؟ در میان جامعه جاهلی.

اگر بخواهند این جریان باریک، که به نام اسلام و مسلمین به وجود آمده، در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پررحمت باقی بماند، اگر بخواهد همین جمعیت و همین صف و همین جبهه نابود نشود، بایستی مثل پولاد آبدیده به همدیگر بتابند. این مسلمان‌ها را باید آن‌چنان به هم متصل و مرتبط کنند که هیچ عاملی نتواند این‌ها را از یکدیگر جدا کند. باید این‌ها را هرچه بیشتر به هم بچسبانند، هرچه بیشتر به هم بجوشانند و گره بدهند. مثل چه؟ مثل یک عده کوه‌نوردی که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی دارند عبور می‌کنند... به این‌ها گفته می‌شود به همدیگر بچسبید، کمر بندهایتان را به هم ببندید، جدا جدا و تک‌تک حرکت نکنید که اگر تنها ماندید، خطر لغزیدن هست.^۲

این مثال کوه‌نورد خیلی جالب است؛ همراه چند نفر حرکت کردن و مسیر کوه را بالا رفتن، سختی‌هایی دارد و باید حال افراد دیگر را هم مراعات کنی؛ اما اگر خطری برسد، تو جان سالم به در خواهی برد. هرگز هیچ کوه‌نورد عاقل، تنهایی به دل کوه نمی‌زند؛ بلکه مشکلات همراهی و کار تیمی را به جان و دل می‌خرد تا این مسیر را در سلامت کامل پشت سر بگذارد. در زندگی هر کدام از ما هم همین است: در خطرهای هرکسی برای خودش گرفتاری‌هایی دارد، به دنبال کمکی و راه حل می‌گردد و شاید تحمل گرفتاری دیگران را نداشته باشد؛ اما اگر اهل همکاری و همدلی با دیگران باشد، این خطر را بهتر می‌تواند مدیریت کند و بار مشکلات تقسیم می‌شود و هرگز



۱. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۵۴.

ضرر جدی به او نمی‌رسد. این هنر همراهی و قدرت همدلی است که راه‌حل منحصر به فردی برای پشت سر گذاشتن خطرهایی است که هر روز و هر ساله به ما وارد می‌شود. برای اینکه مطمئن شویم راه نجات، فقط و فقط در همراهی و همدلی است، خاطرات اسارت اسیران عزیز ایرانی در عراق را بخوانیم. این خاطرات بسیار عجیب است و حتی نمی‌شود بعضی از آن‌ها را نقل کرد؛ ولی ما قدر این صبر و تحمل کردن‌های این اسطوره‌های مملکت خود را نمی‌دانیم. کتاب شب‌های جزیره ماهی، یکی از کتاب‌های خاطرات بسیار عجیب اسراست. از سختی‌های اسارت زیاد شنیده بودیم؛ ولی این کتاب به نظر می‌رسد چیزی دیگر است:

عده‌ای از رزمنده‌ها در سال ۱۳۶۴ دوره‌های سخت آموزشی غواصی را می‌گذرانند. مأموریت آن‌ها حمله به جزیره ماهی و تصرف پل بین این جزیره و جزیره بوارین و آماده‌سازی زمینه برای تصرف آنجاست. عملیات آن‌ها ایذائی بود برای انجام عملیات والفجره فاو. هنگام عملیات حدود پنج شبانه‌روز بدون هرگونه آب و غذایی، در آب مخفی شده بودند. از فرط خستگی، چهار دست و پا می‌رفتند به طرف سنگر تدارکات عراقی‌ها. سرانجام اسیر می‌شوند. در ماجرای اسارتشان آمده است:

درب اتاقی را باز کردند و ما را با فشار در اتاق جا دادند؛ در فضای ۶ در ۴ متر که غیر از ما ده پانزده نفر، حدود شصت نفر دیگر هم بودند. اصلاً جای ایستادن برایشان به‌زور بود. ما هم به آن‌ها اضافه شدیم. تازه با چه حالی! چند تا قطع نخاعی کنار اتاق بودند. همه تقریباً مجروح و زخمی، دوسه نفر پایشان از زیر زانو قطع شده که نمی‌توانستند جمعش کنند و مجبور بودند دراز کنند. فضا بدون تهویه، جای نشستن به سختی پیدا می‌شد. زخم‌ها خون‌ریزی داشت و عفونت کرده بود. کتف یکی زخمی بود و شاید به عمق یک مشت خالی شده بود. دست چند نفر قطع شده بود. با این



حال، یکی‌شان شوخی می‌کرد و دستش را می‌آورد که بقیه را بزند!^۱

خیلی عجیب است که راوی این خاطره می‌گوید این‌ها با هم خیلی شوخی می‌کردند و همین یکدل بودن و همدلی، تنها راه تحمل این سختی‌ها بود.

به یک جمع هفتادهشتاد نفری در هوای گرم، روزی یک پارچ آب می‌دادند که به هر نفر به اندازه‌ی ته استکان آب می‌رسید. هیچ‌کس اجازه‌ی خروج نداشت. فقط یک لامپ شصت وات روشن بود. شب و روز را نمی‌فهمیدیم. اجازه‌ی دست‌شویی رفتن نداشتیم. اتاق نگهداری اسرا هیچ دریچه‌ی هوایی نداشت. اگر فریاد می‌زدیم، با شلاق می‌آمدند به سراغمان و پیر و زخمی هم نمی‌شناختند.

در این اوضاع، بچه‌ها با هم شوخی می‌کردند و می‌خندیدند، زیارت عاشورا می‌خواندند و خم به ابرو نمی‌آوردند. عراقی‌ها تعجب می‌کردند و می‌آمدند چند نفر را بیرون می‌کشیدند و می‌زدند؛ ولی باز بچه‌ها ادامه می‌دادند.

دو ماه این‌طوری گذشت. آب دست‌شویی تا وسط اتاق و زیر پتوها آمده بود. یک روز سرباز عراقی یکی از اسرا را صدا کرد. وقتی بلند شد، از همه‌ی بدنش آب دست‌شویی می‌ریخت. سرباز حالش بد شد و برگشت. چند تا پزشک‌یار با ماسک آمدند؛ ولی وقتی این وضعیت را دیدند، فرار کردند. این وضعیت عجیب و اسفناک تنها و تنها با کمک اهل بیت و زیارت‌های عاشورا و همدلی حول ابی‌عبدالله علیه‌السلام امکان‌پذیر بود. این معجزه‌ی همدلی بود که حتی وقتی از صلیب سرخ

برای سرکشی می‌آمدند، می‌گفتند ما خیلی جاها سر می‌زنیم و می‌بینیم که این زندانی‌ها همدیگر را می‌زنند و می‌کشند؛ ولی شما از کجا آمدید؟ چطور تحمل می‌کنید؟ چطور با هم کنار می‌آیید؟^۱

دست خدا

امروزه دشمن ما فهمیده است که رمز موفقیت و پیشرفت‌های ما در چیست؛ برای همین، می‌خواهد از راه‌های مختلف این همدلی را بزند. این هشداری جدی است. باید مراقب باشیم. داعش و جنایت‌های عجیب آن، نمونه‌ی خیلی روشنی از همین زرنگی ناجوانمردانه‌ی دشمن است؛ افرادی را که اسم خود را مسلمان می‌گذارند، به جان مسلمان دیگر می‌اندازند و کار به جایی می‌رسد که سر برادر خود را می‌برد و از آن فیلم می‌گیرد و به آن افتخار می‌کند! تصورش هم خیلی سخت است. اگر با هم نباشیم، نه تنها طعمه‌ی دشمن می‌شویم، بلکه گاهی یاریگر دشمن می‌شویم و در زمین او بازی می‌کنیم. یک نمونه‌ی شنیدنی از فریب خوردن و بازیچه‌ی دست دشمن شدن، ماجرای یکی از روضه‌خوان‌هاست. در کنار سفارت ترکیه در تهران، مسجد کوچکی وجود داشت. امام‌جماعت یا یکی از نمازگزاران آن مسجد می‌گوید:

روضه‌خوانی را دیدم که هر روز صبح روضه‌ی حضرت زهرا(ع) را می‌خواند و به خلیفه‌ی دوم، ناسزا می‌گفت. به او گفتم: «تو چه اصراری داری که هر روز همین روضه را بخوانی و همان ناسزاگویی را تکرار کنی؟ مگر روضه‌ی دیگر بلد نیستی؟!» روضه‌خوان گفت: «روضه‌های دیگر را بلدم؛ ولی من یک بانی دارم که روزی پنج ریال به من می‌دهد تا این‌گونه روضه بخوانم.» بعد خصوصیات بانی و محل او را گرفتم. پیگیری کردم، دیدم بانی، یک کاسب است. ماجرا را به او گفتم؛ او گفت: «شخصی روزی دو تومان به من می‌دهد تا در آن مسجد، چنین روضه‌ای خوانده شود. پنج ریال آن



را به آن روضه خوان می‌دهم و پانزده ریال آن را خودم برمی‌دارم.» بعد از پیگیری، معلوم شد که از طرف سفارت انگلستان روزی ۲۵ تومان برای این روضه خوانی مخصوص برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی داده می‌شود که در نهایت، پنج ریال برای آن روضه خوان بیچاره می‌ماند.^۱ این ماجرا کاملاً روشن می‌کند که اختلاف و تفرقه یکی از راهبردهای اصلی دشمن برای تضعیف مسلمانان بوده و از برخی انسان‌های ساده لوح مانند همین شخص، سوءاستفاده می‌شود. این، حربه شیطان و شیطان صفتان است که این همدلی‌ها را بزنند و تفرقه ایجاد کنند تا به اهداف شوم خود برسند؛ لذا قرآن راه نجات را معرفی می‌کند: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ (همگی به ریسمان خدایی چنگ بزنید و هرگز پراکنده نشوید). یعنی راه نجات شما همدل شدن در راه حق و پرهیز از تفرقه است. تاریخ این را بارها برای ما ثابت کرده است.

وجود نازنین امام حسن مجتبی علیه السلام با همین مسئله مواجه بودند. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام بر فراز منبر سخنرانی می‌کنند و از فضایل پدرشان و از اوضاع منطقه صحبت می‌کنند و درخواست بیعت از مردم می‌کنند و مردم با نیت‌های مختلف با ایشان بیعت می‌کنند. در چنین شرایطی، معاویه برای سرکوب مردم عراق حرکت می‌کند. امام حسن مجتبی علیه السلام نیز وارد صحنه می‌شوند و در مسجد کوفه یکی از مهیج‌ترین سخنرانی‌ها را ایراد کرده و از مردم درخواست کمک می‌کنند؛ ولی همه ساکت هستند. تاریخ به وضوح نقل می‌کند که بعد از سخنرانی حضرت، هیچ کدام پاسخ ندادند و همه ساکت ایستادند. فقط عده‌ای از پیرمردان و باقی ماندگان از دوران سابق برخاستند و صحبت‌هایی کردند و از باب ناچاری همراه امام علیه السلام برای مقابله حاضر شدند. در مجموع ۱۲ هزار نفر حاضر شدند؛ در حالی که طرف مقابل ۵۰ هزار نفر نیرو داشت. با آن همه سخنرانی‌های مهیج امام علیه السلام و تحرکات صحابه قدیمی، بعد از

۱. محمد محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. آل عمران، ۱۵۳.

چند مدت، تنها ۱۲ هزار نفر آماده شدند.^۱

وقتی حضرت جمعیتی را در منطقه‌ای به نام نخيله برای مقابله با معاویه جمع کردند معاویه نامه‌ای خطاب به عبیدالله بن عباس نوشت و از او خواست تا دست از امام بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد. عبیدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح لشکریان دیدند بی فرمانده شده‌اند.^۲ دشمن وقتی خود را در خطر دید، چنان با حربه خود توانست در بین این لشکر گسست ایجاد کند که امام مجتبی (علیه السلام) تنها ماندند و به صلح با معاویه مجبور شدند.

نباید فراموش کنیم که دشمن می‌خواهد همدلی‌ها نباشد و به دنبال از بین بردن آن است. همدلی باید در همه ابعاد زندگی مورد توجه قرار بگیرد تا این اتحاد و همدلی باعث دفع نفوذ دشمن در همه جا شود.

الان بیماری کرونا به صورت خیلی جدی همه جوامع بشری را درگیر خودش کرده، مسئله اول دنیا شده، و باعث تغییر سبک زندگی مردم شده است. در همین وضعیت، برخورد با این بیماری در کشورهای مختلف با هم بسیار متفاوت است. در جوامعی که مردم با هم همدل شدند، توانسته‌اند در مقابله با آن موفق شوند و از این بیماری آسیب کمتری ببینند. البته این موضوع به توضیح زیادی احتیاج ندارد و هرکس که اندکی اهل رسانه باشد، به وضعیت ماسک‌دوزی‌ها و ماسک‌دزدی‌ها کاملاً آشناست! از کمک‌رسانی‌های مردمی تا پرستار و پزشکی که در میدان و در معرکه جان خودش را برای نجات بیماران به خطر می‌اندازد، این دقیقاً همان همدلی و ایثار در خطرها برای نجات از سخت‌ترین مشکلات است.

کرونا یکی از مشکلات و گرفتاری‌های دنیایی ماست. اگر با همدیگر همدل بشویم و با هم متحد باشیم، می‌توانیم در مقابل سخت‌ترین

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۴۴.

۲. نک: محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸.



مشکلات هم بایستیم. پس نباید از نقش و تأثیرگذاری همدلی در موفقیت‌ها غافل شویم.

فرهنگ جمع‌گرایی

یکی از جاهایی که دشمن روی آن متمرکز شده تا به وسیله آن همدلی‌ها را از بین ببرد و گسست اجتماعی ایجاد کند، تغییردادن سبک زندگی‌هاست. دنیای امروز به دلیل جهانی‌شدن به سمت فردگرایی می‌رود. در حالی که کشور ما که اسلامی است باید یک کشور جمع‌گرا باشد؛ اما متأسفانه این در بعضی جوامع شهری ما تغییر کرده است. مثلاً این جمله «این مشکل شماست»، متعلق به فرهنگ فردگرا است؛ فرهنگی که رواج باورهای آن، باعث کم‌رنگ‌شدن مسئولیت‌پذیری در قبال دیگران می‌شود. برخلاف فرهنگ اسلامی که جمع‌گرایی را تقویت می‌کند.

از سوغات‌های شوم فرهنگ غربی تک‌فرزندی و بی‌فرزندی است. فرهنگ باطلی که متأسفانه برخی از ما به بهانه‌های مختلفی به آن تن داده‌ایم. یک روز به بهانه اینکه فرزند زیاد مانع خوش‌گذرانی و روزی به بهانه اینکه مانع آزادی و روز دیگر به بهانه اینکه معیشتمان به نابودی کشیده می‌شود. ریشه همه این افکار پوچ، خودخواهی و توکل‌نداشتن به خدای متعال است. البته کشورهای غربی دیگر برای خودشان این فرهنگ را نمی‌پسندند. چرا که به غلط بودن سیاست‌های کنترل جمعیت پی بردند و برخلاف آن عمل کردند. نرخ فرزندآوری در ایران ۲۰ پله از آمریکا پایین‌تر است و اسرائیل ۲ برابر نرخ فرزندآوری ایران را در اختیار دارد؛ اما در کشور ما این سوغات غربی‌ها همچنان کار می‌کند.

در ایام عید غدیر امسال اتفاق بسیار زیبایی افتاد؛ در بیشتر نقاط کشور، همه مردم جمع شدند و هرکس در حد توانش به دیگران طعام داد. شخصی تعریف می‌کرد که چند پرس غذا اضافه آمد و در خانه همسایه بردم؛ ولی از من قبول نکرد و گفت که من هم غذای اضافه دارم.



بعد گفت: «اگر هر روز این اتفاق می افتاد، چقدر زیبا بود.» هم این حس همدلی زیباست و هم اینکه دیگر کسی دچار سختی و گرفتاری نمی شود. اگر این ارتباطها همیشگی باشد، چقدر آرامش به زندگیها برمی گردد. اینها ثمرات و برکات این همدلیهاست.

مراقبت ویژه

اگر بخواهیم این همدلیها تقویت شود و قدرت بگیرد و دشمن نتواند در جامعه ما گسست ایجاد کند، از یک طرف وظیفه داریم برای جمعیت کشور و زیاد شدن نسل امام حسینی تلاش کنیم و با بهانه های بی جهت به تک فرزندی و بی فرزندی تن ندهیم و از سوی دیگر خودما و فرزندانمان در تمامی تجمع های ملی و مذهبی حضور پیدا کنیم و آن ها را پررنگ کنیم. برای مثال، همین اربعین که همایش بزرگ ترین همدلی در دنیاست، با وجود برنامه ریزی های دشمن برای زدن آن، هرساله با شکوه تر و بهتر برگزار می شود. امثال اربعین زیاد داریم: راهپیمایی های ملی، راهیان نور، اعتکاف، خدمات اجتماعی، رزمایش مواسات و... این مسئله نیاز به توجه ویژه ما دارد.

از حسین جدا نمی شویم!

عبدالله بن حسن علیه السلام آقازاده ای است که در خانه ای بزرگ شده که همدلی را دائماً به چشم خود دیده است. او پسر امامی است که برای ازبین نرفتن همدلی و اجتماع مسلمین، توهین هایی چون *مذل المؤمنین* را به جان خریدند و صلح کردند.

عبدالله بن حسن علیه السلام کسی است که با وجود سن کمش، آن قدر معرفت به امامش پیدا کرده بود که حاضر نبود امامش را در این خطر تنها بگذارد و نتوانست حتی چند دقیقه دوری از امامش را تاب بیاورد. بین شهدای کربلا هیچ شهیدی نیست که خورش با خون امامش ممزوج شده باشد؛ اما عبدالله بن حسن علیه السلام آن قدر به مقام والایی رسید که نه تنها در



آغوش مولایش شهید شد، حتی خونش هم با خون بدن حسین (علیه السلام) یکی شد.

روضه عبدالله بن حسن (علیه السلام)، همان روضه قتلگاه است. نمی شود روضه عبدالله باشد و حرفی از قتلگاه نباشد. «وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ» امام حسین (علیه السلام) دیگر توان ایستادن نداشتند که از جنگ باز ایستادند... . سر مبارک را به سمت آسمان بلند کردند و شروع کردند با خدا مناجات کردن: «خدایا، خودت می دانی که این‌ها فرزند دختر پیامبرشان را می کشند...». کوفیان نامرد آرام آرام به سمت حضرت هجوم آوردند.

این از اوضاع ابی عبدالله (علیه السلام) در گودال! اما آن طرف در خیمه چه خبر است؟ تعابیری که در مقتل آمده، نشان می دهد که همه دارند صحنه گودال را نگاه می کنند. «فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ...» همین زمان بود که عبدالله از خیمه خارج شد. تا این صحنه را دید که همه به طرف عمو هجوم آورده اند، به سرعت دوید به سمت عمو. «فَلَجِئْتُهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ فَأَمْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا...»



بی بی زینب (علیه السلام) تا دید بچه دارد به سمت قتلگاه می دود، خودش را به عبدالله رساند. خیلی تلاش کرد که مانع رفتن عبدالله شود؛ اما این بچه بی تاب عمویش بود و صدا زد: «لَا أَفَارِقُ عَمِّي» (از عمویم جدا نخواهم شد). یک نامردی با شمشیر به امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد تا خواست سر آقا را از بدن جدا کند، همین لحظه بچه خودش را به عمو رساند. صدا زد: «نامرد، تو می خواهی عمویم را بکشی؟» «فَاتَّقَاهَا يَدُو فَبَقِيَتْ عَلَى الْجِلْدِ مُعَلَّقَةً» (دستش را سپر عمویش کرد. یک وقت دیدند که دست عبدالله به پوست آویزان شد). «فَنَادَى يَا عَمَّاهُ فَأَخَذَهُ وَ صَمَّهُ إِلَيْهِ» (فریادش بلند شد: عموجان، مرا دریاب! حسین (علیه السلام) او را در آغوش کشیدند و بر سینه چسباندند). امام فرمودند: «یادگار برادرم، کمی صبر کن. به زودی به اجدادت ملحق می شوی.» عبدالله در بغل عموست و عمو دارد با برادرزاده حرف می زند.

مجلس پنجم: همدلی در خطر

بازهم حرمه نامرد دست به کار شد. از همان تیرهایی که برای زدن علی اصغر به کار برد، اینجا به طرف گلوی عبدالله فرستاد: «فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً فَذَبَحَهُ...»^۱ بچه را در بغل عمو ذبح کرد.



مجلس ششم : شیرین ترین شهد

مجلس ششم

مرگ سخت‌ترین تجربه تلخ تنهایی

- چرا ترس از مرگ؟
- احساس تنهایی هنگام مرگ

مرگ را چگونه می‌دانی؟

- شهد شهادت برای قاسم بن الحسن
- اشتیاق اصحاب‌الحسین (ع) برای شهادت

مرگ شیرین یا تلخ؟

- سرزدن اهل بیت به مؤمنین هنگام مرگ
- شهادت و شیرینی جان دادن برای خدا
- تجارت و شیرینی معامله جان با خدا

عیش مومنانه؛ چیستی و چگونگی

- مزمت ترک دنیا به خاطر آخرت
- هدف پیامبر (ص) آبادانی دنیا و آخرت
- اولیای الهی بهترین زمامداران دنیا

دین تأمین‌کننده منافع انسانی

- استغفار و زیاد شدن روزی
- نماز شب و محبوبیت بین مردم
- همدلی و آبادانی دنیا

همدلی و هم‌بستگی در ادبیات دینی

- توجه به همسایگان
- انصاف اجتماعی
- رسیدگی به نیازمندان
- کمک مؤمنانه (قرض الحسنه)
- ایثار و نهایت همدلی

عسل‌ها مات از شیرینی شهد شهادت‌ها
که «أحلی من عسل»‌ها عاجزند از شرح مطلب‌ها

تلخ و شیرین

شب عاشورا، وقتی سیدالشهدا (علیه السلام) به یارانش فرمود: «همه ما فردا کشته می‌شویم»، قاسم بن الحسن (علیه السلام) به حضرت گفت: «عموجان، من هم شهید می‌شوم؟» حضرت سؤال قاسم را با سؤال، جواب داد: «قاسم جان، مرگ را چطور می‌بینی؟» او هم جواب داد: «أحلی من العسل» (شیرین‌تر از عسل). گفت و گوی این عمو و برادرزاده به اینجا که رسید، سیدالشهدا فرمود: «تو هم شهید می‌شوی بعد از بلایی سخت.»

چطور می‌شود مرگی که برای همه دشوار و تلخ است، پیش نوجوانی از عسل شیرین‌تر باشد؟ چطور همه از مرگ فراری‌اند و اصحاب عاشورا به آن مشتاق‌اند؟ مرگ، تجربه تلخ تنهایی هر انسان، برای قاسم نوجوان از عسل شیرین‌تر می‌شود! مرگی که خیلی‌ها از ترس، حرفش را هم نمی‌زنند. خیلی‌ها از ترس مرگ می‌میرند. در همین دوره شیوع کرونا، کسانی از ترس مرگ، سخته کردند و از دنیا رفتند.

حقیقت این است که تلخی مرگ را می‌فهمیم اما شیرینی شهادت را نه.

چرا مرگ برای ما تلخ و برای شهدای کربلا شیرین است؟ چرا شهدای

دفاع مقدس برای رسیدن به مرتبه شهادت از هم سبقت می‌گرفتند؟



شخصی از پیامبر ﷺ پرسید: «چرا مرگ را دوست ندارم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «ثروتی داری؟» عرض کرد: «بله.» پیامبر ﷺ پرسید: «از اموالت برای آخرت خرج کرده‌ای؟» عرض کرد: «نه.» ایشان ﷺ فرمود: «به همین علت است که از مرگ می‌ترسی و دوستش نداری.»^۱

روزی کسی از ابوذر نیز همین را پرسید: «چرا از مرگ می‌ترسیم؟» و ابوذر کلام پیامبر را این‌طور برایش توضیح داد: «دنیا را آباد کرده‌اید و آخرتتان ویران است. طبیعی است هیچ‌کس دوست ندارد از جایی آباد به جایی ویران برود.»^۲

وضعیت افرادی که فقط به فکر زندگی همین چند روز دنیا هستند چنین است که اگر احساس کنند منافع مادی زندگی‌شان در خطر است، ترس همه و وجودشان را می‌گیرد. خیلی از ما می‌ترسیم و مرگ را دوست نداریم، چون آخرت خوبی برای خود نساخته‌ایم.

طرف مقابل، کسانی‌اند که نه‌تنها از مرگ هراسی ندارند، بلکه به آن مشتاق‌اند. ببینید که امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌گوید: «فرزند ابی‌طالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر.»^۳ یکی از ویژگی‌های مهم اصحاب سیدالشهدا (علیه السلام) این بود که شوق شهادت داشتند. اینکه قاسم بن الحسن نوجوان می‌گوید مرگ برایش از عسل شیرین‌تر است، نشان می‌دهد نوع نگاه آن‌ها به زندگی و مرگ با نوع نگاه ما خیلی متفاوت است.

انس با خوبان

کسی که در دنیا به فکر آباد کردن قیامتش باشد، نه‌تنها مرگ را تلخ نمی‌داند، بلکه به آن مشتاق است؛ حتی تنهایی مرگ هم برایش تلخ

۱. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (علیه السلام) قَالَ: «أَتَى النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ فَقَالَ لَهُ أَلَا تَرَ مَا لَكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ مَتَّعْتَهُ قَالَ لَا قَالَ فَمِنْ نَمِّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ» (محمد بن علی ابن بابویه قمی شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۱۳).

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي دَرٍّ فَقَالَ يَا أَبَا دَرٍّ مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لِأَنَّكُمْ عَمَرْتُمْ الدُّنْيَا وَأَخْرَجْتُمْ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمَرَانِ إِلَى حَرَابٍ» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۵۸).

۳. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۵.

نیست و به تعبیری اصلاً تنهایی ندارد. ما فکر می‌کنیم تنهایی در هنگام مرگ برای همه است؛ در حالی که مطابق بعضی روایات، مؤمن هنگام مرگ تنها نیست، اهل بیت (علیهم‌السلام) به او سر می‌زنند و تنهایی و ظلمت مرگ تبدیل به نور آنس می‌شود.

در روایتی آمده است که مؤمن تا لحظه‌ای که مرگش برسد، پیوسته از قیامت ترس دارد و نمی‌داند که خدا از او راضی است یا نه. وقت جان دادن که می‌بیند وقت جدایی از زن و فرزند و دارایی‌هایش است، همه و وجودش را اندوه و حسرت پُر می‌کند. ملک‌الموت به او می‌گوید: «چرا ناراحتی؟! آدم عاقل که برای ازدست‌دادن چیزی بی‌ارزش و به‌دست‌آوردن گوه‌رهایی گران‌بها ناراحت نمی‌شود!» وقتی نگاه مؤمن به گوشه‌ای از درجاتی می‌افتد که خدا برایش در بهشت در نظر گرفته و جایگاهش را می‌بیند، مشتاق مرگ می‌شود.^۱

اگر در کربلا اصحاب حسین (علیهم‌السلام) مشتاق مرگ بودند و اگر شهدای دفاع مقدس و شهدای کشورمان برای شهادت، از هم سبقت می‌گرفتند، دلیلش این است که زوایه دید متفاوتی داشتند. افق دیدشان آن قدر بود که لذت هم‌نشینی با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت (علیهم‌السلام) را می‌دیدند.

روز عاشورا سیدالشهدا (علیه‌السلام) هرچه به شهادت نزدیک‌تر می‌شد، فروخته‌تر می‌شد. جوانان او بر سر شهادت، مسابقه می‌دادند. همه هم می‌دانستند که چند ساعت دیگر شهیدند. آن‌ها از هم سبقت می‌گرفتند؛ چون می‌فهمیدند برای چه آمده‌اند و کجا می‌روند.^۲

شوق شهادت

شاید بعضی‌ها فکر کنند این‌ها افسانه است. مگر می‌شود کسی مرگ را تلخ نداند و به آن مشتاق باشد؟! از کربلا عبور کنیم و کمی درباره‌ی دوران خودمان حرف بزنیم. از عاشورا بیاییم به سمت تربیت‌شدگان عاشورا.

۱. التفسیرالمنتسب الی الإمام الحسن العسکری (علیه‌السلام)، ص ۳۳۹.

۲. ناهید زندی‌پژوه، «امام (علیه‌السلام) و درس‌هایی که از نهضت عاشورا گرفته بود»، کیهان، دسترسی در: <http://kayhan.ir/fa/news/29465>، ۱۳۹۳، ۲۴ آبان ۱۳۹۳.



اینکه می‌گوییم «تربیت‌شدگان عاشورا» برای این است که با مرور احوال رزمندگان دفاع مقدس و امثال آن‌ها، احساس می‌کنیم فرزندان حسین (علیه السلام) در طول تاریخ بوده‌اند و کربلارا بازآفرینی کرده‌اند.

یکی از همین شهدای نوجوان که بعد از گذراندن دوره آموزش‌اش، اجازه جبهه‌رفتن به او نمی‌دهند، روزی پیش رئیس جمهور وقت، آیت‌الله خامنه‌ای، می‌رود و می‌گوید: «اگر من دوازده‌ساله اجازه حضور در جبهه ندارم، پس، از شما خواهش می‌کنم که دستور بدهید بعد از این روضه حضرت قاسم (علیه السلام) نخوانند.»^۲ چقدر سختی کشیدند و گریه کردند شهدای نوجوان دفاع مقدس تا پا به جبهه گذاشتند!

یکی از رزمنده‌ها تعریف می‌کرد: شهید مرحمت بالا زاده دوازده‌ساله را دیدم که مهمات جابه‌جا می‌کرد. ازش سؤال کردم: «چطور آمدی اینجا؟» گفت: «با التماس.» پرسیدم: «این مهمات سنگین است. چطور بلند می‌کنی؟» گفت: «با التماس.» این رزمنده می‌گفت به شوخی بهش گفتم: «چطور شهید می‌شوی؟» لبخندی زد و گفت: «با التماس.»^۳ این فرهنگ را از کجا گرفتند این بچه‌ها؟ از کربلا، از قاسم بن الحسن.

عبارت مقتل این است که وقتی قاسم دید ابا عبدالله (علیه السلام) اجازه میدان رفتن نمی‌دهد، دست و پای حضرت را می‌بوسید و گریه می‌کرد. به تعبیر ما، التماس کرد.

روز عاشورا، هرکسی برای رفتن به میدان، مقابل حضرت می‌آمد و اجازه می‌گرفت. قاسم بن الحسن آمد مقابل عمو. تا چشم حضرت به قاسم افتاد، در آغوش گرفت و آن قدر گریه کردند که هر دو بی‌حال افتادند. لحظه‌ای بعد، قاسم عرض کرد: «عمو اجازه میدان می‌دهی؟» قاسم یادگاری امام مجتبی (علیه السلام) است و حسین (علیه السلام) با دیدنش یاد برادر می‌کند. مگر حسین (علیه السلام) می‌تواند دل بکند از پاره جگرش، یادگار حسنش؟!

۱. شهید مرحمت بالا زاده. روز ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات «بدر» در جزیره مجنون شهید شد. (محمد علی صمدی، «آقای خامنه‌ای! بگویید دیگر روضه حضرت قاسم (علیه السلام) نخوانند»، مشرق نیوز، دسترسی در: <https://www.mashregnews.ir/news/94395>، ۸ بهمن ۱۳۹۰).

۲. تک: ساسان ناطق، هنوز مرا نشناخته‌ای (خاطرات بسیجی شهید مرحمت بالا زاده).

۳. حجه الاسلام والمسلمین ماندگاری.

اجازه نمی‌داد. قاسم گریه می‌کرد، به دست و پای عمو بوسه می‌داد، آن قدر دور عمو گشت تا بالاخره حسین (علیه السلام) رضایت داد.^۱ کافی است کمی احوال شهدای دفاع مقدس را بخوانیم تا ببینیم اثر شهادت قاسم بن الحسن (علیه السلام) و شوق شهادتش با شهدای ما چه کرده بود: نوجوانی که هنوز ریش به صورت نداشت، مثل مادری که فرزند از دست داده، گریه می‌کرد تا فرمانده اجازه بدهد و به میدان برود؛ دیگری شناسنامه خود را دست‌کاری کرده بود.

تجارتی پرسود

خدا درباره شهدا این‌طور می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲ شهید وارد معامله بسیار پرسودی با خدای متعال می‌شود، به تعبیر بازاری‌ها یک معامله بسیار شیرین.

اگر در حاشیه بازار بزرگی، در قسمت دست‌فروش‌ها، آتش‌سوزی شود و بساط دست‌فروش‌ها یکی‌یکی در حال سوختن باشد و در این بین، تاجر بسیار پولدار و بامرامی به یکی از این دست‌فروش‌ها که تا دقایقی دیگر بساطش می‌سوزد و خاکستر می‌شود، بگوید: «آیا حاضری همه بساطت را به من بفروشی و در قبالش چند پاساژ و صدها دهنه مغازه با همه امکانات در وسط بازار بگیری؟» برای این دست‌فروش چه معامله‌ای پرسودتر از این؟! چه معامله‌ای شیرین‌تر از این؟! طبیعی است که باید این معامله برایش از غسل هم شیرین‌تر باشد.

۱. «فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَقَهُ، وَجَعَلَ يَتَكَبَّرُ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْعَلَامَ لِلْحَرْبِ فَأَبَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) أَنْ تَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ تَزَلِ الْعَلَامُ يُقْبَلُ تَدْبِيهِ وَرَجَلِيهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَدْرَنَ لَهُ» (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴).

۲. «در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است. همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.» (توبه، ۱۱۱).



قرآن کریم می‌فرماید که خدای متعال با شهدا وارد معامله می‌شود؛ معامله بر سر این جانی که دیر یا زود از دست می‌رود، جانی که معلوم نیست آجلش چگونه و کی است: تصادف است، غرق است، سکنه است؟ این جان را می‌گیرد و در قبالش لذت ابدی و بی‌نهایت می‌دهد. خب چه معامله و تجارتي پرسودتر از این؟! اصلاً لازم نیست عاشق باشی، کافی است عاقل باشی. به تعبیر مقام معظم رهبری، «شهادت مرگ تاجرانه است؛ کسی که در راه خدا شهید می‌شود، در واقع بهترین حسابگری را دارد می‌کند، چون این [جان] که ماندنی نیست؛ مثل تعبیر معروف «روغن ریخته نذر امامزاده» است. خب این روغن ریخته است دیگر! اینکه ماندنی نیست. این را آدم نذر امامزاده بکند، خیلی باارزش است، خیلی زرنگی می‌خواهد. این زرنگی را شهدای ما داشتند که توانستند این جان ازین رفتنی را با خدای متعال معامله کنند.»^۱

مؤمنان انسان‌هایی حسابگرند. بی‌جهت نیست که پیامبر ﷺ فرمودند: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»^۲ (مؤمن زیرک است.) می‌دانند اگر با خدا وارد معامله شوند، سود می‌کنند.



عیش مؤمنانه

ب بعضی‌ها فکر می‌کنند معنای دین‌داری این است که منافع دنیایی خودشان را به کلی فراموش کنند و فقط به فکر آخرت باشند و این خودش سوءتفاهم‌های دیگری به دنبال می‌آورد. فکر می‌کنند دین‌داری و تقوا مساوی است با ترک دنیا؛ در حالی که امام صادق (ع) فرمودند: «أَلَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۳ (کسی که دنیای خویش را به کلی برای آخرت ترک کند از ما نیست و همچنین کسی که آخرت خود را برای دنیایش.)

خدا و پیامبرش ﷺ به دنبال این‌اند که منفعت و خیری به ما برسانند.

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۵ اسفند ۱۳۹۶.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۵۷.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶.

پیامبر ﷺ از ابتدای دعوتش، صحبت از رستگاری کرد که این رستگاری مربوط به هر دو عالم است. ایشان در دعوت «عشیره اقریین» تعبیر نابی در این باره به کار برده است: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَأْبًا [شَبَابًا] مِنَ الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمُهُ بِأَفْضَلِ مِمَّا جِئْتُمْ بِهِ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ حضرت آمد تا امر دنیا و آخرت آن‌ها و همه مردم عالم را تأمین کند. دنیا و آخرت مردم با دین تأمین می‌شود. درباره ظهور هم همین است. قرآن کریم می‌فرماید: «ما مستضعفان را پیشوا و وارث قرار می‌دهیم.» سروری و قدرت و سعادت عموم مستضعفان در پیروی از دین و تحقق آن در زمین است. در دعای عهد می‌خوانیم: «وَأَعْمُرِ أَلَهَمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَآخِي بِهِ عِبَادَكَ»^۲ (خدایا با ظهور ولایت، شهرها را آباد کن و بندگان را به وسیله او زنده کن.) آبادانی شهرها از اولین نتایج حاکمیت و اجرای دین در جامعه و پیروی مردم از آن است.

بله، طبیعت دنیا سختی‌هایی دارد؛ ولی این سختی‌های طبیعی را نباید با بی‌دینی بیشتر کرد. خالق مهربان این عالم، راه بهتر زندگی کردن در این دنیا را به ما آموخته است. نه خودش و نه اولیایش به دنبال به سختی انداختن مردم و خراب کردن زندگی آنها نبوده و نیستند. اولیای او از افطار خود و فرزندان‌شان به فقیر و یتیم و اسیر می‌دادند و اسرا غالباً غیرمسلمان بودند. آنها ایثار می‌کردند تا دیگران را از رنج نجات دهند. حالا چطور می‌شود فکر کرد پیروی از ایشان دنیايمان را خراب می‌کند؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اواخر حکومتش فرمود: «مَا أَضْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا تَأَعَّمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنزِلَةٌ لِيَأْكُلَ الْبُرَّ وَيَجْلِسَ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ»^۳ (همه مردم کوفه اکنون وضعیت خوبی دارند. حتی ضعیف‌ترین افراد نان گندم می‌خورد، خانه دارد و از آب آشامیدنی خوب استفاده می‌کند.) یعنی در همان حدود پنج سال حکومت الهی حضرت، در عین



۱. فرات کوفی، تفسیر فرات، ص ۳۰۰ واه ۳۰۰.

۲. محمد باقر مجلسی، زاد المعاد، ص ۳۰۳.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۹۹؛ محمدرضا حکیمی، الحیاة، ج ۴، ص ۳۰۰.

آن‌همه جنگ و گرفتاری، مشکل تغذیه و مسکن و آب سالم در کوفه حل شده بود. هر موقع اولیای الهی زمامدار امور بودند، دنیای مردم هم بهتر شد. پس این از یقینیات است که دین فقط برای لذت آخرت ما نیست، بلکه لذت و خوشبختی و نفع ما در دنیا هم در گروی پیروی از حرف خدا و اولیایش است.

بگذریم از آن‌همه دستورها و راهکارهایی که برای افزایش رزق و روزی در دین صادر شده و از آن‌همه خواص دنیایی که برای برخی اعمال برشمرده‌اند.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»^۱ استغفار باعث می‌شود اموال و فرزندان و برکات زندگی شما بیشتر شود. در روایات آمده است که نماز شب باعث افزایش رزق و روزی، محبوبیت بین مردم و... می‌شود.^۲

جوانی نزد شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی رفت و گفت: «سه قفل در زندگی‌ام وجود دارد و سه کلید از شما می‌خواهم. قفل اول این است که ازدواجی سالم می‌خواهم، دوم اینکه دوست دارم کارم برکت داشته باشد و سوم اینکه عاقبت به خیر شوم. شیخ نخودکی فرمود: «برای قفل اول، نمازت را اول وقت بخوان. برای قفل دوم نمازت را اول وقت بخوان و برای قفل سوم هم نمازت را اول وقت بخوان!»^۳ امثال این برکات دنیوی که برای برخی از اعمال ذکر شده، بسیار است. همین نگاه برای مبحث همدلی نیز هست.

ارمغان دین

هم بستگی و همدلی که ارمغان دین و ارمغان کربلا برای زندگی ماست،

۱. نوح، ۱۰-۱۲.

۲. امام رضا علیه السلام فرمودند: «صَلَاةُ اللَّيْلِ تَزِيدُ فِي الرَّزْقِ» (بخارا، التوار، ج ۸۴، ص ۱۶۲).

۳. «سه قفل؛ با یک کلید»، موسسه فرهنگی موعود، دسترسی در: <https://bitn.ir/NRz9D>، ۱۳۹۲.

آیا به نفع دنیای ماست یا به ضررمان؟ بدون شک، همدلی و هم‌بستگی به نفع ماست و باعث آبادانی زندگی ما و بیشتر شدن لذت‌مان از زندگی خواهد شد. مثلاً در موضوع جمعیت، همدلی و حمایت اجتماعی برای ازدیاد نسل موجب آبادانی کشور و زندگی و پیشرفت ما در زمینه‌های مختلف می‌شود. در مورد اهمیت فرزند قرآن می‌فرماید: «الْمَالُ وَالْأَبْنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱ در این آیه، دورکن مهم سرمایه‌های زندگی دنیا بیان شده است: نیروی اقتصادی و نیروی انسانی. برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی حتماً این دو نیرو لازم است. به همین دلیل در زمان‌های گذشته هر کس فرزند بیشتری داشت خود را نیرومندتر می‌دانست و آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشستند سعی در جمع‌آوری این دو نیرو داشتند.^۲ رشد جمعیت، خود باعث رشد مادی نیز می‌شود. این قانون عالم است. خانواده‌های پر جمعیت که با هم یکدل و همراه‌اند، در مقایسه با خانواده‌هایی که بی‌فرزند یا کم‌فرزندند زندگی بهتری دارند. آبادانی کشور در گرو نیروی انسانی و همدلی و هم‌بستگی مردم هر شهر با هم است.

جامعه‌ای که در آن، همدلی و ایثار حاکم است و مردمش هوای همدیگر را دارند و بر اساس رحمت و رأفت با هم رفتار می‌کنند، یقیناً از جهت مادی، بهتر و بیشتر رشد می‌کند در مقایسه با جامعه‌ای که مردمش منتظر فرصتی‌اند برای کلاه‌گذاشتن سر دیگری و دنبال پر کردن جیب خودند. اگر مردم جامعه‌ای به هم رحم نکنند، ارتباطشان با هم قطع و روابطشان ضعیف شود، این آغاز بدبختی آن جامعه است.^۳ شک نکنید

۱. کعب، ۴۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۴۵.

۳. جامعه اسلامی، بدون بهره‌مندی کشور از نهاد خانواده سالم، سرزنده و بانشاط، اصلاً امکان ندارد پیشرفت کند، بالخصوص در زمینه‌های فرهنگی. و البته در زمینه‌های غیرفرهنگی [هم]، بدون خانواده‌های خوب، امکان پیشرفت نیست. پس خانواده لازم است. حالا نقض نشود که شما می‌گویید در غرب خانواده نیست، پیشرفت هم هست. آنچه که امروز در ویرانی بنیاد خانواده در غرب روزه‌روز بیشتر دارد نمودارهایش ظاهر می‌شود، این‌ها اثرش را خواهد بخشید. هیچ عجله‌ای نباید داشت. حوادث جهانی و حوادث تاریخی این جور نیست که زودبازده و زوداثر باشد؛ این‌ها به تدریج اثر خواهد گذاشت، کم‌اینکه تا حالا هم اثر گذاشته. آن روزی که غرب به این پیشرفت‌ها دست پیدا کرد، در آنجا هنوز خانواده سر جای خودش بود (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۴ بهمن ۱۳۹۵).



در چنین جامعه‌ای، منافع عموم مردم لگدمال می‌شود و در ازای آن، عده بسیار کوچکی بزرگ می‌شوند و جیبشان پر پول می‌شود. طبق برخی آمارها، دارایی هشت نفر در دنیا برابر است با دارایی نصف مردم کل زمین! در حالی که در بسیاری از کشورهای آفریقایی یا همین یمن، در هر چند دقیقه، یک نفر بر اثر گرسنگی از دنیا می‌رود. این می‌شود محصول زندگی غیردینی.^۱

اما در مقابل، جلوه زندگی مؤمنانه و زندگی بر مدار دین و بر مدار حسین (علیه السلام)، کمک کردن به فقیر از پشت در است تا فقیر از روی تو خجالت نکشد و باور اینکه: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲

هم دوستی

مرحوم سید جواد عاملی، از شاگردان علامه سید مهدی بحر العلوم (رحمه الله) بود. شبی موقع شام، علامه بحر العلوم (رحمه الله)، سید را به منزلش احضار کرد. وقتی شاگرد به منزل استاد رسید، دید استاد کنار سفره نشسته و دست به غذا نمی‌زند. علامه بحر العلوم با خشم شاگرد را عتاب کرد: «سید جواد! از خدا نمی‌ترسی؟! از خدا شرم نداری?!» شاگرد که متحیر مانده بود، تقصیر خود را از استاد جویا شد. ظاهراً خانواده‌ای در همسایگی سید جواد عاملی هفت شبانه‌روز چیزی برای خوردن نداشتند، جز خرمایی که مرد خانواده در این مدت از بقال قرض می‌گرفت. روز هفتم دیگر بقال به او قرض نداد و او شرمنده شده بود. شاگرد از این ماجرا اظهار بی‌اطلاعی کرد. علامه او را این‌طور توبیخ کرد: «همه داد و فریادهای من برای این است که چرا اطلاع نداشتی؛ وگرنه، اگر باخبر بودی و کمک نمی‌کردی که مسلمان نبودی و یهودی محسوب می‌شدی!» سپس سینی غذای بزرگی را که آماده



۱. آمار منتشر شده از سوی مؤسسه «آکسفام» نشان می‌دهد که شکاف درآمدی و نیز نابرابری در سطح جهان، به طرز معناداری افزایش پیدا کرده و دارایی هشت نفر از افراد متمکن دنیا، برابر با نصف جهان است (علیرضا کمندی، «ثروت ۸ نفر به اندازه دارایی نصف مردم جهان است»، خبرگزاری مهر، دسترسی در: <https://www.mehrnews.com/news/3879150>، ۲۸ دی ۱۳۹۵).

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

کرده بود، با مقداری پول به شاگرد داد تا به همسایه‌اش برساند.^۱

سید جلیل مسعودیان، از دوستان شهید بابایی، می‌گوید:

پنج یا شش روز به عید سال ۱۳۶۱ مانده بود. ساعت ده شب شهید بابایی به منزل ما آمد و مقداری طلا که شامل یک سینه‌ریز و تعدادی دستبند بود به من داد و گفت: «فردا به پول نیاز دارم، این‌ها را بفروش.» گفتم: «اگر پول نیاز داری، بگو از جایی تهیه کنم.» او جواب داد: «تو نگران این موضوع نباش. من قبلاً این‌ها را خریده‌ام و فعلاً نیازی به آنها نیست. در ضمن با خانواده‌ام هم صحبت کرده‌ام.» من فردای آن روز به اصفهان رفتم، آنها را فروختم و برگشتم. بعد از ظهر با او تماس گرفتم و گفتم که کار انجام شد. او گفت که شب می‌آید و پول‌ها را می‌گیرد. شهید بابایی شب به منزل ما آمد و از من خواست تا برویم بیرون و کمی قدم بزنیم. من پول‌ها را با خودم برداشتم و بیرون رفتم. کمی که از منزل دور شدیم، گفت: «وضع مناسب نیست. قیمت اجناس بالا رفته. حقوق کارمندان و کارگران پایین است و درآمدشان با خرجشان نمی‌خواند و...» حدود نیم‌ساعت از همین حرف‌ها زد. بعد رو به من کرد و گفت: «شما کارمندها هم عیالوارید. خرجتان زیاد است و من نمی‌دانم باید چه کار کنم.» بعد از من پرسید: «این بسته اسکناس‌ها چندی است؟» گفتم: «صدتومانی و پنجاهتومانی.» پول‌ها را از من گرفت و بدون اینکه بشمارد، بسته پول‌ها را باز کرد و از میان آنها یک بسته اسکناس پنجاهتومانی درآورد و به من داد. گفت: «این هم برای تو و خانواده‌ات. برو شب عیدی چیزی برایشان بخر.» اول قبول نکردم. بعد چون دیدم ناراحت شد، پول را گرفتم



و پس از خداحافظی، خوش‌حال به خانه برگشتم. بعداً از دوستی شنیدم که همان شب پول‌ها را بین سربازان متأهل، که فرار بوده فردا برای مرخصی عید پیش زن و فرزندشان برونند، تقسیم کرده است.^۱

در جامعه‌ای که چنین فرهنگی حاکم باشد، فقری باقی نمی‌ماند. در چنین جامعه‌ای کسی زیر دست و پا له نمی‌شود و سودش به همه می‌رسد. اگر همدلی و ایثار باشد، دیگر مطمئنی که هیچ‌وقت مضطر نمی‌شوی، هیچ‌وقت دغدغه پرداخت اجاره‌خانه سنگین نداری، هیچ‌گاه دغدغه تأمین جهیزیه دخترت را نداری؛ چون می‌دانی همه با هم یکی هستند، درد تو درد دیگران هم هست و کسی دردمند نمی‌ماند. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُوعَى فِى بَيْتِهِ»^۲ (کسی که یتیمان دیگران را سرپرستی کند، مردم فرزندان او را مراقبت و سرپرستی خواهند کرد.)

اگر در حق ایتما دیگران خوبی کنیم و حقوقشان را حفظ کنیم، دیگران هم با فرزندان و نسل ما چنین رفتار خواهند کرد.

تازه این سودبری، علاوه بر آن همه تأکید آیات و روایات است که اگر در راه خدا انفاق کنی، از دیگری دستگیری کنی، قرض بدهی و گره از کار دیگری باز کنی، خدای متعال چندین برابرش را به تو برمی‌گرداند: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳ «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۴.

این‌ها، همه، وعده‌های قطعی خداوند قادر غنی است که در کتاب



۱. کورش بوستانی، «یاکباز عرصه عشق شهید سرلشگر خلیان عباس بابایی»، پایگاه اطلاع رسانی ارتش جمهوری اسلامی ایران، دسترسی در: <https://siasl.aia.ir/portal/home/?EVENT/14790/14792/60581>.

۲. لیثی، عبون الحکم و المواعظ، ص ۴۴۴.

۳. بقره، ۲۴۵.

۴. بقره، ۲۶۱.

خود به طور قاطع فرموده صدقه و قرض را خودش جایگزین و بلکه چندین برابر جبران می کند: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهَوْ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۱. امام صادق (ع) فرمودند: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»^۲ (با صدقه دادن، طلب رزق و روزی کنید). در حدیثی دیگر به یکی از اصحابش به اسم حسین بن ائمن می فرماید: «يَا حُسَيْنُ أَنْفُقْ وَ أَيْقِنْ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخَلْ عَبْدٌ وَ لَا أُمَّةٌ بِتَفَقَةٍ فِيمَا يُرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يُسَخِّطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^۳ (انفاق کن و مطمئن باش که خدا برای تبارت جبران می کند. بدان اگر بنده ای بخل بورزد و آنجایی که باید، نبخشد، حتماً چند برابرش را در راه باطل هزینه می کند.) این هم از قوانین عالم است. کوفیانی که حاضر نشدند حول محور امام (ع) اجتماع کنند و جان و مالشان را با خدا معامله کنند، وارد معامله با شیطان شدند و شد آنچه نباید می شد.

شاه راه همدلی

ما باید با تمام وجود باور کنیم که اگر می خواهیم سودی در همین عالم هم ببریم، راهش همدلی و قدم برداشتن در راه خداست. باید به یقین برسیم که: «أَحْسِنُ يُحْسِنُ إِلَيْكَ إِزْحَمُ تُرْحَمُ فَقُلْ خَيْرًا تَذَكَّرُ بِخَيْرٍ»^۴ (خوبی کن تا به تو خوبی کنند، رحم کن تا به تو رحم کنند، [درباره دیگران] نیکو بگو تا از تو به نیکی یاد کنند).

از هر دستی بدهی از همان دست می گیری. قرآن می فرماید: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ»^۵ یعنی در خوبی ها کمک همدیگر باشید. یک نمونه این کمک کار بودن کمک به کسانی است که می خواهند بچه دار شوند و دستشان تنگ است یا بچه هایی که سرپرست ندارند و نمی توانند رشد کنند. اگر کسی

۱. سبأ، ۳۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. محمد بن احمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۷۰.

۵. مائده، ۲.



می تواند و دستش می رسد از لحاظ مالی کمک کند. در جامعه ما نباید کسی به خاطر مسائل مالی دست از فرزندآوری و تقویت نسل حسینی بکشد. قاسم بن الحسن، آقایی است که مدل ایثار و فداکاری او با همه متفاوت است، ابن الکریم است. آقایی است که شجاعت حسنی اش تا قیامت در تاریخ ثبت شده است، آقایی که با یک جمله اش دل عمویش را برده.

شب عاشورا اصحاب دور ابا عبدالله حلقه زدند. هرکس با بیانی به حضرت ابراز ارادت و علاقه می کرد. یک وقت دیدند قاسم ۱۳ساله مقابل عمویش نشست. رو کرد به ابا عبدالله و گفت: «یا عمّاه!» (عمو جان!) «وَأَنَا فَي مَنْ يُقْتَلُ؟» (آیا من جزو کشته شدگان فردا خواهم بود؟) نوشته اند ابا عبدالله در اینجا رقت کرد و به این نوجوان جوابی نداد. بعد حضرت از خودش سؤال کرد، فرمود: «پسر برادرم، تو اول به سؤال من جواب بده تا بعد من به سؤال تو جواب بدهم.» «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» (مردن پیش تو چگونه است؟) چه طعم و مزه ای دارد؟ عرض کرد: «یا عمّاه اُخْلِ مِنَ الْعَسَلِ» (از عسل برای من شیرین تر است.) گفت: «عمو جان اگر به من بگویی که فردا شهید می شوم، مژده ای شیرین به من داده ای.» آقا فرمود: «إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لَأَحَدٌ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ، أَمَا بَعْدَ أَنْ تَبْلُوَ بِبِلَاءٍ عَظِيمٍ»^۱ (احسنت قاسم! عمویت فدای تو بشود. تو هم یکی از کسانی هستی که همراه من شهید می شوی، بعد از اینکه به بلای عظیمی دچار شدی.)

اما ظهر عاشورا دیگر قاسم قرار ندارد. دل در دلش نیست. آمد خدمت عمو: عمو جان!

سرآمد طاقت و صبر و شکیم من اینجا بی علی اکبر غریبم اجازه بده جانم را فدایت کنم. «اسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُبَارَزَةِ فَابْتَدَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ» آقا فرمود: «قاسم نمی خواهم داغت به دلم بماند.» اجازه نداد. «فَلَمْ يَزَلِ الْعُلَمَاءُ يَقْبَلُونَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَتَّى آذَنَ لَهُ،

فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تَسِيلٌ عَلَى خَدَّيْهِ. «یک وقت دیدند قاسم خودش را روی پاهای عمو انداخت. آن قدر دست و پای عمو را بوسید تا اجازه بگیرد. بالاخره اجازه گرفت. در بعضی نقل‌ها آمده است: نامه پدرش، امام حسن، را آورد تا حضرت راضی شد. اما بمیرم برای آن لحظه‌ای که از سمت میدان صدایی رسید. «فَضَّرْتَهُ ابْنُ فَضِيلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لِرُجْوِهِ وَصَاحَ يَا عَمَّاهُ» (نانجیبی چنان ضربتی به سر قاسم زد که با صورت به زمین افتاد. صدا زد: عموجان به فریادم برس!) آقا رسید کنار قاسم. راوی می‌گوید گردوغبار به پا شده بود. «وَانجَلَتِ الْعَبْرَةُ؛ فَإِذَا أَنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ». وقتی گردوغبار فرونشست، آقای غریب کربلا بالای سر جوان ایستاد. «وَ الْغُلَامُ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ». دید این بچه دارد پا به زمین می‌کشد. جمله‌ای گفت که وقتی روضه خوان محضر آیت‌الله بهاء‌الدینی به این قسمت روضه می‌رسید، آقا می‌فرمود: «نخوان؛ من طاقت شنیدن ندارم!» چیست جمله آقا؟ فرمود: «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ» (قاسم جان، چقدر برای عمویت سخت است جلویش دست و پا بزنی و او نتواند برایت کاری کند!)^۲

تا لاله گون شود کفنم بیشتر زدند
از قصد روی زخم تنم بیشتر زدند
قبل از شروع ذکر رجز مشکلی نبود
گفتم که زاده‌ی حسنم بیشتر زدند^۳



۱. عباس قمی، منتهی‌الجمال، ج ۱، ص ۶۸۰.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳.
۳. عباس احمدی.

مجلس هفتم: فرمانده دلها

مجلس هفتم

مقایسه دو سبک فرماندهی

- طارق بن زیاد و فرماندهی بر تن‌ها
- سیدالشهداء (ع) و حکومت در دل‌ها
- شیوه فرماندهی امام خمینی (ره) در دفاع مقدس

راه فرماندهی دل‌ها

- نزدیک کردن دل‌ها به همدیگر
- مدارا و مهربانی
- متانت و چشم‌پوشی
- معاشرت نیکو با مردم
- پاکدامنی
- تلاش و کوشش

فرماندهی در جنگ ایران و عراق

- سخت‌گیری صدام در فرستادن مردم به جنگ
- علاقه قلبی مردم به امام خمینی (ره)
- الگوگیری امام خمینی (ره) از سیدالشهداء (ع)

نتیجه فرماندهی بر دل‌ها

- ایجاد قدرتی شکست‌ناپذیر
- دوری از سستی و کاهلی در کارها
- تشکیل حکومتی مردمی

حکومت سیدالشهداء (ع) بر دل‌ها

- همدلی مردم زیر بیرق سیدالشهداء (ع)
- اجتماع قلب‌ها حول سیدالشهداء (ع)
- اربعین حسینی نتیجه فرماندهی سیدالشهداء (ع)

قدرت همدلی و هم‌بستگی اجتماعی

- خانواده موفق و همدلی
- اقتصاد موفق و همدلی

ای پاره دل‌م، سرِ دستم تکان مخور
الآن لب‌ت ز تیر سه پر آب می‌خورد

فرمانده دل‌ها

طارق ابن زیاد یکی از فرماندهان معروف لشکر اسلام در سال ۹۲ قمری به منطقه‌ای به نام اندلس در جنوب غربی اروپا حمله کرد. وقتی به ساحل منطقه اندلس رسید، به لشکریان خود اعلام کرد که برای ۲۴ ساعت آذوقه بردارند و دستور داد مابقی آذوقه‌ها و کشتی‌ها را آتش بزنند. بعد به لشکریان خودش گفت: «پشت سر شما دریای عظیمی هست که نه کشتی‌ای برای برگشت دارید و نه آذوقه‌ای برای بیشتر از ۲۴ ساعت. پس تمام تلاش خودتان را بکنید تا در این جنگ موفق شوید.» طارق بن زیاد شگردی را به کار برد تا لشکریان خودش را متوجه بکند که فقط باید پیروز این میدان بشوند تا بتوانند زنده بمانند. با این روش توانست اندلس را فتح کند و پایگاه اسلام را در آنجا راه اندازی کند.^۱

حدود ۳۰ سال قبل از این واقعه جنگ دیگری در تاریخ اسلام رخ داده است. جنگی که در آن خون فرزند پیامبر ﷺ را به ناحق ریختند و خاندانش را به اسارت بردند.

می‌خواهیم ببینیم پیروز میدان چه کسی است؟ کدام یک از



اینجنگ‌ها موفق‌تر بوده‌اند؟ کدام‌یک از این دو جنگ ماندگارتر شد؟ فرماندهی کدام یک مؤثرتر بوده است؟

امام حسین علیه السلام برخلاف طارق بن زیاد، فرمانده‌ای بود که هیچ‌گونه فشار و زوری را بر اصحابش تحمیل نکرد؛ بلکه شب عاشورا فضا را تاریک کرد و خطاب به اصحاب و یارانش فرمود این جماعت کوفی با من حسین کار دارند، هرکس می‌خواهد میدان را ترک بکند، آزاد است. می‌تواند از فرصت استفاده بکند و به خانه‌اش برگردد. من بی‌عتم را از شما برداشتم.^۱ این را امام معصوم می‌فرماید؛ یعنی اگر کسی می‌رفت، تکلیفی نداشت. حتی امام متذکر شد که اگر اینجا بمانید، فردا همه کشته خواهید شد. اما تا امام علیه السلام این حرف‌ها را زد، یاران و اصحاب یکی‌یکی بلند شدند و شروع کردند به حرف زدن. اولین نفر وجود نازنین ابوالفضل العباس علیه السلام عرض کرد: «لِمَ نَفَعَلْ ذَٰلِكَ، لِيَتَّبِقَى بَعْدَكَ. لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَٰلِكَ أَبَدًا»^۲ (برای چه این کار را بکنیم؟ تا بعد تو زنده بمانیم؟! خداوند هرگز چنین روزی را به ما نشان ندهد.) سپس دیگر برادران و فرزندان امام به حمایت از امام بلند شدند و اعلام آمادگی کردند.

پس از آن مسلم بن عوسجه بلند شد و عرض کرد: «لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَ أَنَا أَفَعَلْ ذَٰلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَ أَصَارِيَهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَتَّ قَائِمَتُهُ بِيَدِي وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ فَتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ»^۳ (نه، به خدای سوگند چنین نخواهد شد، خدای چنین روزی را نشان ندهد. من از شما جدا نخواهم شد تا با همه توان و قدرت، نیزه خویش را بر سینه دشمنان بشکنم و سینه آنان را بشکافم، تا با شمشیر خویش با آنان پیکار کنم. اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ و کلوخ و چنگ و دندان خواهم جنگید، و تا جان در بدن دارم شما را رها نخواهم ساخت، تا با تو و در کنار تو کشته شوم.)

۱. «أَنِّي قَدْ أَرْنُوكَ لَكُمْ فَإَنْظِلُّوا جَمِيعًا فِي جِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرْجٌ مِنِّي وَلَا ذِمَامَةٌ هَذَا اللَّيْلُ، قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا». (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳).

۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۹۲.

بعد از او سعید بن عبدالله حنفی شروع کرد به سخن گفتن که: «لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِيكَ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أُدْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا قَارَفْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جَمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَالَ الْكِرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا»^۱ (اگر بدانم که در راه شما کشته می‌شوم و آن‌گاه پیکرم به آتش کشیده می‌شود و باز زنده شده و زنده زنده به آتش کشیده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین می‌کنند، باز هم هرگز از شما جدا نخواهم شد و دست از یاریتان برنخواهم داشت و پس از هر بار زنده شدن باز هم به یاری شما خواهم شتافت. با این بیان و این دیدگاه چگونه اینک تا پای جان فشانی و شهادت شما را همراهی نکنم؟ در صورتی که می‌دانم این مرگ و شهادت پرافتخار در این سرزمین یک بار بیشتر نیست و پس از آن، رسیدن به نیک‌بختی جاودانه و نعمت‌های گران و کرامت همیشگی خواهد بود و روسفیدی و کامیابی و هم‌نشینی با پیامبران.)

اگر تاریخ جهان را ورق بزنیم، نمی‌توانیم جریانی را شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنیم که این‌گونه پای فرمانده و مقتدای خود وفادارانه ایستاده باشند؛ چنان‌که خود حضرت علیه السلام فرمودند: «فَأِنِّي لَا أَعْلَمُ أَضْحَابًا أَوْ قَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَضْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِي أَبَرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»^۲ طارق در زمانی فرمانده لشکر اسلام بود و امام حسین علیه السلام در زمان دیگر؛ اما تفاوت بین این‌ها، این است که طارق فرمانده بر تن‌ها بود و امام علیه السلام فرمانده بردل‌ها. نام طارق فقط به‌عنوان فاتح اندلس ثبت شد؛ اما امام حسین علیه السلام فاتح دل‌ها شد و الگویی برای سرتاسر تاریخ. اباعبدالله علیه السلام توانست با نفوذ در دل‌ها، چنان همدلی و انگیزه مشترکی به‌وجود بیاورد که قریب به هزار و چهارصد سال در دل‌ها ماندگار شده است؛ ولی در مقابل، نامی از آن لشکر سی‌هزار نفری به‌ظاهر قدرتمند، ولی با انگیزه‌های متعدد، برده نمی‌شود. این موضوع قدرت همدلی را می‌رساند.

۱. همان.

۲. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

پیروان حسین (ع)

البته در مرحله پایین‌تری از خود امام حسین (ع)، دستداران حضرت هم همین‌گونه عمل می‌کنند. امام خمینی (ره) به عنوان فرزندی از فرزندان امام حسین (ع)، همین‌گونه بردل‌ها حکومت کرد و قدرت همدلی را به جهانیان نشان داد. همه اقشار مردم را در هدفی مشترک همدل کرد و هشت سال در مقابل دشمن ایستادگی کردند. شب عملیات کربلای چهار یکی از فرماندهان به نام شهید حاج حسین بصیر همان کاری را کرد که امام حسین (ع) شب عاشورا انجام داد. بی‌سیم‌چی حاج حسین بصیر می‌گوید:

حاج حسین، مثل شب عاشورا که امام حسین (ع) ایستاد و با یارانش در دل شب اتمام حجت کرد، بلند شد و ایستاد و گفت: بچه‌ها، امشب، عاشورای امام حسین است، ما داریم امتحان می‌شویم، آمده‌ایم که به تکلیف خودمان عمل کنیم. بچه‌ها امشب هوا خیلی سرد است، عملیات سخت و نفس‌گیر است، با موقعیت خاص شلمچه، شاید یک نفر هم برنگردیم.

ما خیلی وقت است که با هم هستیم؛ اما تا ساعاتی دیگر فرق دارد، هرکسی ذره‌ای شک در دلش دارد، ترس دارد، منتظر دارد، بچه‌اش منتظر است، زنش منتظر است، پدر و مادر پیر دارد، خواهر و برادر بی‌سرپرست دارد. دلش جایی گیر است... حاج حسین وسط صحبتش یک دفعه گفت: بچه‌ها فانوس‌ها را خاموش کنید. فانوس‌ها یکی یکی خاموش شد و کانال سراسر تاریک شد. چشم، چشم را نمی‌دید.

حاج حسین ادامه داد: بچه‌ها الان دیگر اینجا تاریک است، ما هم همدیگر را نمی‌بینیم. من دارم می‌روم. ده دقیقه دیگر برمی‌گردم. من وقتی آمدم، باید ببینم چند نفر از شما مانده‌اید که تصمیم بگیرم باید چکار بکنم.

حاج حسین که گفت باید چکار بکنم، گریه سراسر کانال را گرفت. مگر

بچه‌ها گذاشتند که حاج حسین بصیر برود و ده دقیقه دیگر برگردد؟



فانوس‌ها یکی یکی روشن شدند، یکی از وسط بچه‌ها بلند شد و گفت: ما باید همدیگر را ببینیم. ببینیم کسی از این گردان عاشورایی حاج حسین هست که پشت کند به امام حسین. شروع کرد به خواندن نوحهٔ امام حسین. گریهٔ بچه‌ها لحظه به لحظه شدت می‌گرفت. حاج بصیر گریه می‌کرد. گریه هیچ‌کسی را امان نمی‌داد. حاج حسین دوباره گفت: من می‌دانم که شما آن قدر اهل معرفت‌اید که هرگز پا پس نخواهید کشید. وقتی امام حسین علیه السلام شب عاشورا با یارانش اتمام حجت کرد، عباس فقط گفت نباشم اگر نباشی! فقط فکر و ذکرش حسین بود؛ امامش! ما آمده‌ایم اینجا همین را ثابت کنیم، باز صدای ضجهٔ بچه‌ها اوج می‌گرفت؛ آن قدر که من احساس کردم همه از بس گریه کرده‌ایم، بی‌حال شده‌ایم. دعای توسل را خواندیم و حرکت کردیم.^۱

فرمانده دل‌ها یا تن‌ها؟

این فرماندهی، فرماندهی مبتنی بر فتح دل‌هاست، مبتنی بر نزدیک کردن دل‌هاست و این اجتماع و همدلی قدرتی می‌آفریند که می‌تواند کوه‌ها را جابه‌جا کند. وجود نازنین امام صادق علیه السلام چقدر زیبا این دو نوع فرماندهی، یعنی فرماندهی بر تن‌ها و فرماندهی بر دل‌ها را بیان می‌کند و می‌فرماید: «أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَشْفِ وَالْجَوْرِ»^۲ (بنی امیه با زور و شمشیر و ستم بر مردم فرماندهی می‌کنند.) «وَأَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالتَّقْوَى وَحُسْنِ الخُلُطَةِ وَالتَّوَرَعِ وَالإِحْتِيَادِ»^۳ (ما اهل بیت با مدارا و مهربانی با متانت و چشم‌پوشی با معاشرت نیکو و با پاکدامنی و تلاش بر مردم فرماندهی می‌کنیم.)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند ما اهل بیت افراد را با زور گرد خود جمع نمی‌کنیم، ما اهل بیت کسی را در منگنه و سر دوراهی قرار نمی‌دهیم؛ به خاطر همین است که هرکسی در مسیر اهل بیت قدم می‌گذارد، تا پای

۱. روایتگری آقای احمدیان در نهر خین، سایت شهید آوینی.

۲. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳. همان.



جان ایستادگی می‌کند و از مسیر، انحراف پیدا نمی‌کند؛ چون کسانی که اهل بیت بردل آن‌ها فرماندهی می‌کنند، با هم همدل می‌شوند و این رمز ماندگاری آن‌هاست.

تاریخ به ما نشان می‌دهد که این دو نوع مدیریت، و این دو نوع فرماندهی بر انسان‌ها همیشه بوده و در آینده هم خواهد بود. بعضی بر تن‌ها فرماندهی می‌کنند و بعضی بر دل‌ها. بعضی تن‌ها گرد هم جمع می‌شوند و شلوغی و ازدحامی از جمعیت را ایجاد می‌کنند؛ ولی انگیزه‌هایشان با هم متفاوت است و بعضی دل‌ها با نیتی واحد گرد هم جمع می‌شوند و همدلی و اتحاد ایجاد می‌کنند و قدرتمندانه در راه اهداف خود قدم برمی‌دارند.

بهترین مثال برای درک بهتر این دو نوع فرماندهی و ایجاد همدلی، هشت سال دفاع مقدس است. یک نوع فرماندهی، فرماندهی صدام است که با حمایت مستقیم و غیرمستقیم هشتاد کشور دنیا و داشتن بهترین تجهیزات نظامی، با ما وارد جنگ شد. در آن زمان شوروی سابق، ۸۵ درصد تجهیزات نظامی صدام را تأمین می‌کرد.^۱ با تمام این اوضاع نیروهای انسانی و نظامی خود را با تهدید، تطمیع و با زور وادار به جنگ با ایران کرد. هرکسی به سربازی نمی‌رفت، او را اعدام می‌کرد، هزاران نفر از مردم عراق از ترس، به مبارزه با ایران می‌پرداختند تا مبادا در کشور خود به دست فرمانده خود کشته شوند.

یک نوع فرماندهی هم، فرماندهی امام خمینی علیه السلام بود که با کمترین قوای نظامی و کمترین تجهیزات نظامی جنگید. در ابتدای جنگ فرماندهان نظامی می‌گفتند: «ما توان مقابله با صدام را نداریم^۲ و باید آنچه می‌خواهد، به او بدهیم تا بتوانیم خود را تقویت کنیم؛ ولی امام علیه السلام

۱. نک: محمد جعفر یگلو، «۸۵ کشور تجهیزکننده صدام در جنگ با ایران»، پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.irdc.ir/fa/news/99/80>، ۳۱ شهریور ۱۳۹۶؛ «شوروی، تأمین‌کننده ۸۵ درصد تسلیحات عراق در جنگ با ایران»، خبرگزاری دفاع مقدس، دسترسی در: <https://defapress.ir/fa/news/306384>، ۲۹ مهر ۱۳۹۷.

۲. این حادثه تُرپرکت [جنگ هشت ساله و دفاع هشت ساله]، این حادثه عظیم و در شکل معمولی ما آدم‌های ساده و سطحی‌نگر، واقعاً باورنکردنی در کشور ما اتفاق افتاد؛ یعنی ما اول جنگ هیچ چیز نداشتیم. من به شما عرض بکنم، ما هیچ چیز نداشتیم؛ دست خالی، سلاحمان هم کم بود، هم ناقص بود، هم خارج از دسترس بود. برخی از اقلام موجود را [هم] که در انبارهای ما وجود داشت، تا مدت‌ها بعد از شروع جنگ به معرض استفاده نیاورده بودند (بیانات مقام معظم رهبری، ۳ خرداد ۱۳۹۶).

فرمود من هم با همین مردم و با همین جوان‌ها در مقابل صدام می‌ایستم. او توانست با مدیریت الهی‌ای که داشت و با الگوگیری و تأسی از امام حسین علیه السلام فرمانده دل‌ها شود و همه را متحد و همدل و یکدل کند که همه مردم از اقشار مختلف، هشت سال تمام با عشق و علاقه و با همدلی و یکدلی سربازی کردند و در مقابل دشمن ایستادند. پدران پیری که جلوتر از فرزندان جوان در میدان نبرد ایستادند، مادران مهربانی که فرزندان خودشان را لباس رزم پوشاندند، از زیر قرآن، رد می‌کردند و آن‌ها را روانه جبهه می‌کردند.

جوانی مانند شهید مهدی زین‌الدین رتبه چهار کنگور پزشکی در کشور می‌شود و این موقعیت بسیار مهم در زندگی را رها می‌کند و وارد جبهه‌ها می‌شود و می‌گوید که رهبر کبیر انقلاب می‌فرماید الان جبهه‌ها به جوان‌ها نیاز دارد.^۱

این فتح قلب‌ها برای کوچک و بزرگ، فرمانده و بسیجی و همه صادق بود. یکی از رزمندگان تعریف می‌کند یک نوجوان شانزده‌ساله را به اورژانس آوردند، هنوز از پیکر مطهرش دود بلند می‌شد. بدنش سوخته بود و چهره‌اش تشخیص‌دانی نبود؛ اما لب‌هایش آیات قرآن، می‌خواند و برای سلامتی امام خمینی دعا می‌کرد.... یک مجروح دیگر را هم آوردند که از هم متلاشی شده بود. از او پرسیدم: درد شدید است؟! گفت: خوشحالم که به امام خمینی درد نمی‌رسد.^۲

رمز پیروزی

امام خمینی علیه السلام با همدل کردن مردم و به‌وسیله قدرت همدلی و نفوذ در دل‌ها، توانست در مقابل صدام تاندان مسلح بایستد و او را شکست بدهد و حادثه‌ای را در تاریخ رقم بزند که ماندگار بشود. این است قدرت و توانایی همدلی.

۱. سید احمد نجفی اردبیلی، «مهدی رتبه ۴ کنگور پزشکی را با دفاع از میهن خود معاوضه کرد»، پایگاه خبری قم نیوز، دسترسی در: <http://www.qomnews.ir/report/34419>، ۲۷ تپان ۱۳۹۴.

۲. گروه پژوهشگران، روایت مقدس، ص ۱۳۱.



حاج ابوالفضل حسن بیگی، فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا (علیه السلام)، نقل می‌کند که ما اختلاف نظر فرمانده‌ها و یگان‌ها را درباره جزیره مجنون به امام گزارش دادیم. امام تصمیم گرفت و فرمان معروفش را فرمود که: «جزایر مجنون باید حفظ شود.» همه چیز وارونه شد. یعنی همه همدل و هم صدا شدند. قدرت ما هم بیشتر شد تا هرچه سریع‌تر جاده را تمام کنیم.^۱

همدلی قدرت آفرین است. اگر شخصی، اگر خانواده‌ای، اگر مجموعه و تشکیلاتی، اگر امت و جامعه‌ای دنبال رسیدن به قدرت هستند، می‌بایست همدلی را بین خودشان زیاد کنند. تفرق و نزاع و ازهم‌گسستگی موجب ضعف و فشل شدن می‌شود. می‌فرماید: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِجْكُمْ وَ اضْبُرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲ اگر با هم نزاع کردید، فشل می‌شوید، سست می‌شوید، ابهت و اعتبار و قدرتان از بین می‌رود. در مسائل سیاسی، اگر جناح و گروهی دچار نزاع و چندقدرتگی شود، یقیناً شکست می‌خورد. در کار فرهنگی و اجتماعی اگر گسست و شکاف بین افراد باشد، هیچ کاری پیش نمی‌رود؛ اگر بین افراد خانواده اختلاف و نزاع باشد، قدرت مدیریت پدر، قدرت اقتصادی خانواده، قدرت تربیتی خانواده ضعیف می‌شود. در مسائل نظامی، اگر بین نیروهای مدافع منطقه‌ای اختلاف بیفتد، کار همه آن‌ها ساخته است. امت اسلامی مادامی که متحد باشند، سربلند و پیروز و قدرتمند هستند. گاهی اوقات یک ملت همدل با دست خالی کاری می‌کنند که یک ارتش تا دندان مسلح نمی‌تواند انجام دهد. انقلاب اسلامی ما بدون اتکا بر هر سلاحی، با همدلی مردم که از الطاف خدای متعال و به برکت همین روضه‌ها بود، پیروز شد و شاه و قدرت‌های حامی‌اش با تمام امکانات مادی‌شان نتوانستند کاری کنند. تارهای نازک عنکبوت وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، جلوی گلوله آهنین را می‌گیرند.



۱. نک: محمد مهدی عبدالته‌زاده، عبور از رمل (خاطرات حاج ابوالفضل حسن بیگی، فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا، جهاد سازندگی).

۲. آنفال، ۴۶.

همین حالا هم همدلی مردم زیر پرچم سیدالشهدا علیه السلام را در عصر حاضر ببینید؛ خدای متعال با اربعین دارد در عالم چه کار می‌کند. اربعین مظهر همدلی و اجتماع قلوب مؤمنین شده است. این اجتماع قلب‌ها بر مدار حسین علیه السلام، چه قدرتی به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام داده است. حدود بیست میلیون انسان با سلیقه‌های مختلف، با نگاه‌ها و نگرش‌های مختلف از سرتاسر عالم حول محور امام حسین علیه السلام با انگیزه مشترکی همدل و همراه می‌شوند و خار چشم شیاطین می‌شوند. این اجتماعات برای جهانیان بهت‌آور است. در دنیا نظیر ندارد. مردم دو کشوری که هشت سال با هم جنگیدند، این طور با هم همدل و متحد شده‌اند، سر دعوت و میزبانی از قاتلین فرزندانشان خویش رقابت می‌کنند! یک سال دست فروشی می‌کند و پول جمع می‌کند تا بتواند با افتخار، آن را به پای زائر ابا عبدالله علیه السلام بریزد. بدون هیچ تعلقی همه هستی خود را در این راه فدا می‌کند و با عشق می‌خوانند: «ارواحنا، اولادنا، اجسادنا لَكَ الْفِدَاءُ يَا حُسَيْنَ». زائران، زن و بچه‌های خود را آواره بیابان‌ها می‌کنند، در ناامن‌ترین نقاط دنیا دست اطفال خود را می‌گیرند و پیاده روانه می‌شوند. این‌ها برای جهانیان بیگانه با فرهنگ حسین و کربلا تصورناپذیر و معجزه است. البته همان قدر که برای ما شیرین است، برای دشمنان ترس‌آور و شکننده است. هر جا اجتماع و همدلی مؤمنانه اتفاق بیفتد، شیاطین از آن وحشت می‌کنند. خودشان گفتند وقتی سران کاخ سفید تشییع ده‌ها میلیونی حاج قاسم سلیمانی را مشاهده کردند، وحشت زده شدند. این الفت‌ها و یکپارچگی همه از الطاف خدای متعال به ماست که باید شاکرش باشیم «وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ شیاطین هم به درستی نقطه ثقل قدرت ما را پیدا کرده‌اند و به سختی



۱. «بازتاب جهانی مراسم تشییع سردار سلیمانی در تهران»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: <https://www.yjc.ir/fa/news/7198807>، ۱۳۹۸، ۱۶ اادی.

۲. اُنفال، ۶۳.

مشغول زدن این نقطه هستند. «لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ
إِنْ اِسْتَضَاءُوا»^۱ دشمن دائم در حال رصد و برنامه‌ریزی است و از هر شیوه‌ای
استفاده می‌کند تا ما را از مسیر و اعتقادات و دین خود جدا کند و به ما
ضربه بزند. تجربه برای ما ثابت کرده است که الفت و همدلی می‌تواند ما
را قدرتمند سازد و در مقابل دشمن موفق و پیروز کند. عجیب اینکه خدای
متعال در بحث حرمت خمر و قمار می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ
بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ
الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۲ شیطان به وسیله این مسائل دنبال ایجاد
عداوت و دشمنی بین شماست؛ یعنی از اصلی‌ترین دلایل حرمت این‌ها
همین ایجاد دشمنی و عداوت است. شیاطین از همه ابزارها برای از بین بردن
الفت بین مؤمنین استفاده می‌کنند. ما چرا در مساجد و هیئت‌هایمان برای
تقویت این منبع قدرت‌آفرین استفاده نکنیم؟! باید برای تقویت این الفت‌ها
و همدلی‌ها در همه عرصه‌های زندگی تلاش کنیم.

اقتصاد همدلانه

در زندگی خانوادگی، همسر موفق کسی است که همدل و همراه با
همسرش باشد. وقتی شوهری از سرکار به منزل می‌آید، همسرش به
استقبال او برود، لبخندی بزند، ظرف آب دست او بدهد و بابت زحمتی
که می‌کشد، از او تشکر بکند و شوهری که وارد منزل می‌شود، قدردان
زحمات همسر باشد و در کارهای منزل به او کمک بکند که اگر چنین شود
و این همدلی اتفاق بیفتد، مشکلات زندگی و فرازونشیب‌های زندگی دیگر
آسیمی به این خانواده نمی‌زند.

و این همان سبک و سیاق اهل بیت علیهم‌السلام است که امام صادق علیه‌السلام
فرمود ما برای فرماندهی بر مردم با رفیق و مدارا رفتار می‌کنیم. وقتی شما
فاتح دل شدید، زندگی شیرین می‌شود و مشکلات کنار می‌رود.



در زندگی اجتماعی الان همه دچار فشار اقتصادی هستیم، گرانی‌ها خانواده‌ها را آزار می‌دهد، دچار تحریم‌های ظالمانه دشمن هستیم، راه برون‌رفت از این سختی‌ها چیست؟ راه موفقیت و سربلندی در این گرفتاری‌های اقتصادی چیست؟

مقام معظم رهبری (حفظه الله) فرمودند: «تنها راه برون‌رفت از این سختی‌ها و مشکلات اقتصادی در شرایط تحریم ظالمانه دشمن، اقتصاد مقاومتی است.»^۱

اگر بخواهیم در یک جمله یا یک کلمه، اقتصاد مقاومتی را تعریف کنیم، اقتصاد مقاومتی یعنی همدلی در اقتصاد. اگر ما در اقتصاد همدل باشیم، قدرت همدلی در اقتصاد، ما را در مقابل این فشارها پیروز می‌کند. همدلی در اقتصاد، یعنی رعایت‌کردن همدیگر، یعنی رفق و مدارا در اقتصاد، یعنی هرکسی در حد توان خودش، در این عرصه باید کمک بکند، تولیدکننده کالای باکیفیت تولید کند، قیمت‌ها را واقعی بزنند، فروشنده‌ها با مردم همدلی کنند و بیش از آنچه باید بفروشند، ن فروشند.

همدلی در اقتصاد، یعنی وقتی در کشور ما، سرمایه ملی ما، سرمایه انسانی ما هزینه می‌شود تا کالایی تولید بشود، همه مردم باید به سمت آن بروند و آن کالای ملی و ایرانی خودمان را تهیه بکنند. اگر این همدلی اتفاق بیفتد، ما می‌توانیم در مقابل این مشکلات بایستیم و قدرتمند شویم.

ژاپن ۴۵ سال با شعار فقط کالای ژاپنی، فرانسه ۳۷ سال با شعار فقط کالای فرانسوی و آلمان با بستن دروازه‌های ورودی کشور خود بر روی کالای خارجی، توانستند قدرت اقتصادی بشوند. ژاپنی‌ها از قدیم در تعصب روی اجناس خود مشهور بودند. آن‌ها تا تأسیس و راه‌اندازی کارخانه کفش در کشورشان، از کفش‌های خارجی استفاده نکردند و حتی امپراطور ژاپن تا زمانی که اولین کارخانه شیشه در ژاپن احداث نشد، اجازه نداد تا



پنجره‌های قصرش با شیشه‌ی خارجی مجهز شود. این تعصب ژاپنی‌ها هنوز هم در این کشور وجود دارد و شعار «ژاپنی، ژاپنی بخر» به قسمتی از فرهنگ ژاپنی‌ها تبدیل شده است.^۱

در گزارشی از نشریه‌ی فرانسوی آمده است: ۵۰ درصد از مردم فرانسه حاضرند در حدود ۵ تا ۱۰ درصد پول بیشتری بپردازند؛ اما کالاهای ساخت کشور خودشان را بخرند.^۲

اگر مردم ما هم همدل و همراه باشند، در اقتصاد هم می‌توانیم آن قدر قدرتمند شویم که هیچ کشوری نتواند به اقتصاد ما ضربه وارد کند و طبیعتاً برای رسیدن به این قله باید هزینه‌هایی بکنیم.

شهید ربیع قصیر از شهدای حزب‌الله لبنان است. در لبنان ازدواج کرد؛ اما تمام جهیزی‌ه همسرش را از ایران خرید و هزینه‌ی بار هواپیما برای انتقال به لبنان را نیز پرداخت کرد تا پول شیعه در اقتصاد شیعه به چرخش درآید.^۳ ببینید تفاوت از کجا تا به کجاست! در دفاع مقدس برای پیروزی هزینه‌های زیادی کردیم، الان هم به تعبیر مقام معظم رهبری در جنگ اقتصادی هستیم و در این جنگ نیز باید هزینه‌ی متناسب بدهیم تا موفق شویم و به اهدافمان برسیم.

سند پیروزی

وجود نازنین اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران باوفایش برای اینکه به همه بفهمانند که ما تا آخرین نفس و تا آخرین لحظه همدل باقی ماندیم و در مقابل دشمن ایستادگی کردیم، هزینه‌های سنگینی دادند. یکی از آن چیزهایی که حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در کربلا خرج کرد و هزینه کرد تا توانست سال‌های سال در اعماق وجود مردم نفوذ پیدا بکند و راه را از

۱. «اقتصاد مقاومتی در کشورهای دیگر چگونه اجرا می‌شود؟»، خبرگزاری مهر، دسترسی در: <https://www.mehrnews.com/news/3952902>، ۲۶ فروردین ۱۳۹۶.

۲. علی رضایی، «خارجی‌ها چگونه از کالای داخلی حمایت می‌کنند؟»، کیهان، دسترسی در: <http://kayhan.ir/fa/news/152215>، ۲۴ دی ۱۳۹۷.

۳. گروه فضای مجازی، «ماجرای شهید لبنانی و جهیزیه ایرانی همسرش»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: <https://www.yjc.ir/fa/news/6467810>، ۲۰ اسفند ۱۳۹۶.



بیراه برای مردم روشن کند، این بود که حتی فرزند شش‌ماهه خودش را در کربلا قربانی کرد. این هزینه، هزینه سنگینی بود. نوزاد تا حدود دو سالگی شیرخوار است. بعد از دوران شیرخوارگی هم اگر قرار باشد بچه را از شیر بگیرند، با وسایل و لطایف و شیوه‌هایی که مادرها بهتر می‌دانند، آهسته‌آهسته او را از شیر می‌گیرند؛ ولی علی‌اصغر امام حسین علیه السلام را در شش‌ماهگی از شیر گرفتند، آن هم با تیر سه شعبه، با دریدن گلویش.

ای آب جهان مهریه مادر تو وی خنجر خصم، خسته از حنجر تو
صدها گره بزرگ را بگشاید یک ناخن کوچک علی‌اصغر تو

پدري که قصد سفر دارد و می‌داند که دیگر برگشتی هم ندارد، با بچه‌هایش چطور خداحافظی می‌کند؟! حالا اباعبدالله علیه السلام می‌خواهد با کوچک‌ترین عضو خانواده‌اش وداع کند!

کنار خیمه آمدند، خواهرشان زینب علیها السلام را صدا زدند: خواهیم! علی‌اصغرم را بده. می‌خواهم با او وداع کنم. طفل را روی دست گرفت. همین که خواست او را ببوسد، دید کودک دست‌وپا می‌زند. خدایا چه شده؟ خدایا نکند پدري داغ بچه‌اش را ببیند....

تا حسین علیه السلام سربلند کرد، دید تیر سه شعبه گلوی نازک کودک را پاره کرده! «فَذَبَحَ الطُّفْلَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» خدا می‌داند چقدر بر حسین علیه السلام سخت گذشت.

ز ضرب تیر چنان دست‌وپای خود گم کرد
که خواست گریه کند، در عوض تبسم کرد

«ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ» دست به زیر گلوی بریده می‌برد، دست‌هایش را از خون پاک علی‌اصغر علیه السلام پر می‌کرد و به آسمان می‌پاشید و می‌فرمود: «هُوْنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنِ اللَّهِ» یعنی این مصیبت‌ها بر من آسان است؛ چون در برابر چشم خداست!

امام باقر علیه السلام فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ»



مجلس هفتم: فرمانده دل‌ها

(از آن خون‌هایی که حسین علیه السلام به سوی آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین
برنگشت.)^۱

کسی چون من گل‌پرپر نیبند گلوی پارهٔ اصغر نیبند
به دست خویش کندم قبر او را که این قنداقه را مادر نیبند^۲



از حاتم تن‌ها، اجتماع دل‌ها

۱. علی بن موسی ابن طاووس، *التهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۱۷.
۲. غلامرضا سازگار.

مجلس هشتم: اجتماع عزیز

مجلس هشتم

نفرین سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا

- وداع با حضرت علی اکبر (ع) و مناجات با خدا
- نفرین به جدایی و تفرقه همیشگی کوفیان

بدعهدی کوفیان

علت نفرین سیدالشهداء (ع)

- توجه نکردن به داشته‌هایشان (قدرت همدلی)
- دست‌کشیدن از همدلی

آثار نفرین امام (ع)

- ذلت و خواری کوفیان
- کشت و کشتار کوفه بعد از عاشورا
- تسلط حجاج بر کوفیان
- تشکیل حکومتی مردمی

کوفه شهری در اوج و فرود

- کوفه بهترین شهر در صدر اسلام
- تعاریف امیرالمؤمنین از کوفه
- سقوط کوفه در بدعهدی با سیدالشهداء (ع)

اگر کوفه همدل می‌ماند

- سیدالشهداء (ع) اینگونه غریبانه شهید نمی‌شد
- کوفیان به خواری و ذلت نمی‌افتادند
- پیروزی نصیبشان می‌شد
- عزتمندانه حول محور امام می‌ماندند

عزت اجتماعی و همدلی

- عزت همدلی در قرآن
- نمونه‌های عزت‌آفرینی همدلی
- عزت انقلاب اسلامی نتیجه همدلی مردم

آیهات بخش شده، آینهات پخش شده
علی اکبر من شد علی اکبرها

آیینۀ پیامبر (ص)

روز عاشورا وقتی حضرت علی اکبر علیه السلام نزد پدر آمد تا اجازه میدان بگیرد، نقل شده است که سیدالشهداء علیه السلام صورت مبارک را رو به سمت آسمان کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ عَلَامُ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا يَرْشُولِكِ»^۱ (خدایا، تو شاهد باش جوانی را برای مبارزه با این گروه فرستادم که از لحاظ خلق و خُلق و منطق شبیه ترین مردم به پیامبر بود)

جناب علی اکبر علیه السلام از لحاظ خصوصیات اخلاقی و خصوصیات ظاهری خیلی شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نقل است که هر وقت دل سیدالشهداء علیه السلام برای پیامبر تنگ می شد به صورت علی اکبرش نگاه می کرد.

نفرین امام

لحظات آخر هم که می خواست اذن میدان بدهد نگاهی کرد به فرزند دلبندهش و دل شکسته زبان به نفرین قوم باز کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ» (خدایا، از این جماعت برکات زمین را بازدار!) «وَ قَرِّفْهُمْ



تَفْرِيقًا» (و پراکنده‌شان گردان!) «و مَرْفُفَهُمْ تَمْزِيقًا وَ اجْعَلُهُمْ طَرَائِقَ قِدَادًا وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا! فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا يَقَاتِلُونَنَا»^۱ (و پرده اسرار ایشان را پاره کن، آنان را دچار اختلاف و راه‌های مختلف نما، و ایان امر را از ایشان راضی مفرما. زیرا اینان ما را دعوت کردند که یار و ناصر ما باشند ولی بر عکس با ما قتال می‌نمایند.)

امام حسین علیه السلام این مردم متفرق پیمان شکن را نفرین می‌کنند. تعداد نامه‌هایی را که برای سیدالشهداء علیه السلام فرستادند ببینید. ۱۲ هزار نفر^۲ و برخی نوشته‌اند ۸۰ هزار نفر برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند^۳ و از امام دعوت کردند که به کوفه بیاید تا حضرت را یاری کنند. این نشان می‌دهد این مردم روزی تصمیم گرفتند هم‌دل و همراه شدند که امام علیه السلام را به کوفه دعوت کنند و یاریش کنند؛ اما اجتماع خود را شکستند و امام را رها کردند. مردمی که مورد لطف و مرحمت امام علیه السلام قرار داشتند، حالا مخاطب نفرین امام علیه السلام هستند.

عذاب‌های ذلت‌آور

وقتی از امام سؤال کردند که ای فرزند فاطمه! با چه انگیزه‌ای از مدینه خارج شدی؟ فرمودند: «بنی‌امیه ثروت و دارایی‌ام را گرفتند و صبر کردم؛ حرمت و کرامتم را شکستند، باز هم شکیبایی کردم؛ قصد جانم را کردند و من از حرم پیامبر بیرون آمدم. به خدا قسم که این بیدادگران مرا به ناحق خواهند کشت و خدا به کیفر جنایت و بیدادشان لباس ذلت را بر اندام آنان خواهد پوشاند و به خفتی فراگیر و شمشیری برنده گرفتارشان خواهد ساخت، و کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان را به ذلت و فرومایگی محکوم سازد»^۴

۱. همان.

۲. «فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَّاحِدٍ سِتُّ مِائَةِ كِتَابٍ وَ تَوَاتَرَتْ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ فِي نَوْبٍ مُتَّفِقَةٍ اَنْتَنَا عَشْرَ اَلْفٍ كِتَابًا» (در یک روز، ششصد نامه به دست حضرت رسید و آن قدر، نامه‌ها زیاد شد تا اینکه در چند نوبت، ۱۲ هزار نامه شد) (علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطوفوف، ص ۳۵).

۳. در گزارشی، زید بن علی در پاسخ سلمة بن کهیل بیعت کنندگان با جدش امام حسین علیه السلام را هشتماد هزار نفر ذکر کرده است (نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۶۸).

۴. قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) مَا الَّذِي اَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ اللّٰهِ وَ حَرَمِ حُدُكَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص). فَقَالَ



نفرین‌های سیدالشهدا (علیه السلام) بعد از عاشورا محقق شد! ذلت مردم کوفه را همه به چشم می‌دیدند! بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) روزبه روز مردم کوفه خوارتر می‌شدند. تحقق ذلت کوفیان، بعد از کشتن امام (علیه السلام) پی‌درپی به ظهور می‌پیوست.

چیزی از عاشورا نگذشته بود که عده‌ای با عنوان توابین قیام کردند و درگیری و کشتار بسیار شد. بعد از آن مختار قیام کرد که با اضطراب و کشتار و مجازات قاتلان سیدالشهداء (علیه السلام) همراه بود. ولی بدترین دوران، تاریخ ۲۰ ساله‌ای بود که حجاج بن یوسف ثقفی، فرمانروای خون‌خوار، آن قدر آن‌ها را تحت فشار قرار داد و آدم کشت و زندانی‌ها را شکنجه داد که آن ذلت و خواری که امام فرموده بود، در آنجا تحقق یافت.

تعداد افرادی که در مدت ۲۰ سال به دست حجاج کشته شدند، به ۱۲۰ هزار نفر رسید. موقع مرگ حجاج، ۵۰ هزار نفر مرد و ۳۰ هزار زن در زندان او در بند اسارت بودند. نقل کرده‌اند وقتی حجاج دستور داد مردم کوفه برای جنگ به بصره بروند و هرکس که نرفت، او را گردن بزنند، پیرمردی گفت: «ای امیر، من پیر و ضعیف هستم، آیا فرزند جوانم به جای من به جنگ برود؟» حجاج دستور داد سر او را از بدنش جدا کردند. مردم کوفه وقتی این صحنه را دیدند، از ترس، چنان شتاب می‌کردند که از بالای پل، چندین نفر به درون فرات افتادند و غرق شدند.^۱

ذلت کوفیان

مشهور است حجاج نیمه‌شب به صورت ناشناس با تعدادی شمشیرزن وارد کوفه شد. به محض ورود به کوفه، به مسجد رفت. بدون اینکه جلب توجهی کند یا با کسی صحبتی کند، از میان مردم عبور کرد و بالای منبر نشست. عده‌ای متوجه شدند که شخصی با هیبت خاص و صورت

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَوَيْحَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ إِنَّ تَيْبِي أُمِّيَّةٌ أَحَدُوا مَالِي فَصَبْرَتْ وَ سَتَمُوا عِزِّي فَصَبْرَتْ وَ طَلَبُوا ذِمِّي فَهَزَنْتُ وَ ائِمَّ النَّوِّ لَتَقْتُلُنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَتَكْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيُفَا قَاطِعًا وَ لَيَسْلُظُنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ يَدَيْهِمْ حَتَّى يَكُونُوا أَكْذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَيِّئًا إِذْ مَلَكَتْهُمُ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» (علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۷۱).

۱. نک: علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲۹ تا ۱۳۰.



پوشیده‌ای که فقط چشم‌هایش پیداست، بر منبر نشسته و عمامهٔ قرمز رنگی هم بر سر دارد. مردم کوفه بدون اینکه بیرسند این چه کسی است که بالای منبر رسول خدا نشسته، نشستند و به سخنانش گوش دادند. حجاج گفت: «انگار مرا نمی‌شناسید. الان خودم را معرفی می‌کنم.» عمامه از سر برداشت و پارچه‌ای را که به صورتش بسته بود کنار زد. چون قبلاً هم کوفه آمده بود، عده‌ای او را شناختند. زمزمهٔ «حجاج حجاج» در مسجد پیچید. وهم و ترس عجیبی مردم کوفه را فرا گرفت. حجاج گفت:

«بله درست فهمیدید! من حجاج بن یوسف ثقفی هستم.»

حجاج شروع کرد به تحقیر و تهدید مردم کوفه و گفت: «آی مردم کوفه، من سرهایی را می‌بینم که مانند میوهٔ رسیده برگردن آویخته شده‌اند و وقت چیدن آن‌هاست. می‌بینم لازم است مقداری از این سرها از تن جدا بشود.» از شدت ترس، کسی حتی نفس هم نمی‌توانست بکشد. حجاج غلام خود را صدا زد و گفت: «نامهٔ امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان به اهل کوفه را بخوان.» غلام نامه را باز کرد و شروع کرد به خواندن نامه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى أَهْلِ كُوفَةَ يَا أَهْلَ كُوفَةَ! سَلَامٌ عَلَيْكُمْ!» حجاج نگاهی به غلام کرد و گفت: «ادامه نده.» رو به مردم گفت: «خیلی بی‌ادب شده‌اید؟! امیر عبدالملک به شما سلام می‌کند، جواب سلام او را نمی‌دهید.»

دوباره غلام خواند: «وَمِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى أَهْلِ كُوفَةَ يَا أَهْلَ كُوفَةَ! سَلَامٌ عَلَيْكُمْ!» از تمام مسجد صدا بلند شد: «و علی امیرالمؤمنین السلام!» با شنیدن این جواب سلام دسته‌جمعی لبخند رضایت بر لبان این سفاک و خون‌ریز نشست. با خودش گفت: کار دیگر تمام شد، حجاج را قبول کردند.

جواب سلام امیر کافران و امیر فاسقان را دادند! این ذلتی که مردم کوفه دچار شدند، نتیجهٔ همین شکستن همدلی و هم‌بستگی با ولی خدا

بود. نفرین ولی خدا پشت سرشان بود.

از منبر پایین آمد و گفت: «چون عده‌ای از شما قبلاً با شورشگری به نام محمد بن اشعث همکاری کرده‌اید، باید همه اعتراف کنید که کافر شده‌اید، بعد توبه کنید.» عده کمی قبول نکردند و شمشیر کشیدند، عده‌ای هم در خانه‌ها ماندند؛ اما بسیاری از آنان اعتراف کردند که کافرند. بعد مجدداً توبه کردند و با حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کردند!

نوشته‌اند پیرمردی وقتی برای اعتراف کردن به کفر خود نزد حجاج می‌رفت، حجاج دید این پیرمرد با وقار و غرور دارد می‌آید! گفت: «پیرمرد، مثل اینکه در کار خودت شک داری؟!» معنای این حرف این بود که اگر شک داری، با شمشیر پاسخ تو را بدهم. پیرمرد فوراً گفت: «نه قربان، نه امیر، من از همه کافرها کافرترم!»^۱

این ذلت کوفیان در برابر حجاج ثقفی، حاصل همین شکستن پیمان با امام جامعه بود. این ذلت حاصل این بود که همدلی و هم‌بستگی خودشان را شکستند. این ذلت کوفیان در برابر حاکم ظالمی همچون حجاج، حاصل این بود که آن‌ها قدر داشته‌های خود را ندانستند؛ لذا به نفرین امام دچار شدند.

شهری در اوج و فرود

شاید برایتان عجیب باشد، ولی کوفه، برخلاف آنچه بین ما معروف است، از بهترین و برترین شهرهای صدر اسلام بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در اوایل دوران خود تعابیر بلندی در مدح مردم این شهر دارند. حضرت در جایی می‌فرماید: «مَنْ عَبْدَ اللّٰهِ عَلَيَّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِلَى اَهْلِ الْكُوفَةِ جَهَّةَ النَّصْرِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ ... فَاشْرِعُوا اِلَى اَمِيْرِكُمْ وَ بَادُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ.»^۲ تعابیر قابل توجه است؛ گویا امام، کوفیان را برای عرب، مایه حیات و قوت دانسته است؛ گویا مردم کوفه در مقایسه با بقیه

۱. سید علی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۷۵.

۲. سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۱.

انصار، همانند پیشانی هستند. کوفیان از پیشتازان در یاری اهل بیت علیهم السلام بودند و به نوعی مرکز اجتماع محبان امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفیان کسانی بودند که یک تنه در مقابل شامیان ایستادند و سپاه شام را به دفعات شکست دادند و اگر جریان قرآن به نیزه کردن نبود، کار معاویه را یکسره کرده بودند. مردم کوفه در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام رشادت‌ها به خرج دادند و در یک روز بیش از هزار نفر شهید دادند.

الان حتی اگر در بزرگ‌ترین شهرهای ما چنین اتفاقی بیفتد، چه ولوله‌ای در آن شهر به پا می‌شود! حال در کوفه در یک روز چند هزار مادر بی‌فرزند شدند، چند هزار نفر بی‌پدر و بی‌برادر و بیوه شدند. همین که از بین همه بلاد اسلامی مردم کوفه بودند که برای حضرت نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند، یعنی این مردم بسیار نخبه بودند. خب، این‌ها از افتخارات و داشته‌های کوفیان بود. اگر آن‌ها قدر این‌ها را می‌دانستند؛ اگر این‌ها را حفظ کرده بودند؛ خیر دنیا و آخرت و عزت همیشگی نصیبشان شده بود.^۲

اگر کوفه همدل می‌ماند...

در همین جریان کربلا، اگر زمانی که جناب مسلم قیام کرد پشت ایشان را خالی نمی‌کردند، کار عبیدالله تمام بود. اگر اجتماعشان را به هم نمی‌زدند و نمی‌ترسیدند و متفرق نمی‌شدند، کار به کربلا نمی‌کشید و چه بسا حکومت بنی‌امیه منقرض شده و مسیر تاریخ تغییر کرده بود و کوفیان، خود و نسلشان را از همه آن بدبختی‌ها و نکبت‌های بعدش نجات داده بودند. خود سیدالشهدا علیه السلام خطاب به آن‌ها می‌فرماید: «فَسَخَدْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَتْ فِي آيْمَانِنَا» (شمشیری که در دستان ما بود، بر ضد ما به کار بسته‌اید!) «وَوَحَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا نَحْنُ أَضْرْمُنَاهَا عَلَى أَعْدَائِكُمْ وَ أَعْدَائِنَا»^۳ (آتشی را که ما بر ضد دشمنان شما و خودمان افروخته بودیم،

۱. «وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ عَنْ أَهْلِ يَثِيبَ نَبِيَّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ دُعِيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ». (سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۲).

۲. فاطمه هاشمی‌زاده و حمیدرضا فهیمی‌تبار، «بررسی علل تفاوت گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردم کوفه»، ص ۱۹.

۳. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۹.



در برابر ما شعله ور کردید!

در واقع حضرت می فرمایند که شما می توانستید شمشیر و آتش علیه دشمنان ما باشید؛ اما چه کنیم که سست و متفرق شدید و ترسیدید و کم آوردید. به جای آنکه با اجتماع حول ولایت عزیز شوید، متفرق شدید و مهر ننگ و ذلت ابدی بر پیشانی تان خورد. نتیجه اش آن شد که به جای افتخار سربازی و نبرد زیر پرچم ولایت اباعبدالله علیه السلام، ننگ ابدی قتل حضرت بر پیشانی شان نوشته شد و به جای دعای امام، نفرین حضرت شامل حالشان شد: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، ... فَقُبْحًا لَكُمْ»^۱ (رویتان زشت و سیاه باد! غم و اندوه قرین شما!)

نیگ بختی و بدبختی

هرکسی در هر عصر و زمانی اگر توجه به داشته هایش نکند، اگر دست از همراهی حق و اهل آن بردارد، خوار و پست می شود. چراکه: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۲ (عزت فقط دست خداست!)

عمر بن سعد بنا بر نقل مشهور از تابعین بود؛ یعنی کسانی که مستقیماً رسول الله صلی الله علیه و آله را ندیده بودند، ولی با اصحاب حضرت ملاقات داشتند. تابعین بعد از صحابه، مرجع مردم در امور دینی بودند و به نحوی جایگاه مرجعیت در بین مردم داشتند. پدر او هم یعنی سعد بن ابی وقاص با حضرت آمنه رضی الله عنها، مادر پیامبر (ص)، از یک قبیله بودند و از این جهت با خاندان نبوت رابطه خویشاوندی داشت؛ اما قدر داشته های خود را ندانست، از مدار ولایت خارج شد و بدبخت و ذلیل شد!

نقل کرده اند بعد از واقعه کربلا، عمر سعد از بیم کشته شدن به دست مردم، شب ها همیشه در دارالاماره می خوابید!^۳ دائماً در حال فرار کردن و پنهان شدن بود و طبق فرمایش امام، به گندم های ری هم دست نیافت.



۱. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبة ۹۶.

۲. یونس، ۶۵.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۸۷.

آن قدر خوار شد که حال خودش را برای دوستانش چنین توصیف می‌کرد: «هیچ کس زیان کارتر از من به خانه خویش بازنگشت؛ زیرا از امیری فاجر و ظالم اطاعت کرده‌ام و عدالت را پایمال و قرابت را قطع کرده و خطایی بزرگ مرتکب شده‌ام.»^۱ مصداق بارز حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ شد.

خلاصه آنکه همدلی در راه حق، نتیجه‌ای جز عزت و خیر دو دنیا ندارد و ذلت نتیجه تفرق و غفلت و سستی در این مسیر است.

یاران مختار مادامی که یک صدا و همدل در راه خود ایستادند، موفقیت‌های فوق‌العاده‌ای داشتند و انتقام قاتلان کربلا را گرفتند و بنی‌امیه را کنار زدند؛ اما به محض اینکه دشمن توانست صف آن‌ها را بشکند و بینشان تفرقه ایجاد کند و آنان را به تسلیم وادار کند، چنان ذلیل و خوار شدند که کوفه مثل آن را به خود ندیده بود. ۷ هزار نفر همانند حیوانات یکی یکی سر بریده شدند. در حالی که اگر سستی به خرج نداده و یکدل ایستاده بودند، این‌گونه خفیف و خوار نمی‌شدند. این نتیجه منطقی تفرق و نبود اجتماع برای هر گروه و امتی است.

قرآن چه می‌گوید؟

قرآن کریم چقدر زیبا می‌فرماید که فرعون که سال‌های سال بنی‌اسرائیل را در اوج ذلت و بدبختی قرار داده بود و مردانشان را می‌کشت و زنانشان را به کنیزی می‌برد، راه تسلطش بر این مردم بیچاره چه بود: تفرقه و شعبه‌شعبه کردن آن‌ها: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُمِ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲ الان هم همین است. در هر گوشه‌ای از جهان که شما نگاه کنید، فرعون‌های زمان مردمی را به استضعاف کشیده‌اند و ناموسشان به تاراج می‌رود و مردانشان کشته می‌شوند که این‌ها بر اثر این نبود اجتماع و انسجام و همدلی است. چقدر قدرت‌های استعماری دنبال به هم زدن



۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۱۱.
۲. قصص، ۴.

همدلی‌ها و ایجاد این تفرقه‌ها بوده و هستند. در همین سوریه و عراق اولین کاری که کردند، ایجاد تفرقه و درگیری و نزاع داخلی بود و پس از آن بود که آن‌همه فاجعه و مصیبت به سرشان آمد؛ دقیقاً مثل جریاناتی که بر بنی اسرائیل گذشت: مردان و پسرانشان را سر بریدند و ناموسشان را به کنیزی بردند و بر سر بازارها فروختند.

البته در مقابل، از اولین کارهایی که موسی‌های هر امتی باید انجام دهند، ایجاد این الفت و یکدلی است. حشد الشعبی و دفاع وطنی عراق و سوریه نبود؛ مگر حاصل همدلی و اجتماع مردم این کشورها. همین هم باعث نجاتشان شد.

امام موسی صدر در ۱۹۵۷م برای نخستین بار به لبنان سفر می‌کند و با یک جمعیت شیعه بسیار ضعیف و پراکنده مواجه می‌شود؛ با افرادی که از جهات مختلف به استضعاف کشیده شده‌اند، از لحاظ اقتصادی در اوج فقر و فلاکت‌اند؛ از جهت اجتماعی هیچ جایگاه و منزلتی ندارند؛ از جهت نظامی تحت ظلم و تجاوز اسرائیل و گروه‌های مسلح دیگر هستند؛ از جهت فرهنگی هم در پایین‌ترین سطح هستند؛ بسیاری از جوانان هویت شیعی خود را از دست داده‌اند و بعضاً مسیحی می‌شوند و حتی طبق برخی برآوردها اکثر دخترانی که در کاباره‌های لبنان مشغول‌اند، از همین شیعیان هستند. خب ایشان چه می‌کند؟ این‌ها را مجتمع و متحد کرد، سازمان و تشکیلات برایشان درست کرد، آموزش داد و جایگاه برایشان درست کرد و آرام‌آرام این جمعیت پراکنده هویت خود را بازیافت. همچنین انجمن نیکوکاران را تأسیس کرد. مؤسسه دیگری به نام دارالایتام ایجاد کرد که در آن اطفال بی‌سرپرست نگهداری می‌شد. مؤسسه دارالعجزه از دیگر فعالیت‌های اجتماعی موسی صدر بود که برای معلولان و درماندگان تأسیس شد. مرکز پزشکی به نام مدینه الطب ساخت^۱ و مردم مسلمان با آن ذلت و ضعف، شیعه مقتدر فعلی در لبنان شدند و از آن جوانان سست و ضعیف و فاسد و بی‌هویت نیز



۱. «در باره امام موسی صدر»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، دسترسی در: <https://www.irna.ir/news/83807992>، ۱۴ خرداد ۱۳۹۹.

تشکیلات باعزت، مؤمن، مقتدر و غرورآفرین حزب الله تشکیل شد. قرآن کریم چقدر زیبا این شرایط را برای مسلمانان صدر اسلام توصیف می‌کند و به آن‌ها راهکار می‌دهد: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱ می‌فرماید به یاد آورید زمانی که با هم دشمن بودید، هیچ اتحاد و الفت و همدلی بین شما نبود، در آن زمان چه حالی داشتید؟ چقدر ضعیف و ذلیل و در آستانه نابودی بودید؟ در لبه پرتگاه نابودی قرار داشتید. اما با لطف خدای متعال بین قلوب شما الفت ایجاد شد. با یکدیگر برادر شدید و از آن هلاکت و زبونی نجات پیدا کردید. خب حال، این نعمت را قدر بدانید و تفرق نکنید، بر حبل‌الله تمسک کنید و مجتمع شوید.

ایران همدل

ملت ایران یکی از نمونه‌های بارز امت عزیزشده به خاطر اجتماع و همدلی بر محور حق است. انقلاب اسلامی اگر پیروز شد، مدیون وحدت و همدلی تمام قشرهای جامعه بود و البته حفظ و استمرار آن هم به همدلی و هم‌بستگی مردم نیاز دارد. امام راحل فرمودند: «به همدیگر کمک کنید و با هم باشید. اگر با هم نباشید، شکست می‌خورید و اگر شکست بخورید، اسلام شکست می‌خورد.»^۲

در دفاع مقدس همین همدلی و اجتماع قلوب بر محور ولایت ما را عزیز و پیروز کرد. آنجا همه اقشار جامعه و قومیت‌ها و مذاهب حضور داشتند، همه گرایش‌های سیاسی حضور پیدا کردند و با همدلی و هم‌بستگی این‌ها، عزت نصیب ما شد.



۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. سیدروح‌الله خمینی، صحیفه امام خمینی، ج ۱۹، ص ۶۹.

یادتان هست همه عین برادر بودند تاجر و کارگر انگار برابر بودند
یادتان هست چه شوری همه جا بریا بود عجم و ترک و لر و کرد و عرب آنجا بود
یادتان هست همه گوش به فرمان بودند سینه چاک سخن پیرجماران بودند
یادتان هست که می‌گفت اگر پُرباریم همه را از نمک ماه محرم داریم^۱

شهید رازمیک خاچاطوریان که از اقلیت‌های مذهبی و از آرامنه بود، وقتی برای گرفتن دفترچه^۲ آماده به خدمت رفته بود، به قدری خوش حال بود که حد نداشت. می‌گفت که امروز یکی از زیباترین روزهای زندگی من است، چون احساس مفید بودن و مهم بودن می‌کنم؛ چراکه دارم برای دفاع از سرزمین عزیزم ایران و برای هم‌وطنان مسیحی‌ام زیر پرچم کشورم خدمت می‌کنم.^۳

زمانی که شهید تهرانی مقدم تصمیم می‌گیرد برای اولین بار با اتکاء به توان داخلی، موشک انداز کاتیوشا را بسازد، برای تأمین بودجه‌اش به حاج‌شیخ حسین انصاریان مراجعه می‌کند و ایشان هم از طریق کمک‌های مردمی هیئتشان هزینه^۴ این پروژه را تأمین می‌کند و این طرح پس از حدود یک سال به ثمر می‌رسد.^۳ با همین اخلاص و همدلی و مجاهدت‌ها، بحمدالله الان جزء کشورهای ابرقدرت در عرصه^۵ موشکی هستیم که انواع موشک‌های دوربرد و نقطه‌زن و بالستیک را با سوخت‌های جامد و مایع تولید می‌کنیم. به لطف الهی، در این عرصه به جایی رسیده‌ایم که دشمنان درجه^۶ یک ما می‌گویند ما به احترام این پیشرفت می‌ایستیم و کلاه از سر برمی‌داریم. حضرت آقا می‌فرمودند: «مقاله‌ای من خواندم از یک ژنرال اسرائیلی در چند سال قبل از این که یک موشکی را بچه‌های ما آزمایش کرده بودند. او مقاله نوشته بود در یک جایی، که برای من ترجمه کردند آوردند، که: من با ایران بد هستم، با ایرانی‌ها بد

۱. یاسر مسافر.

۲. نک: آرمان بوداغیانس، گل مریم (بررسی نقش آرامنه ایران در جنگ)، ص ۳۵۵ تا ۳۵۶.

۳. «مردی با آرزوهای دوربرد: ماجرای ساخت سکوهای موشکی توسط شهید تهرانی مقدم در رژه ۳۱ شهریور»، خبرگزاری دفاع مقدس، دسترسی در: <https://defapress.ir/fa/news/19464>.

۴۹ اردیبهشت ۱۳۹۳.

هستم، اما در مقابل این حرکت تعظیم می‌کنم. [کشور] ایرانی که در این محاصره شدید قرار دارد، در حال محاصره بتواند یک چنین کاری بکند!^۱ امثال این کلمات تمام وجود انسان را غرق در شادی و غرور می‌کند و این نتیجه چیزی جز همدلی و همت نیست.

این مسئله، اختصاصی به جنگ و درگیری نظامی ندارد؛ در مسائل خانوادگی و اجتماعی نیز همین است. امروز یکی از مواردی که احتیاج به همدلی و همبستگی مردم دارد، مسئله ازدیاد و تکثیر نسل است؛ زیرا کاهش نسل حفظ و استمرار این انقلاب را به خطر می‌اندازد. افرادی مانند برژینسکی سیاستمدار کهنه کار آمریکایی و مشاور سابق امنیت ملی آمریکا می‌گویند: «به سیاستمداران کشورم توصیه کرده ام از فکر حمله پیش‌دستانه به تاسیسات اتمی ایران اجتناب کنند و مذاکره با ایران را آغاز نکنند. بالاتر اینکه بازی طولانی مدتی در پیش بگیرند چرا که گذر زمان، آمارهای جمعیتی و تغییر نسل در ایران ابداً به نفع بقای رژیم کنونی نیست.»^۲

پس اگر این موضوع برای همه مهم جلوه داده نشود و بحران جمعیت جدی گرفته نشود و وحدت و همدلی بین مسئولین و مردم شکل نگیرد ضربه محکمی خواهیم خورد.

شاه‌کلید تربیت

یکی از شاه‌کلیدهای تربیت خوب فرزند، یکدلی و یک‌صدایی پدر و مادر در خانه است. این که پدر، محبت به مادر و جایگاه عاطفی او را حفظ کند و مادر نیز اقتدار و بزرگی پدر را زیر سؤال نبرد، این مسئله از اساسی‌ترین رموز تربیت خوب فرزندان است. اما اگر پدر و مادر این همدلی را نداشته باشند، خدای ناکرده پدر به مادر بی‌احترامی کند یا مادر اقتدار پدر را زیر سؤال ببرد، اولین و بزرگ‌ترین ضربه را به تربیت صحیح فرزندشان

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۲۸ آبان ۱۳۹۸.

۲. نگاهی به فراز و نشیب‌های جمعیت ایران؛ انتقال هرم سنی جمعیت کشور به سالخوردگی، خبرگزاری دانشجو، دسترسی در: <https://snn.ir/fa/news>، ۲۸ دی ۱۳۹۸.

زده‌اند. جایگاه چنین پدر و مادری نزد فرزندان تضعیف می‌شود، در نگاه آنان خوار و خفیف می‌شوند و حنایشان دیگر رنگی ندارد.

حتی در مسائل تربیتی می‌گویند فرزندان بین حرف پدر و مادر خود نباید دوگانگی ببینند؛ اختلاف‌ها را نباید جلوی آن‌ها بیان کرد و حل نمود. اگر مثلاً پدر مخالف رفتن به مهمانی است، نباید در حالی که مادر فرزندان را مهیای رفتن کرده است، با او مخالفت کند و...

به راستی که در کربلا این همدلی چقدر بی‌نظیر است: همدلی بین سیاه و سفید، پیر و جوان، صحابی پیرمرد معلم قرآن و جوان مسیحی تازه‌مسلمان، زن و مرد، برادر و برادرزاده، پدر و پسر، عبد و مولا، دوست قدیمی و دشمن تازه‌توبه‌کرده، بنی‌هاشم و اصحاب موج می‌زند؛ همه و همه حول نور وجود نازنین سیدالشهدا (علیه السلام) جمع شدند و آن قدر عزتمندانه ایستادند که پرچم عزتشان تا ابد برافراشته است و قلب هر آزادمردی را به خود جلب می‌کند. ببینید چقدر این همدلی غوغا می‌کند.

جوان سرمایه هر خانواده است. همه هستی یک پدر گاهی همین جوان است. اما جوان اباعبدالله (علیه السلام) اولین فدایی پدر است و قلبش به قلب پدر گره خورده. پیوندش با پدر فقط پیوند خونی نیست؛ او خود را فدایی راه پدر می‌داند. او یاد گرفته است که باید گرد وجود امام بچرخد و به همه ثابت کند من از همه عاشق‌ترم بر پدرم؛ من از همه به هدف و مرام پدرم دل بسته‌ترم.

روضه جوان

شیرین‌ترین لحظه برای یک پدر و مادر چیست؟ اینکه خدا به آن‌ها فرزندی عنایت کند. این فرزند مقابل چشمان این پدر و مادر بزرگ بشود، رشید بشود، به سن جوانی برسد، پدر نگاه به قد و بالای جوانش بیندازد و لذت ببرد. این می‌شود لذت بخش‌ترین لذت‌ها.

۱. «دوگانگی در تربیت کودک، چه عواقبی دارد؟»، مجله نی‌نی بان، دسترسی در: <https://niniban.com/fa/news/64979>، ۲۵ شهریور ۱۳۹۶.



تلخ‌ترین لحظات برای همین پدر و مادر هم این است که همین جوان، جلوی چشم پدر و مادر جان بدهد، دست و پا بزند و پریز بشود. لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ! بدون معطلی علی اکبرش را روانه میدان کرد. لحظه آخر یک نگاه مأیوسانه‌ای کرد: «نَظَرِ الْإِيَّوِ نَظَرَ آيسٍ مِنْهُ وَ أَرْحَى عَيْنَهُ.» یعنی علی جان، اگر بروی میدان، دیگر بر نمی‌گردی!

خدا لعنت کند آن‌هایی که امام مظلوم را به گریه انداختند! اباعبدالله علیه السلام در حال تماشای جوانش بود تا اینکه با ضربت تیری از مُنْقِذِ بْنِ مُرَّةٍ ملعون، توان دفاع از او سلب شد. علی اکبر بر زمین افتاد، غلغله‌ای تمام میدان را فراگرفت تا جایی که همه تیرها و شمشیرها به یک هدف نشانه می‌رفتند!^۱

دیدن این منظره دردناک آن قدر تحملش مشکل بود که راوی می‌گوید: «فَصَاحَ الْإِمَامُ سَمِعَ مَرَاتٍ آهٍ وَأَوْلَادَاهُ آهٍ وَأَعْلِيَاءَهُ آهٍ وَآثِمَرَةَ فُؤَادَاهُ وَوَلَدِي قَتْلُوكَ...»^۲ امام گریه‌کنان هفت بار صدا زد: پسرم علی!

باور نداشتم بدنت بوریا شود	باور نداشتم پدر گریه‌ها شود
باور نداشتم قد عباسی‌ات علی	با تیغ و نیزه‌های بلند آشنا شود
باور نمی‌کنم که پدر را عصا شود	این‌شانه‌ها که درد دل خاک اند غرق خون
چیزی نمانده بدنت نخ نما شود	مانده هنوز تکه شمشیر بر تنت



۱. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. صدرالدین واعظی قزوینی، ریاض القدس، ج ۳، ص ۲۲.

مجلس نهم: دست‌های هم‌آهنگ

مجلس نهم

مقام حضرت عباس (ع)

- توسل به پدر پناه‌دهندگان
- حضرت عباس (ع)
- غیبه شهدا در قیامت به مقام حضرت عباس (ع)

ویژگی‌های حضرت عباس (ع)

- بیان ویژگی‌های حضرت (ع) از زبان امام زمان (عج)
- مواصات در شخصیت حضرت عباس (ع)

بررسی معنای مواصات

- یاری کردن و کمک‌رساندن
- غم‌خواری کردن با کسی در مال و جان

ویژگی یاران امام زمان (عج)

- تأسی به حضرت عباس (عج)
- هم‌آهنگی و هم‌صدا بودن برای یاری امام عصر (عج)
- همدلی و کمک مؤمنانه

سطوح کمک‌های مؤمنانه

- سخاوت: کمک‌ازاضافه داشته‌ها
- مواصات: شریک کردن دیگران در داشته‌ها
- ایثار: برتری دادن دیگران بر خود در داشته‌ها

انواع مواصات

- مواصات مالی
- مواصات عملی
- مواصات آبرویی
- مواصات جانی (ایثار)

او را امان رسید و امانم برید و رفت
عباس من به نامۀ دشمن امان نداد

دست‌های متوسل

حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله می‌فرمایند یکی از علمای نجف اشرف برای من نقل کرد: «برای رفع مشکلی، به مسجد مقدس جمکران رفتم. مشکلم را به حضرت ولی عصر علیه‌السلام عرض کردم و از حضرت خواستم که از درگاه خدا شفاعت طلبد تا مشکل من حل شود. چندین بار به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان علیه‌السلام عرض کردم:

«مولاجان! آیا درست است که در محضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من هستید. آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علم‌دار کربلا، قمر منیر بنی‌هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم!»

از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت، امام زمان علیه‌السلام، روبه‌رو شدم. بی‌درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلام را داد و فرمود:

«نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی‌شوم که به علم‌دار کربلا متوسل شوی، بلکه شما را راهنمایی نیز می‌کنم که هنگام توسل به علم‌دار کربلا



چه بگویی. حضرت فرمودند: 'وقتی برای گرفتن حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: يَا اِبَالْعُوْثُ اِذْرِكُنِي. ای پدر پناه‌دهندگان، به فریادم برس و به من پناه ده!'^۱

مقام ابوالفضل العباس علیه السلام آن قدر بالاست که امام زمان علیه السلام به ما آموزش می‌دهند که چگونه به حضرت متوسل بشویم.

فردای قیامت تمام شهدا، از صدر اسلام تا قیام قیامت، به مقام قمر بنی‌هاشم علیه السلام غبطه می‌خورند و آرزو می‌کنند ای کاش به درجه و مقام حضرت می‌رسیدند.

وجود نازنین زین‌العابدین امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ لِّلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى لَمَنْزِلَةً يَّغِيْظُهُ بِهَا جَمِيْعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ (برای حضرت عباس علیه السلام نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی است که در روز قیامت، همه شهدا به آن غبطه می‌خورند.)

اما به راستی چگونه حضرت به این مقام والا رسیدند؟ چه ویژگی در حضرت وجود داشت که بالای دست همه شهدا، نورافشانی می‌کنند؟ مگر سایر شهدا از جان خود نگذشتند، پس چه چیزی حضرت عباس علیه السلام را از دیگر شهیدان متمایز ساخت؟

مواست به سبک عباس (ع)

کسی که به بهترین نحو، حضرت عباس علیه السلام را معرفی می‌کند، وجود مبارک امام زمان علیه السلام است. باید از عباس شناس بزرگ عصرها و نسل‌ها، امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف استمداد گرفت. حضرت در زیارت ناحیه مقدسه می‌فرمایند: «السَّلَامُ عَلٰى اَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، الْمُوَاسِيْ اَخَاهُ يَنْفِيْسُو، الْاَخِذِ لِعَدُوِّ مِنْ اَمِيْسِه، الْفَادِي لَه الْوَاقِي، الشَّاعِي اِلَيْهِ يَمَائُو الْمَقْطُوْعَةَ يَدَاَهُ...»^۳ (سلام بر ابوالفضل العباس، فرزند امیرمؤمنان که غم‌خوار و غم‌گسار و جان‌نثار برادر بود که جان خود را

۱. محمدرضا باقی‌اصفهانی، آثار و برکات حضرت امام حسین علیه السلام، ص ۳۲.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ج ۱، ص ۶۸.

۳. محمد بن جعفر مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۸۹.

دراهِ برادرش فدا کرد، از امروز خود برای فردای (قیامت) توشه ساخت، پاسدار حسین (علیه السلام) بود، در اجرای فرمانش. برای سیراب‌سازی خاندانش کوشید و در این راه دو دستش قطع شد...)

اولین خصلتی که امام زمان (علیه السلام) برای ابوالفضل العباس (علیه السلام) بیان می‌کنند، المُوَاسِي أُخَاهُ بِنَفْسِهِ است؛ یعنی کسی که غم‌خوار و غم‌گسار و جان‌نثار برادر بود.

به امضای امام زمان (علیه السلام)، حضرت عباس (علیه السلام) اهل مواسات است. جالب اینجاست که به این ویژگی مواسات، در آداب زیارت حضرت هم اشاره شده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الصَّالِحُ وَالصِّدِّيقُ الْمُوَاسِي»^۱ (سلام بر تو ای ولی صالح و راست‌گوی مواسات‌کننده).

در زیارت‌نامه دیگری می‌خوانیم: «أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِقَوْمِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخِيكَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُوَاسِي»^۲ (شهادت می‌دهم که تو برای خدا و پیامبر و برادرت خیرخواهی را به کمال رساندی. پس بهترین برادر مواسات‌کننده هستی.)

ابوالفضل العباس (علیه السلام) اسطوره مواسات است. ایشان نخستین کسی بود که در شب عاشورا، پس از سخنان امام حسین (علیه السلام) که فرمود من بی‌عتم را از شما برداشتم، اظهار وفاداری کرد.^۳

شب هشتم محرم وقتی سیدالشهدا (علیه السلام) دستور آوردن آب برای خیمه‌ها را صادر کردند، عباس (علیه السلام) اطاعت امر کرد.^۴

عباس (علیه السلام) بود که شب عاشورا به دستور امام حسین (علیه السلام) از دشمن برای پرداختن به مناجات و خواندن نماز مهلت گرفت.^۵

در روز عاشورا، پرچم‌دار حسین (علیه السلام) بود و آنگاه که غربت و تنهایی برادرش را دید، اجازه نبرد خواست. اما امام به عباس (علیه السلام) مأموریت داد

۱. همان، ص ۴۲۵.

۲. همان، ص ۳۹۱.

۳. لوط‌بن یحیی بن سلیم غامدی ازدی، مقتل ابی‌مخنف، ص ۱۳۸.

۴. همان، ص ۱۳۹.

۵. همان، ص ۱۳۳.



تا برای تشنگان حرم آب بیاورد.^۱ این یعنی معنای دقیق «المواسی أخواة یَنفِسیه.»

ابوالفضل العباس (علیه السلام) اهل مواسات است. مواسات یعنی یاری کردن و کمک رساندن؛ یعنی یاری و غم‌خواری کردن با کسی در مال و جان. مقام معظم رهبری می‌فرماید: «مواسات یعنی همراهی کردن و کمک کردن به برادر مؤمن در همه امور. انسان وظیفه خود بداند؛ کمک فکری، کمک مالی، کمک جسمانی، کمک آبروئی.»^۲ ابوالفضل العباس (علیه السلام) همه هستی خود را در راه امام زمانش فدا کرد. عباس (علیه السلام) حامی امامت و ولایت است. ابوالفضل العباس (علیه السلام) مواسات را به حدی می‌رساند که امام زمانش به او می‌فرماید: «بنفسی أنت. حسین به فدای تو!»^۳

مهدی‌یاوران

اصحاب امام زمان (عج) هم باید مثل قمر منیر بنی‌هاشم و اصحاب امام حسین (علیه السلام) باشند و در وفاداری باید از آن‌ها الگو بگیرند. در دعای عهد هر روزه صبح می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ» (خدایا مرا از یاران و اصحاب آن حضرت قرار ده). «وَ الْأُمْسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ» (از افرادی که به سوی حضرت شتاب می‌گیرند، برای برآوردن خواسته‌های آن حضرت). کسی می‌تواند مدعی ایستادگی در مسیر ولی خدا و امام عصر خود باشد که از ابوالفضل العباس (علیه السلام) الگو بگیرد و مواسات و همراهی با امام زمان خویش داشته باشد.

امام زمان (عج)، علم‌دار لشکر می‌خواهند! آقای ما منتظر ۳۱۳ علم‌دار و فرمانده لشکر است.

قمر منیر بنی‌هاشم (علیه السلام) و اصحاب امام حسین (علیه السلام) الگوی عملی مهدی‌یاوران هستند.

یکی از خصوصیات بارز اصحاب امام حسین (علیه السلام) هم‌آهنگی و یک‌صدا

۱. عبدالرزاق موسوی مفرم، مقتل مفرم، ص ۲۷۹.
۲. بیانات مقام معظم رهبری، ۳۱ شهریور ۱۳۸۶.
۳. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۰۶.

بودن آن‌هاست؛ به‌طوری که صد نفر در مقابل ده‌هزار نفر ایستادگی کردند. اما با شهادت اصحاب، حضرت عباس (علیه السلام) گفت: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ چراکه همه عزیزانش رفته بودند. در واقع عباس (علیه السلام) دستان یاریگری را که در دفاع از حق با او هماهنگ بودند، از دست داده بود.

ما هم باید به دنبال یافتن یاران و دستان هم‌آهنگ باشیم. باید دستانی هم‌آهنگ داشته باشیم، یعنی باید با همدیگر پای تمام اتفاقاتی که در جامعه رخ می‌دهد، بایستیم. ما باید بر خیزیم و مسائل جامعه‌مان را خودمان حل کنیم. هماهنگی دست‌های ما، حمایت خدا را در بر خواهد داشت.

تاریخ ثابت کرده است هرکجا که ملت ما، بر مبنای خدا و اهل بیت (علیهم السلام)، با همدیگر هماهنگ شدند، حماسه آفریدند. دستان هم‌آهنگ مردم عامل نجات ملت از دست رژیم منحوس پهلوی شد؛ دستان هم‌آهنگ عامل موفقیت در دفاع مقدس شد؛ دفع و رفع تمامی فتنه‌ها به‌واسطه دستان هم‌آهنگ ملت حاصل شده است.

ایمان و باور داریم که الگوگیری از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) عامل این پیروزی‌هاست. وقتی الگوی ما ابوالفضل العباس (علیه السلام) شد، همدلی‌ها و هماهنگی‌ها و مواسات‌ها معنا پیدا می‌کند.

در قضایای اخیر نیز هم‌آهنگی دستان ملت، عامل سرافرازی کشور شد. درود خدا و اهل بیت (علیهم السلام) بر کسانی که در دوران کرونا در رزمایش مواسات قدم برداشتند و رهبر و پیشوای جامعه و مردم خودشان را یاری کردند.

رحمت خدا بر شیعیان واقعی! چراکه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اُخْتَبِرُ شِيعَتَنَا فِي خَصَلَتَيْنِ» (شیعیان ما را با دو خصلت امتحان کن). اگر آن دو صفت را داشتند، با آن‌ها معاشرت داشته باش؛ و الا از آن‌ها فاصله



بگیر: «الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَاةِ» (نماز را به وقت گزاردن!) و «الْمُوَأَسَاةُ لِلْإِخْوَانِ وَإِنْ كَانَ الشَّيْءُ قَلِيلًا»^۱ (و مواسات با برادران، اگرچه به اندک چیزی باشد). حضرت می‌فرمایند حتی اندک چیز! گاهی اوقات برخی افراد به بهانه‌های واهی، از کمک‌کردن به دیگران ابا می‌کنند. گاهی به این بهانه که کم است و گاهی هم به این بهانه که بعداً خودم نیاز خواهم داشت! لذا اگر بخواهیم عملکرد و برخورد افراد در قبال کمک‌کردن به دیگران را سطح‌بندی کنیم، می‌بینیم چهار سطح دارد.

بخل جاهلانه

برخی افراد اموالی دارند که هم اضافه از ما یحتاج آن‌هاست و هم به آن‌ها هیچ نیازی ندارند؛ اما با این حال حاضر نمی‌شوند ذره‌ای از آن را به دیگران ببخشند. این‌ها افراد بخیلی هستند که در جهل خود به سر می‌برند؛ چراکه به اندیشه خودشان، پس‌انداز یا ثروت‌اندوزی می‌کنند. اما نمی‌دانند که هیچ بهره‌ای از آن نخواهند برد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۲؛ کسانی که ثروت‌اندوزی می‌کنند اما اهل انفاق نیستند، عذابی دردناک خواهند داشت. بعد هم می‌فرماید در روز قیامت، همین پول‌هایی را که باید صرف تهیه برای نیازمندان کند، باید به فقرا بدهد، باید برای پرکردن خلأهای اجتماعی نظیر ساخت مسجد و آبادی روستا و ساخت مدرسه علمیه خرج کند و خودداری می‌کند، همین پول‌ها را داغ می‌کنند و به بدنش می‌گذارند: «هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»^۳

حالا بماند که برخی افراد پا از این مرحله فراتر می‌گذارند و به رذالت روی می‌آورند: نه تنها به دیگران نمی‌بخشند؛ بلکه تا بتوانند حق دیگران را نیز پایمال می‌کنند و سلطان می‌شوند! سلطان سکه! سلطان دلار!



۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۱۲.
۲. توبه، ۳۴.
۳. توبه، ۳۵.

سخاوت عاقلانه

افراد دیگری هستند که اموالی را که اضافه دارند و به آن نیاز ندارند، به دیگران می‌بخشند.

کمک‌کردن به نیازمندان از اضافه بر نیاز خود، کاری کاملاً عاقلانه است؛ چراکه عقل می‌گوید ممکن است روزی برسد که من هم به همین حالت دچار شوم و شخص دیگری دستگیر من شود.

این سبک از بخشش می‌تواند نوعی انفاق، صدقه یا سخاوت باشد. همسر سردار شهید مهدی باکری نقل می‌کند: «وقتی آقامهدی شهردار ارومیه بود، ۲۸۰۰ تومان حقوق می‌گرفت. یک روز به من گفتم: 'بیا هرچی توی این ماه خرجی داریم، بنویسیم تا اگه چیزی اضافه اومد بدیم به فقرا.' همه چیز رو نوشتم. آقامهدی مبلغ مورد نیازمون رو برداشت، مابقی حقوقش رو هم لوازم‌التحریر خرید و داد به یکی از کسانی که از قبل شناسایی کرده بود و می‌دونست محتاج‌اند. بعد هم گفتم: 'این هم کفاره گناهان این ماهمون.'»^۱

این امر مورد سفارش بسیار زیاد اهل بیت (علیهم‌السلام) هم قرار گرفته است و حتی در سیره عملی بسیار دیده می‌شود. نقل شده است که امام مجتبی (علیه‌السلام) برای کمک به شخص نیازمندی، در حالی که در مسجد مشغول اعتکاف بودند، به بیرون رفتند. یکی از اصحاب پرسید: «مگر فراموش کرده‌اید که در حال اعتکاف هستید؟» فرمودند: «فراموش نکرده‌ام، اما رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: 'کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود بکوشد، مانند شخصی است که نه‌هزار سال، روز را به روزه و شب را به عبادت مشغول بوده است.'»^۲



۱. طه فروتن، یادگاران، ج ۳ (داستان زندگی شهید مهدی باکری)، ص ۱۴.
۲. علی اکبر صداقت، یکصد موضوع، ۵۰۰ داستان، ص ۴۵۰.

مواسات عارفانه

دسته سوم افرادی هستند که به سبب معرفت بالایی که دارند، دیگران را در اموالی که به آن نیاز دارند، شریک می‌کنند و با همدیگر حظ و بهره آن را می‌برند. این همان مواسات است. لذا اهل لغت در تعریف مواسات می‌گویند: مواسات وقتی است که شخص فقط به اندازه کفاف خود داشته باشد نه بیشتر، و دیگری را در همان مقدار کفاف شریک سازد. پس اگر کسی بیش از اندازه کفاف داشت و از آن مال اضافی به کسی داد، مواسات نیست.^۱

زاره بن‌اعین^۲ می‌گوید نزد امام صادق (علیه السلام) رسیدم و از ایشان درباره حق مسلمان بر برادر مسلمانش پرسیدم. امام (علیه السلام) جواب ندادند. وقتی خواستم از ایشان خدا حافظی کنم، عرض کردم: از شما سؤال کردم و شما جواب مرا ندادید! امام فرمودند: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا» (بیم آن را داشتم که کافر شوید!)

«إِنَّ مَنْ أَشَدَّ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثًا» (شدیدترین واجباتی که خدا بر مخلوقاتش واجب فرموده سه چیز است)
- «إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى لَا يَرِضَى لِأَخِيهِ مِنْ نَفْسِهِ إِلَّا بِمَا يَرِضَى لِنَفْسِهِ مِنْهُ» (منصف بودن نسبت به دیگران؛ هرچه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند).

- «ذَكَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (یاد خدا بودن در همه حالات).
- «وَمُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي الْمَالِ»^۳ (و در اموال با برادر مؤمنش مواسات داشته باشد).

مادر نوجوان شهید بابک سرمدی تعریف می‌کند: روزی لباس‌های ورزشی‌اش رو شستم و اتو کشیدم تا برای روز امتحان ورزش آماده باشه. بابک با عجله اومد خونه و لباس‌ها رو برداشت و برد، از پنجره دیدم که

۱. أشاءَ يَمَالُو: أَنَالَه مِنْهُ وَ جَعَلَهُ فِيهِ اشْوَةَ وَ لِيَكُونَ ذَلِكِ الْآمِنَ كَمَا فِي قَانَ كَانَ مِنْ فَضْلِهِ قَلْبِيَش بِمُوَاسَاةٍ (محمد بن يعقوب فيروزآبادي، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۱۹).

۲. یکی از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) بوده است.

۳. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۲۸۲۷.

اونارو به یکی از دوستانش داد و برگشت توی خونه. وقتی هم برگشت خوشحالی توی صورتش موج میزد! با عصبانیت بهش گفتم: من تازه اون لباس‌ها رو اتو کرده بودم، چکارش کردی؟ بابک بغض کرد و گفت: دوستم همه نمره‌هاش بیسته! اما اگه لباس ورزشی نپوشه، دو نمره از ورزش او کم میشه! لباسم رو دادم بهش تا نمره‌اش کم نشه!!

ایثار عاشقانه

بالاترین سطح مواسات و کمک‌کردن به دیگران، ایثار است. ایثار در جایی است که شخص مال اضافی ندارد، اما همان مال مورد نیاز خود را عاشقانه به دیگری می‌بخشد. ایثار عاشقانه یعنی کمک‌کردن امیرمؤمنان (علیه السلام) به فقیر و یتیم و اسیر، در جایی که خود حضرت و خانواده مطهرشان هیچ غذایی به جز آن نداشتند!^۱

ایثار یعنی از دارایی خود که به آن نیاز هم داری، ببخشی؛ مانند بخشش دانش‌آموزی که دارایی مورد نیاز خودش را همراه با نامه‌ای به جبهه هدیه می‌کند و در نامه می‌نویسد: «با سلام به امام زمان و درود به امام خمینی. اسم من زهرا می‌باشد. این هدیه را که نان خشک و بادام است، برای شما فرستادم. پدرم می‌خواست جبهه بباید، ولی او با موتور زیر ماشین رفت و کشته شد. من نه سال دارم و نصف روز مدرسه و نصف دیگر را قالی‌بافی می‌روم. مادرم کار می‌کند. ما پنج نفر هستیم. پدرم مُرد و باید کار کنیم و من ۹۲ روز کار کردم تا برای شما رزمندگان توانستم نان بفرستم. از خدا می‌خواهم که این هدیه را از یک یتیم قبول کنید و پس ندهید... آخر من و مادرم خیلی روزه می‌گیریم تا خرجی داشته باشیم. مادرم، خودم، احمد و بتول و تقی برادر کوچک من سلام می‌رسانیم، خدائگهدار شما پاسداران اسلام باشد.»^۲

۱. سارا عرفانی، زنگ عبور، ص ۹۱.
۲. انسان، ۸.

۳. «نامه یک دختر ۹ ساله به رزمندگان اسلام»، پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.irdc.ir/fa/news/5652/92>. اسفند ۱۳۹۸.



ایثار یعنی این! و از این نمونه ایثارها در دفاع مقدس فراوان است.
اگر کسی بخواهد اهل ایثار و فداکاری و مواسات باشد، باید از
ابوالفضل العباس (علیه السلام) الگو بگیرد؛ چراکه بهترین الگوی ایثار و فداکاری و
مواسات عباس (علیه السلام) است.

در زیارت‌نامه ایشان آمده است: «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ تَأَلَّغْتَ فِي النَّصِيحَةِ
وَاعْظَمْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ» (گواهی می‌دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت
و کمال جهد و اهتمام را در راه دین خدا ادا کردی.) «أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ
تَنْكَلْ»^۱ (گواهی می‌دهم که تو هیچ سستی و کوتاهی نکردی.)
حضرت اوج مواسات را به جایی می‌رسانند که یکی از القاب ایشان
(مؤثر) به معنای ایثارگر است.^۲

اگر عباس‌گونه در قبال اطرافیان و جامعه دغدغه پیدا کردیم، برکات
خدای مهربان هم شامل حال ما می‌شود. امیر بیان، امیرالمؤمنین
علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَمُؤَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.»^۳
یکی از مهم‌ترین آثار و نتایج مواسات، زیادی در رزق و روزی است.
حضرت در کنار صلوة رحم، استغفار، سخن حق و... یاری رساندن به برادر
دینی در راه خدا را هم ذکر می‌فرماید.

هرکس ز کار خلق یکی عقده وا کند ایزد هزار عقده ز کارش رها کند
صدها فرشته بوسه بر آن دست می‌زنند کز کار خلق یکی گره بسته وا کند
حضرت علی (علیه السلام) فرمودند کسی که اهل مواسات باشد، خداوند به اموال او
برکت می‌دهد: «الْبَرَكَةُ فِي مَالٍ مَنِ آتَى الزَّكَاةَ وَ وَاسَى الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصَلَ
الْأَقْرَبِينَ»^۴ (برکت در مال کسی است که زکات بدهد و با مؤمنان مواسات
کند و نسبت به نزدیکان، صلوة رحم به جا آورد.)

۱. جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۵۷.
۲. «کنیه‌ها و لقب‌های حضرت عباس (علیه السلام)»، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، دسترسی در: [https://hawzah.net/](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/6602/77046)، مرداد و شهریور ۱۳۸۷.
۳. تزک نشج العنکبوت فی البیت یورث الفقر... وَمُؤَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْبُكُورُ
فِي طَلَبِ الرِّزْقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ (محمد بن علی بن بابویه قمی، الخصال، ج ۲،
ص ۵۵۵).
۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۲.



تمام حرف در یک بیت خلاصه می‌شود:

تا توانی به جهان، خدمت محتاجان کن

به دمی، یا دِرمی، یا قلمی، یا قدمی^۱

مواسات هم به شکل‌های مختلفی انجام می‌شود.

مواسات مالی

رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، قَدْ لِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا».^۲

(هرکس فقیر را در مال خود شریک گرداند و با مردم به انصاف رفتار کند، او مؤمن حقیقی است.) یعنی ایمان در گرو رسیدگی به فقرا و انصاف است. یعنی در زندگی روزمره خود به سادگی از کنار مشکلات دیگران عبور نکنیم.

اگر شخصی پول لازم دارد، کمکش کنیم. اگر خانه‌ای داریم، می‌توانیم مدتی کسی را بیاوریم آنجا تا ان شاء الله خانه‌دار شود؛ این کار را انجام دهیم یا در اجاره ملاحظه کنیم.

اگر شخصی صاحب عیال و فرزندان است و از عهده مخارج آن‌ها بر نمی‌آید و پول لازم دارد، می‌توانیم او را در زمینه خرید پوشک یا شیر خشک یا اجاره منزل کمک کنیم.

مغازه‌دار و حاجی‌بازاری، هرچند به شاگرد نیازی ندارد، اما می‌تواند شاگرد قبول کند و مثلاً یک میلیون تومانی که برای او در ماه مبلغ زیادی نیست، به او حقوق بدهد؛ چراکه این میزان پول برای آن شاگرد که محروم است، پول بسیار زیادی است. کسی که پول بسیاری دارد، می‌تواند صندوق قرض‌الحسنه‌ای راه بیندازد و به محرومان وام بدهد؛ یا می‌تواند وقف کند که همه این‌ها مصادیق دل‌سوزی و مواسات با مردم و محرومان است.

۱. پوریای ولی.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۴۷.



مواسات عملی

از حضرت رضا علیه السلام روایت است: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَشْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سِرورًا فَفَرَّخَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ (خداوند بر روی زمین، بندگان دارد که در رفع نیازهای مردم می‌کوشند. آنان روز قیامت ایمن و آسوده‌اند. هرکس که بر مؤمنی شادی ببخشد و دل او را خوش حال کند، خداوند در روز قیامت، قلب او را شادمان خواهد ساخت.)

این همان «برکت وجودی» است. بعضی‌ها وجودهای بی‌برکت‌اند؛ نه فکری به حال دیگران می‌کنند و نه قدمی در راه دیگران برمی‌دارند و نه مردم امیدى به خیر و احسان آنان دارند. اینان به راستی که محروم واقعی‌اند، هم از محبت و صفای مردم و هم از پاداش فراوان خدا. کارمند اداره نه تنها نباید گره در کار مردم بیندازد؛ بلکه گره را باید فوراً باز کند و به افراد معمولی و اشخاص مستضعف که به او مراجعه می‌کنند، رسیدگی کند؛ پروندهٔ افرادی را که بلد نیستند یا سواد ندارند، خودش از این اتاق به آن اتاق ببرد تا مشکل را حل کند و با احترام خاصی ارباب رجوع را به خانه بفرستد.

مرحوم آخوند خراسانی رحمته الله علیه صاحب کفایه را دیدند که نیمه‌شب، چراغ به دست، در کوچه‌های تاریک و ترسناک نجف می‌رود. گفتند: «آقا کجا می‌روید؟» گفت: «زن همسایهٔ ما را درد زایمان گرفته است و کسی نیست دنبال ماما برود. شوهر او غریب است و ممکن است ماما دنبال او نیاید. زن من هم نیمه‌شب نمی‌تواند برود. لذا من دارم می‌روم او را بیاورم.»^۲

مواسات آبرویی

خدمت به دیگران، تنها به خرج مال و کمک به معیشت و وضع اقتصادی آنان نیست. حتی واسطه‌شدن برای حل مشکل، راهنمایی برای رسیدن به



۱. همان، ص ۱۹۷.
۲. «داستان صاحب کفایه و زن همسایه‌ای که درد زایمان گرفته بود»، خبرگزاری رسمی حوزه، دسترسی در: <https://www.hawzahnews.com/news/874414>، ۱۳۹۹/۰۹/۱۹.

مقصود، برخورد خوب و شایسته با ارباب رجوع، اهتمام و تصمیم‌داشتن به خیررسانی به مردم، شادکردن غمگینان و غم‌زدایی از چهره‌های پریشان و دل‌های داغ‌دیده و محزون، همه و همه نوعی خدمت است و پاداش دارد. گاهی مواسات به آبرو گذاشتن است.

همسر شهید حسن تهرانی مقدم تعریف می‌کند: «در بخشیدن، به کم راضی نمی‌شد. حاجی، نمایندگی مجاز حاتم طایی در قرن بیست و یکم بود! شب‌ها که خسته و دیر به خانه برمی‌گشت، همیشه یکی دو تا مشتری جلوی خانه‌اش برای گفتن مشکلات و کمک گرفتن ایستاده بودند. آن‌ها را که می‌توانست، خودش می‌داد و آن‌ها که از توانش خارج بودند، به افراد خیر دیگر معرفی می‌کرد. کسی دست‌خالی از در خانه‌اش بر نمی‌گشت. حتی اگر کسی نمی‌آمد و چیزی هم نمی‌گفت، حاجی برای کمک سرش درد می‌کرد. یکی از دوستان ایشان می‌گوید که هر موقع با شهید تهرانی مقدم بودم و مستضعفی از ایشان درخواست کمکی می‌کرد، ایشان دستش را که به جیب می‌برد، هرچه داشت، به او عطا می‌کرد.»^۱

مواسات جانی (ایثار)

الگوی واقعی شهدا، ابوالفضل العباس علیه السلام بود. عباسی که همه چیز خود، حتی جاننش را وقف اباعبدالله علیه السلام کرد.

مگر امام زمان علیه السلام نفرمودند: **الْمَوَاسِي أَخَاهُ يَنْفِيسُهُ**، عباس غم‌گسار و غم‌خوار حسین است. عباس جان‌نثار برادر است، نگهبان خیمه‌های حسین علیه السلام است. با جان خودش از حسین علیه السلام و فرزندان او محافظت می‌کند. نوشتند تا زمانی که عباس علیه السلام محافظ و نگهبان خیمه‌ها بوده، کسی جرئت نزدیک شدن به خیام را نداشته است!

چه زیباست درد دل با قمر بنی‌هاشم علیه السلام از زبان اباعبدالله علیه السلام!

تا تو بودی خیمه‌ها آرام بود دشمنم در کربلا ناکام بود

مجلس نهم: دست‌های هم‌آهنگ

تا تو بودی من پناهی داشتم	با وجود تو سپاهی داشتم
تا تو بودی خیمه‌ها غارت نشد	بعد تو کس حافظ یارت نشد
تا تو بودی چهره‌ای نیلی نشد	دست‌ها آمادهٔ سیلی نشد
تا تو بودی دست زینب باز بود	بودنت بهر حرم اعجاز بود
تا که مشکت پاره و بی‌آب شد	دشمن پرکینه‌ات شاداب شد ^۱

صبح ولادت عباس علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام داستان عباس را بوسید.^۲ روز عاشورا هم راوی می‌گوید: دیدم اباعبدالله هنوز به علقمه نرسیده، به سرعت از اسب پیاده شد. چیزی را از روی زمین برداشت. شروع کرد به بوسیدن؛ می‌بوسید و به چشمانش می‌مالید و گریه می‌کرد. خدایا، مگر ابی‌عبدالله قرآن پیدا کرده است؟ چه چیزی را می‌بوسد؟ خوب نگاه کردم. دیدم داستان قلم‌شدهٔ عباس است که به چشمانش می‌مالد و می‌بوسد!

لذا وقتی بالای سر عباس رسید، ناله زد: «الآنَ إِنِّكَ سَرَّ طَهْرِي.» عباسم، پشتم شکست!^۳

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد

آری! آن جلوه که فانی نشود، نور خداست^۴



۱. حبیب‌الله چایچیان.

۲. عباس عزیزی، سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۱۵۶.

۳. شیخ عباس قمی، نفس‌المهموم، ص ۳۵۷.

۴. فؤاد کرمانی.

مجلس دهم : همدان عاشق

مجلس دهم

یاران عاشورایی سیدالشهداء (ع)

- توصیف امیرالمؤمنین از یاران سیدالشهداء (ع)
- سبک بالان عاشق

معنای حلت بفنائک

- حلول به معنای فرود آمدن
- جان فدایان حسینی
- مانند شکر در آب

عاشقی اصحاب با امام (ع)

- گفتگوی اصحاب در شب عاشورا
- مدح سیدالشهداء (ع) در وفاداری اصحاب

راه رسیدن به مقام حلت بفنائک

- یکدل شدن با امام (ع)
- بی تفاوت نبودن نسبت به دیگران
- مانند سیدالشهداء (ع) شدن

اصحاب الحسین (ع) در شب و روز عاشورا

- ابراز وفاداری اصحاب
- سبقت در جان دادن در راه امام (ع)

یاران حسینی (ع) و یاران مهدوی (عج)

- دردمندی و دغدغه‌مندی اجتماعی
- اجتماع حول محور امام (ع)
- همدلی و اجتماع قلب‌ها

امشب شهادت نامه عاشق امضا می شود
فردا ز خون عاشقان این دشت دریا می شود

یاران عاشورایی

غروب عاشورا، سلام شیعیان به حضرت اباعبدالله متفاوت است. سلامی پر از داغ و درد؛ سراسر غم و اندوه و حزن است. سلام هایی که غصه های زینب علیها السلام را به همراه دارد. غروب عاشورا زمانی است که باید به سرهای بریده و بدن های پاره پاره سلام دهیم: «السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّؤُوسِ الْمُنْشَلَاتِ.»

عاشورا سراپا شور است و شعور. این سلامی که همیشه با عشق به زبان می آوریم، مملو از معارف ناب است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مَتَى سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مَتَى لِيْزِيَارَتِكُمْ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.»
در این فرزاز زیارت دقت کنید: «وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ» (و سلام بر جان هایی که بر آستانت فرود آمدند.) همان یارانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصفشان فرمودند: «لَا يَشْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ آتَى بَعْدَهُمْ»^۱ (شهادایی که کسی قبل از آنان بر آن ها پیشی نگرفته و پس از آنان نیز کسی به پایه آن ها نخواهد رسید.)



۱. جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۷۰.

سُبُک بالان عاشق

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی صفین حرکت می‌کردند، در مسیر به سرزمینی رسیدند و آنجا توقف کردند و فرمودند: «مَنَاحُ رِکَابٍ»^۱ سوارهایی اینجا بر زمین می‌افتند. این سوارها چه اسم و بسمتی دارند؟ چه عنوان و لقبی دارند؟ آقا بهترین سمت و عنوان را درباره آن‌ها فرمودند: «مَصَارِعُ عُشَّاقٍ»^۲ اینجا را که نشان دادم، آرامگاه عاشقان حضرت است! اینجا قتلگاه دسته‌ای از عشاق است. «مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» اینجا مقتل عاشقان است؛ بله، مقتل عاشقان. شهدایی در اینجا بر زمین می‌افتند و در اینجا کشته می‌شوند و دفن می‌شوند که نه قبل از آن‌ها کسی مانندشان بوده و نه بعد از آن‌ها کسی به پایشان خواهد رسید.^۳

آقا وقتی می‌خواهند از اصحاب‌الحسین یاد کنند، یک ویژگی را مطرح می‌کنند. چرا آقا با الفاظ دیگری از این‌ها یاد نکردند؟ تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام از روی حکمت است. وقتی می‌خواهند یاران حضرت را معرفی کنند، فقط با یک ویژگی آن‌ها را معرفی می‌کنند: «عشاق، عشاق، عشاق!»

مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی اصحاب‌الحسین، عشقشان به سید و سالار شهیدان بود؛ به همین سبب است که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی می‌خواهند آن‌ها را معرفی کنند، از عاشق بودنشان سخن می‌گویند. آنان چنان عاشق حضرت شدند که در سلام زیارت عاشورا می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» (حسین جان، سلام بر تو و سلام بر جان‌هایی که محو شمع پرفروغ وجودت شدند.) «حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» شدند.

مانند شکر در آب

معنای عبارت «حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» چیست؟ حلول به معنای فرود آمدن است

۱. محل فرود آمدن و زمین افتادن.

۲. محل کشته شدن و دفن شدن.

۳. همان.

و فنا به معنای گشادگی در اطراف خانه است؛ پس طبق معنای ظاهری عبارت، منظور شهدایی اند که در بارگاه حضرت آرمیده‌اند که در اینجا همان قبر و حائر مراد است.

شیخ مفید می‌فرماید: «ما شک نداریم که اصحاب آن حضرت از حائر بیرون نیستند؛ اگرچه خصوصیات قبور آن‌ها را ندانیم و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است، داخل در فنا و رحل سیدالشهدا علیه السلام است.»^۱ در عبارت «حَلَّتْ بِفِنَائِكُمْ» دنیایی از عشق و معرفت نهفته است. عمق این جمله را ببینید: در خانه‌های قدیمی فضایی بود که شترها و بارهایشان آنجا می‌ماندند و به آنجا «فنا» می‌گفتند. «الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكُمْ» یعنی جان‌هایی که بار زندگی‌شان را کنار حسین علیه السلام گذاشتند و هرچه داشتند و نداشتند، به پای حسین علیه السلام ریختند؛ همان جان‌هایی که چون پروانه‌های عاشق، گرد خورشید وجود اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌چرخیدند.

همان‌گونه که شکر در آب حل می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند، انسان عاشق هم در معشوق خود حل می‌شود و عشق به معشوق همه وجودش را می‌گیرد و به جز معشوق، نه چیزی می‌بیند و نه چیزی می‌خواهد. اصحاب الحسین علیه السلام هم در وجود آن حضرت حل شدند و جز حسین علیه السلام، نه چیزی می‌دیدند و نه چیزی می‌خواستند.

عشق بازی با حسین (ع)

شب عاشورا شب عشق بازی اصحاب با امام حسین علیه السلام است. شب گفت‌وگوهای اصحاب با اربابشان است. حضرت از وفاداری اصحابش به خوبی باخبر بودند؛ با این حال، چرا همه اصحاب را جمع کردند و فرمودند: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونَ دُونَكُمْ وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَصِلُوا إِلَيْكُمْ فَالْنَجَاءَ النَّجَاءَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ فَإِنَّكُمْ إِنْ أَصَبَحْتُمْ مَعِيَ قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ»^۲ (این‌ها با من کار دارند. اگر دستشان به من برسد و من را

۱. ابوالفضل تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشور، ص ۱۵۹.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

بکشند، دیگر با شما کاری ندارند. من بیعتم را از شما برداشتم؛ از تاریکی شب استفاده کنید و از معرکه فرار کنید.)

واقعاً چرا حضرت با اصحابش این طور صحبت می‌کنند؟ انگار بخواهند عشق بازی اصحابش را به رخ تمام عالم بکشند و هر سال، شب عاشورا به تمام عالم بگویند: ببینید، من چه یاران عاشقی داشتم. شب عاشورا همه عاشقان در خیمه حسین علیه السلام جمع شده‌اند. فقط انسان‌های عاشقی مانند برادران مسلم امشب می‌توانند بگویند: «فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ» (حسین علیه السلام)، ما آن قدر عاشقت هستیم که اصلاً زندگی بدون تو برای ما معنا ندارد.)

فقط انسان عاشقی مانند زهیر می‌تواند بگوید: «وَأَلَّلُو لَوْدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نَشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتُلُ كَذَا أَلَّفَ قَتْلَهُ وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» (به خدا سوگند، دوست دارم کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز کشته شوم و به همین ترتیب تا هزار بار کشته شوم تا خداوند به این وسیله، خطر کشته شدن را از وجود مقدس شما و جوانان اهل بیت علیهم السلام دور فرماید.)

فقط انسان عاشقی مانند سعید بن عبدالله می‌تواند بگوید: «وَأَلَّلُو لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا ثُمَّ أَدْرَى يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمَامِي دُونَكَ فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ؟!» (به خدا، اگر بدانم هفتاد بار کشته می‌شوم و زنده می‌شوم و زنده زنده بدنم را آتش می‌زنند و خاکسترم را بر باد می‌دهند، باز هم هرگز از یاری تو دست برنخواهم داشت و پس از هر بار زنده شدن به یاریات می‌شتابم. حال چطور چنین نکنم، در صورتی که می‌دانم تنها یک بار کشته می‌شوم؟)

حضرت خواستند عشق بازی اصحاب را به رخ ما بکشند: اگر شما هم می‌خواهید به درگاه ما برسید و «حَلَّتْ يَفْنَائِكَا» شوید، باید مثل این‌ها عاشق باشید. حضرت خواستند به ما بفهمانند که عاشق واقعی،

حبیب بن مظاهر است. نقل شده است شب عاشورا وقتی حضرت از میان انگشتان مبارک خود، جایگاه اصحاب را در بهشت به آنان نشان می دادند، وقتی نوبت به حبیب بن مظاهر می رسد، حبیب همین طور که سرش را پایین نگه داشته بود، انگشتان حضرت را پایین می آورد و عرض می کرد: «حسین جان، بهشت می خواهم برای چه؟!» تو کجایی؟ خوشا به حال کسانی که این گونه ذوب در حضرت می شوند، خوشا به حال کسانی که «حَلَّتْ بِفِتَاءِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)» می شوند و خوشا به سعادت کسانی که همدل با ارباب می شوند.

همدلی با حسین (علیه السلام) یعنی عدم تنهایی، یعنی نداشتن اضطراب، یعنی دوری از رنج و سختی و همدلی با حسین (علیه السلام)، یعنی به دست آوردن عزت و قدرت.

ما هم باید همدل با ارباب شویم. باید چشم سر را ببندیم و با چشم دل به کربلا پرواز کنیم. به راستی در کدام خیمه هستیم؟ در خیمه حبیب بن مظاهر هستیم یا خیمه علی اکبر (علیه السلام)؟ غیرتی ها دلشان می خواهد نگهبان خیمه رقیه سه ساله باشند. شب عاشورا بهترین فرصت برای حل شدن در حسین (علیه السلام) است. شب هم عهد شدن با حسین (علیه السلام) در خیمه اباعبدالله (علیه السلام). به راستی که همدلی و ذوب شدن در حسین (علیه السلام)، هم در نیاست و هم در آخرت.

در روایت آمده: فردای قیامت زیر سایه عرش، مجلسی است مخصوص اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و عاشقان وجود نازنین حضرت میان گریه کنندگان و زیارت کنندگان در آن مجلس جمع می شوند و حضرت شروع به صحبت با آنان می کنند. در همین حال، فرستاده ای از بهشت می آید و به آنان می گوید که ما مشتاق شمایم، نزد ما بیایید؛ اما آن ها از رفتن امتناع می کنند و لذت هم نشینی با حسین (علیه السلام) را مقدم می دارند.^۱

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) «مَا مِنْ عَبْدٍ يُحْسِرُ إِلَّا وَعَيْنَاهُ تَاكِبَةٌ إِلَّا التَّائِبِينَ عَلَى خِذِّ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَإِنَّهُ يُحْسِرُ وَعَيْنُهُ قَرِيرَةٌ وَالْبِشَارَةُ تَلْقَاهُ وَالشُّرُورُ يَبْغُنُ عَلَى وَجْهِهِ وَالْخَلْقُ فِي الْقَرْعِ وَهُمْ آمِنُونَ وَالْخَلْقُ يُحْرَضُونَ وَهُمْ حِدَاتُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) تَحْتَ الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ شَوْعَ تَيُّمِ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ اذْجَلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْتُونَ وَيَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَحَدِيثَهُ وَإِنَّ الْخَوَزْكَرِيَّسَ لَيُؤَمِّنُ أَنَا قَدِ اسْتَفْتَانَاكُمْ مَعَ الْوَلَدَانِ الْمُخَلَّدِينَ فَمَا يَزْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ لِمَا يَتَرُونَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ الشُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ...» (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات،



شب عاشورا فقط اصحاب‌الحسین (علیهم‌السلام) در خیمه حضرت جمع نیستند؛ هرکس که بعد از عاشورای ۶۱ عاشقانه به سمت خیمه حسینی حرکت کرد و به خیل عشاق‌الحسین پیوست، در خیمه حسینی (علیهم‌السلام) است.

هر سال شب عاشورا چه جمعیتی گرد شمع وجود ارباب طواف می‌کنند. تمام این عشاق که در مجمع ملکوتی عاشقان حسینی جمع شده‌اند، با زینب کبری (علیها‌السلام) هم صدا می‌شوند و از شب می‌خواهند:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

کم نیستند کسانی که به دست مولا هدایت و تربیت شده‌اند: از زهیر و حر گرفته تا طیب و شاهرخ و هزاران عاشق دیگر که گرفتار حسین (علیهم‌السلام) شدند و آدم شدند.

ما از تو، تو را خواهیم

مهم‌ترین کار در شب عاشورا گدایی عشق است. وسط گریه‌ها و روضه‌ها باید از حضرت بخواهیم و بگوئیم حسین جان، می‌شود ما هم امشب مثل همه این شهدا عاشقت بشویم؟ حسین جان، ما را هم عاشق کن تا بتوانیم به خیمه و درگاهت وارد بشویم.

ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده‌ست اگر دوست داریم به خیمه حسینی راه پیدا کنیم، باید عاشق بشویم، باید مصداق بارز «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» بشویم؛ یعنی در درگاه حسینی حل بشویم و دیگر از خودمان چیزی نداشته باشیم. باید حسین همه وجودمان را بگیرد. عاشق شدن یعنی «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» شدن؛ یعنی در حسین (علیهم‌السلام) حل شدن؛ وگرنه با ادعای عاشقی که کار پیش نمی‌رود.

در زمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کسی به حضرت ابراز عاشقی کرد. آن قدر این



مسئله مهم بود که خدا آیه نازل کرد و راهکار نشان داد. امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که شخصی از انصار به نام ثوبان، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَشْتَطِيعُ فِرَاقَكَ...» ای رسول خدا تحمل فراقتان را ندارم؛ به حدی دوستان دارم که وقتی وارد منزلم می‌شوم و به یاد شما می‌افتم، همه داروندارم را رها می‌کنم و به سمت شما می‌آیم تا روبه‌روی شما بنشینم و به شما نگاه کنم. این نگاه کردن من از روی محبت و عشق و علاقه به شماست.

این عاشق رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه به حضرت عرض می‌کند: «آقا جان یا رسول الله، روز قیامت شما که وارد بهشت می‌شوید و در اعلی‌علیین جای می‌گیرید و دیگر دست ما به شما نمی‌رسد؛ آنجا من چه کنم؟! هر وقت به یاد این مسئله می‌افتم، نگران می‌شوم. آنجا دور از شما چگونه دل‌تنگی‌ام را رفع کنم؟!»

خدا بلافاصله آیه نازل کرد: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱ یعنی اگر دوست دارید با پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام محشور باشید، باید از خدا و رسولش اطاعت کنید؛ باید عشقتان را ثابت کنید.

ای که از دوست تمنای نگاه‌های داری بهر اثبات ارادت چه گواهی داری؟ اصحاب‌الحسین ادعای عاشقی‌شان را که شب عاشورا مطرح کردند، فرمایش با خون خودشان اثباتش می‌کنند. همین سعید بن عبداللّه انصاری که می‌گفت حاضرم هفتاد بار در راه حسین علیه السلام جان بدهم، در عمل هم ثابت کرد. نبرد عاشورا تا بعد از ظهر ادامه یافت و شدت گرفت.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَشْتَطِيعُ فِرَاقَكَ وَ إِنِّي لَأَدُخُلُ مَنْزِلِي فَأَذْغُرُكَ فَأَتِيكَ ضِعْفِي وَأُقْبِلُ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْكَ حَيْثُ لَكَ فَذَكْرُكَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَذْجَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَفِيعَتْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَكَيْفَ لِي بِكَ يَا تَبِيَّ اللَّهُ؟ فَتَنَزَّلَ ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ فَذَعَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الرَّجُلَ فَقَرَأَهَا عَلَيْهِ وَتَشْرَهُ بِذَلِكَ (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۸).

۲. نساء، ۶۹.

هنگامی که امام حسین علیه السلام ظهر روز عاشورا نماز خوف به جا آوردند، این دل باخته حسین علیه السلام عشق به مولایش را چنین اثبات کرد: «وَلَمَّا قَرَّبَ الْأَعْدَاءُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ قَائِمٌ بِمَكَانِهِ اسْتَقَدَّمَ سَعِيدُ الْحَتَفِيِّ أَمَامَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ يَقِيهِ الشَّهَامَ طَوْرًا بِوَجْهِهِ وَ طَوْرًا بِضَرْبِهِ وَ طَوْرًا بِيَدَيْهِ وَ طَوْرًا بِجَنْبَيْهِ فَلَمْ يَكِدْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى سَقَطَ الْحَتَفِيُّ إِلَى الْأَرْضِ»^۱ (زمانی که امام در جایگاه خود ایستاده بودند و سپاهیان دشمن به آن حضرت نزدیک شدند. سعید بن عبدالله حنفی مقابل حضرت ایستاد و باران تیرها را از چپ و راست به جان خرید. وی که پیش روی حضرت قرار داشت، با سپر کردن صورت، سینه، دست و پهلوها، تیرها را از وجود مقدس امام حسین علیه السلام دفع می کرد. هیچ یک از آن تیرها به وجود نازنین اباعبدالله علیه السلام اصابت نکرد تا اینکه سعید بن عبدالله نقش بر زمین شد.)

این حال و روز اصحابی است که عاشق مولای خود بودند. آخر کار هم می گفتند: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ قَيْتُ»^۲ (ای فرزند رسول خدا، آیا به پیمانم وفا کردم؟)

شب عاشورا، خیمه حسینی مالامال از عاشقانی است که عشق خودشان را اثبات کردند. ما هم باید این عشق را ثابت کنیم تا در آنجا راهمان بدهند و هم زمزمه شویم با این جمع عشاق که همگی می خوانند:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است
مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

ای دل صد دله، دل یک دله کن

شب عاشورا شب عشق بازی یاران با اباعبدالله علیه السلام و شب همدلان عاشق است. اگر کسی ذوب در امام شد، شبیه امام هم می شود. اما چگونه می توانیم به مقام «حَلَّتْ يَفْنَائِكَ» برسیم و خود را در درگاه حسینی

۱. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین علیه السلام، ج ۱۵، ص ۱۳۵۳.
۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۰۸.

حل کنیم؟ باید کاری کنیم که تمام زندگی مان رنگ و بوی حسینی پیدا کند. رنگ و بوی حسینی پیدا کردن یعنی همدل شدن با حضرت، یعنی یکی شدن قلب‌ها، یعنی اجتماع قلوب.

از ابتدا تا الآن می‌گوییم کسی می‌تواند بهترین بهره را از عزاداری‌ها بگیرد که بتواند این اجتماع قلوب را دنبال کند. کسی می‌تواند بگوید عزاداری من زینبی است که محور اجتماع قلوب باشد و به دیگران بی‌اعتنا نباشد.

چگونه ممکن است به دیگران بی‌اعتنا باشیم؛ در حالی که اباعبدالله الحسین علیه السلام این‌گونه نبود؟! کسی که حل در حسین علیه السلام بشود، سیل باشد می‌آید، زلزله باشد می‌آید، کرونا باشد می‌آید؛ چراکه احساس و وظیفه می‌کند دربارهٔ دیگران. این احساس و وظیفه به معنای بی‌اعتنائبودن به دیگران و پایبندی به فرهنگ امام حسین علیه السلام است. شهید و الامقام، حاج محمد ابراهیم همت در وصیت‌نامهٔ خود می‌نویسد: «ما در قبال تمام کسانی که به گناه می‌افتند، مسئولیم.»^۱

کسی که امام حسینی است، طاقت دیدن گناه دیگران را ندارد. طاقت دیدن انسان فقیر را ندارد. امام حسینی نمی‌تواند در محله‌ای زندگی کند که دخترکی، گرسنه سر به بالش بگذارد.

آقا اباعبدالله علیه السلام مرکز همدلی و محور اجتماع قلوب است. اگر ما هم با آن حضرت هم‌مسیر و همدل شدیم، این همدلی منتهی خواهد شد به ظهور امام زمان علیه السلام. مگر امام زمان علیه السلام در توقیع شریف نمی‌فرمایند: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِيَاغَتْهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ»^۲ (اگر شیعیان ما که خداوند بر اطاعت خود موفقشان بدارد، با دل‌های یکپارچه بر وفای به عهد اجتماع می‌کردند، ملاقات ما از آن‌ها به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار با معرفت



۱. «ما در قبال تمام کسانی که راه کج می‌روند مسئولیم»، پایگاه خبری تحلیلی فرهنگ ایثار و شهادت (فانش نیوز)، دسترسی در: <http://fashnews.ir/fa/news-details/32809>، ۲۰ اسفند ۱۳۹۳.
۲. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

و راستی بر آن‌ها به زودی حاصل می‌شد.)
امتحانی که اباعبدالله به واسطه حضرت مسلم از مردم کوفه گرفت، همین امتحان اجتماع قلوب بود و در حال حاضر، ما هم برای همین اجتماع قلوب در حال امتحان دادن هستیم که اگر در این امتحان سربلند و پیروز شدیم، ظهور محقق خواهد شد.

حالا که قرار شد محور زندگی ما امام باشد، باید به سیره امام عمل کنیم؛ باید دست به دست هم بدهیم و مواسات حسینی را رقم بزنیم. باید همگی در کنار هم از طریق مسجد و هیئت و پایگاه و... مسائل و مشکلات محل را شناسایی کنیم و با فرهنگ مواسات، برای حل آن مشکلات برنامه‌ریزی کنیم. باید با اباعبدالله علیه السلام عهد ببندیم و پای این عهد بمانیم و هم‌نوا بشویم با یاران و اهل بیت ارباب که زمزمه دلشان این بود:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

بعضی صبرها خیلی سخت و آزاردهنده است. اگر کسی منتظر خبر یا اتفاق بدی باشد چه می‌کشد؟ مثلاً بگویند عزیزت فقط امشب زنده است و فردا دیگر کارش تمام است؛ چطور صبر می‌کند؟ شبش را چطور صبح می‌کند؟ خدا به داد دل زینب کبری علیها السلام برسد. چه کشید زینب علیها السلام شب عاشورا؟ مصیبت شب عاشورا خیلی سنگین است. به خصوص باید برای امام زمان علیه السلام دعا کرد. برخی از بزرگان می‌گفتند: «شب عاشورا برای امام زمان علیه السلام صدقه کنار بگذارید؛ چون قلب حضرت در فشار است.»^۱

معمولاً شب عاشورا روضه و داع می‌خوانند. بزرگان فرمودند روضه و داع یکی از روضه‌هایی است که خیلی دل امام زمان علیه السلام را به درد می‌آورد. طبق نقل مقاتل، چند بار اباعبدالله علیه السلام و داع داشتند:

اولین وداع، وداع با اهل حرم بوده. وقتی که همه کشته شدند و امام حسین علیه السلام تنها ماندند، برای وداع به سمت خیمه‌ها رفتند و «نَادَى يَا شَكِيَّةُ

یا فاطمه یا رقیه یا زینب یا أمّ کلثوم عَلَیْکِنَّ مِنِّي السَّلَامُ» اهل حرم را به نام صدا زدند و فرمودند: «ای سکینه، ای فاطمه، ای رقیه، ای زینب و ای ام کلثوم، خدا حافظ...» آنان تا متوجه صدای ابی عبدالله علیه السلام شدند، همه از خیمه‌ها بیرون آمدند و شروع کردند با صدای بلند گریه کردن. امام حسین علیه السلام نگاهی مایوسانه به زنان و دختران انداختند و بعد فرمودند: «كَأَنِّي بِكُمْ غَيْرُ بَعِيدٍ كَالْعَبِيدِ يَسُوقُونَكُمْ إِمَامَ الرِّكَابِ وَ يَشُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ فَتَصَارْحَنَ النِّسَاءُ فَسَكَّتِهِنَّ» (زمانی نمی‌گذرد که می‌بینم شما را مثل بردگان و کنیزان اسیر می‌کنند. جلوی اسب‌هایشان می‌دوانند و شما را بسیار اذیت می‌کنند. اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند؛ ولی حضرت آن‌ها را ساکت کردند.)

وداع دوم، وداع با دخترش رقیه خانم بود. چنان‌که هلال‌بن نافع می‌گوید که در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می‌کردم: «فَرَأَيْتُ صَغِيرَةً بَاكِيَةً جَاءَتْ وَ أَحَدَتْ بِذَيْلِ أَبِيهَا فَقَالَتْ: يَا أَبَتِ أَنْظُرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ» (دیدم دختر کوچکی آمد و دامان حسین علیه السلام را گرفت و گفت: بابا خیلی تشنه‌ام) حضرت نگاهی به صورت رقیه انداختند. یک وقت دیدند حضرت دارند گریه می‌کنند و می‌فرمایند: «إِضْبِرِّي نُورٌ عَيْنِي...» (نور چشمم رقیه جان، تحمل کن.) من نمی‌دانم چرا اینجا حضرت تا نگاهش به صورت رقیه افتاد گریه کردند. شاید ابی عبدالله علیه السلام یاد آن لحظه‌ای می‌افتند که به صورت سه‌ساله‌اش سیلی می‌زنند.^۲ یاد آن لحظه‌ای می‌افتند که صورت ماهش مثل صورت مادرش کبود می‌شود. آخر خودش در خرابه‌ی شام گفت: بابا،

دست عدو بزرگ‌تر از صورت من است

یک ضربه زد کبود شده هر دو گونه‌ام

اما وداع سوم با زینب کبری علیه السلام بود. زمانی که حضرت با اهل حرم وداع کردند، زینب را طلبیدند و وصیت‌ها را به او فرمودند و او را امر به صبر کردند. سپس سوار بر اسب شدند و به سمت میدان حرکت کردند. چون چند قدم حرکت کردند، دیدند زینب دارد با پای برهنه می‌آید و شاید



۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، باب دوم، فصل ۲۲.
 ۲. عباس اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۵۵۳.

می‌گوید: «مهلاً مهلاً یابن الزهرا..» داداش صبر کن با تو کار دارم. آدمم به وصیت مادرم عمل کنم. مادرم وصیت کرده زیر گلویت را ببوسم... زینب دست‌ها را دور گردن حسینش انداخت و گلوی برادرش را بوسید و آن‌قدر در آغوش هم‌گریه کردند که نزدیک بود هر دو غش کنند.

بعد حضرت فرمودند: «اتُّونِي بِتَّوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَلْبَسَهُ غَيْرَ نِيَابِي لَا أُجْرَدُ فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ»^۱ زینب جان، پیراهن کهنه‌ای که کسی به آن رغبت پیدا نکند، برایم بیاور که آن را زیر لباسم ببوشم تا بعد از کشته شدن، بدنم را برهنه نکنند... اما دل‌ها بسوزد برای لحظه‌ای که به این پیراهن کهنه هم رحم نکردند. آخر ساعتی نگذشت که زینب آمد بالای تل زینبیه نگاهی کرد، دید حسینش را دوره کرده‌اند. «لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ السَّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَسْبِ وَ بِالْعَصَا»^۲ عده‌ای با شمشیر می‌زنند، عده‌ای با نیزه می‌زنند، عده‌ای با سنگ می‌زنند و آن‌ها که نیزه و شمشیر نداشتند، با چوب و عصا حضرت را می‌زنند.

چون زخم‌های روی تنت، گریه‌ام گرفت
با دیده‌های سرخ جگر مثل مادرم
از پیرهن نداشتنت گریه‌ام گرفت
جایی برای بوسه، برادر نیافتم
هنگام دست‌وپازدنت گریه‌ام گرفت
تا دیدم آن سواره و لگردد نیزه‌دار
از نیزه‌های در بدنت گریه‌ام گرفت
برتن‌نموده پیرهننت گریه‌ام گرفت
وقتی شنیدم از پسر ت ای امام اشک
یک‌بوری‌اشده کفنت گریه‌ام گرفت^۳



۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. قال إن أبا جعفر عليه السلام قال: «كان أبي منكبواً يوم قُتل أبوه صلوات الله عليهما وكان في الخيمة وكنت أرى مواليتنا كيف يتخلفون معه فيبعوثه بالعماء يشد على المئمنة مرة وعلى المئسرة مرة وعلى القلب مرة ولقد قتلوه قتلته تهي رسول الله صلى الله عليه وآله أن يقتل بها الكلاب لقد قتل بالسيف والسنان وبالجمارة وبالخشب وبالعضا ولقد أوظفوه الخيل بعد ذلك» (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۱).

۳. وحید قاسمی.

مجلس یازدهم: همراهان سنگ دل

مجلس یازدهم

رحمت اهل بیت به مؤمنان

- توسل به حضرت زینب (س)
- اهل بیت (ع) مظهر رحمت و خشم خداوند

اگر همدل نباشیم

- بلا دوری از امام
- قساوت قلب
- آزردن قلب اهل بیت (ع)

مراتب سنگدلی

- فردی: ظلم به خود و خانواده
- اجتماعی: احتکار اجناس مورد نیاز مردم

تأثیر لقمه بر دل‌ها

- لقمه‌های حرام و سنگدلی
- تأثیر نپذیرفتن از کلام حق

راه‌هایی از سنگدلی

- دوری از ظلم
- یتیم‌نوازی

یتیم‌نوازی در کربلا

- سیلی زدن به کودکان
- ترساندن کودکان

گاهی سرنی بود و زمانی تو گودال
طی کرد گل من چه فرازی! چه نشیبی!

دریای کرامت

مرحوم سید محمد باقر سلطان آبادی نقل می‌کند که در بروجرد به چشم درد شدید مبتلا شدم و زخمی در چشمم ایجاد شد و ورم کرد. هرچه مداوا کردم، خوب نشد. آمدم سلطان آباد و به اطبا مراجعه کردم؛ ولی روزبه روز درد شدیدتر شد. بعضی از پزشکان می‌گفتند: «این مرض علاج ندارد.» بعضی می‌گفتند: «به مدت شش ماه معالجه می‌کنند، اگر خوب شدنی باشد، معلوم می‌شود.» روزبه روز دردم بیشتر شد؛ به طوری که سیاهی چشمم گرفته شد و از شدت درد شب‌ها خواب نداشتم. چند روز بعد، یکی از رفقای من برای خدا حافظی آمد. راهی کربلا بود. تا گفت می‌خواهم به کربلا بروم، من هم پیش خود گفتم: تا کی با این درد بسازم؟ بنابراین بروم پیش طبیب حقیقی، سر قبر امام حسین علیه السلام، شاید خداوند به برکت ابی‌عبداللّه علیه السلام نظر عنایتی کند و بیماری برطرف شود. سید که به وظیفه‌اش در مراجعه به طبیب عمل کرده بود، احساس می‌کرد دیگر از اسباب مادی کاری ساخته نیست و باید به در خانه کسی برود که تربتش شفاست و فوق همه داروها و درمان‌ها عمل می‌کند. برخی ایشان را از رفتن به سفر منع می‌کردند و می‌گفتند که اگر حرکت



کردی، تا منزل دوم کور می شوی؛ اما سید تصمیم خود را گرفته بود و آن‌ها نمی‌توانستند منصرفش کنند.

آقا سید محمد باقر می‌فرمود: اگر مردنی باشم، چه بهتر در این راه بمیرم. قافله حرکت کرد. به منزل اول رسیدم. درد شدید شد. همه تصمیم گرفته بودند شماتت کنند و گفتند برگرد. اهل دلی که در میان کاروان ما بود، به من گفت: «خوب کردی آمدی. راه همین است. شفا بر سر قبر حسین علیه السلام است. من نه سال گرفتار مرض قلب بودم. آخرش رفتم سر قبر حسین علیه السلام و از خدا شفا گرفتم.» به منزل دوم رسیدم، درد شدیدتر شد، ورم زیادتر شد و اصلاً خوابم نمی‌برد. نزدیک سحر دردم آرام‌تر شد. در عالم رؤیا حضرت زینب کبری علیها السلام را دیدم که گوشهٔ مقنعه‌اش را به چشم من کشید. از خواب بیدار شدم، دیدم هیچ دردی ندارم. باکمال آرامش به رفقا گفتم: «راحت شدم و چشمم خوب شد.» اهالی کاروان باور نکردند. حرکت کردیم و در بین راه دردی احساس نکردم. پیش خود گفتم: «کاش روی چشمم را باز می‌کردم تا به دیگران ثابت کنم که شفا پیدا کردم.» روی چشمم را که باز کردم، همه فهمیدند که چه عنایتی شده است!

این‌ها ذره‌ای از دریای عنایات و کرامات حضرات معصومین علیهم السلام است. این، سجّیت خاندان کرم است و آنان باب رحمت الهی هستند و به دوستانشان و بلکه به هرکسی که به در خانه‌شان برود و حتی به دشمنانشان هم لطف و رحمت دارند. اما آنچه محل بحث است، این است که ایشان همان گونه که چنین مظهر لطف و رحمت خداوند رحیم هستند، مظهر جلال و جبروت و غضب خدای جبار هم هستند: «مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.»^۱ همان گونه که به مؤمنان نظر رحمت و لطف دارند، به همان میزان، با افراد سنگدل و دشمنان دین و خدا و پیامبر، برخورد استکبارستیزانه دارند.

زینب کبری علیها السلام در شام و کوفه چه می‌کند؟ با دشمنان اهل بیت علیهم السلام

۱. سید عبدالحسین دستغیب، زندگانی فاطمه زهرا و زینب کبری، ص ۳۳.
۲. فتح، ۲۹.

، با آن قاسیان و سنگدلان، چگونه برخورد می‌کند؟ در کوفه، در حالی که کوفیان عهدشکنی که به اجتماع حول امام (علیه السلام) حاضر نشدند، گریه می‌کنند، حضرت ایشان را نفرین می‌کند که «فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ»^۱ (اشک چشمتان خشک نشود). یا در مجلس شام چقدر مقتدرانه با آن ملعون صحبت می‌کند که «أَمَّنَ الْعَدْلِي يَا ابْنَ الْطُلُقَاءِ تَخْدِيْرُكَ خَزَائِرُكَ وَإِمَاءُكَ وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ»^۲ (ای فرزند آزاد شده‌ها، آیا این از عدل است که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله ﷺ اسیر؟! چه هتک حرمتی مرتکب شدی!)، خب، این برخورد نتیجه اعمال خودشان است.

بلای دوری از امام (ع)

گفتیم که اگر به دنبال عزت، قدرت، منفعت، کمال و همه خوبی‌های دنیا هستیم، از مهم‌ترین راه‌های به دست آوردن آن، همدلی و اجتماع حول محور امام (علیه السلام) است و اگر به دنبال جلب نگاه رحمت اهل بیت (علیهم السلام) هستیم، خود ایشان راه را به ما نشان داده‌اند: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۳ نکته مهم دیگر این است که اگر خدای ناکرده افرادی این مسیر را طی نکردند و حاضر نشدند بر محور حق همدل و یکدل شوند، چه می‌شود؟ این سکه روی دیگری هم دارد: همان گونه که اجتماع درب خانه اهل بیت (علیهم السلام) و همدلی حول محورشان دو دنیای ما را آباد خواهد کرد، پراکنده شدن از در خانه ایشان، ما را به بلاهای فراوانی در دنیا و آخرت مبتلا خواهد کرد. یکی از اصلی‌ترین این بلاها، حالتی است که قرآن کریم از آن به «قساوت قلب»^۴ تعبیر می‌کند: «فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»^۴ (به علت پیمان شکنی، آنان [یهود بنی اسرائیل] را از خود دور

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴؛ علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۴۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۹.

۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۸۲؛ احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۲۷.

۴. مائده، ۱۳.



کردیم و دل‌هایشان را سفت و سخت ساختیم.) سخت شدن دل یا قساوت قلب به معنای نپذیرفتن حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است.^۱ اگر امتی حاضر نشد بر سر عهدش با ولی خدا بماند، بسان مردم کوفه که حول محور ابا عبد الله علیه السلام جمع نشدند، این جمعیت متفرق، این تن‌های تنها، این دل‌های از هم گسسته دچار قساوت می‌شوند.

حضرت زینب علیها السلام در خطبه کوفه فرمودند: «وَيْلَكُمْ أَيُّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْتُنْتُمْ وَ أَيُّ عَهْدٍ نَكَنْتُمْ وَ أَيُّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَ أَيُّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ وَ أَيُّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمَطِّرَ السَّمَاءُ دَمًا وَ لَعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ»^۲ (وای بر شما ای مردم کوفه، آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا دریده‌اید؟ چه زنان و دختران با عفت و وقاری را از خاندان او به کوچه و بازار کشانده‌اید؟! چه خونی از آن حضرت بر زمین ریخته‌اید؟! چه حرمتی از او شکسته‌اید؟! شما این جنایت‌های فجیع را بی‌پرده و آشکار انجام دادید... آیا از اینکه آسمان خون ببارد، تعجب می‌کنید؟ در حالی که عذاب آخرت در مقایسه با آن، بسیار شدیدتر و خوارکننده‌تر است و در آن روز کسی به یاری شما نخواهد آمد.)

اینجا یک دوراهی وجود دارد: یک راه همدلی عاشقانه است حول محور امام علیه السلام و عهدی که با حضرت بسته‌ایم: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِيظَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا»^۳ اجتماع حول عهدی که با امام علیه السلام بسته‌ایم، از ابتدا تا آخرش سعادت و خوشی است و همه‌اش بهجت و سرور و خرمی است و همه‌اش لذت و سعادت است؛ اما مسیر دوم عهدشکنی است «فَبِمَا نَقُضِهِمْ وَبَيْنَا قَهْمٌ»^۴؛ عدم اجتماع بر عهد امام و تفرق از آن اجتماع است؛ جدا شدن قلب از جمع مؤمنان است. این مسیر از ابتدا تا انتهایش

۱. نک: زمر، ۲۲؛ مائده، ۱۳.

۲. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵؛ علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴۸.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۴. مائده، ۱۳.

بدبختی است. نتیجه‌اش قساوت قلب است و نفرین ولی خدا و بدبختی و خسران در دو دنیا.

کشوری همدل

به لطف مکتب اهل بیت دل‌های مؤمنان رئوف و نرم است. اما خدا نکند انسانی عواطفش بر اثر دنیاپرستی بمیرد. در این صورت، خطرناک‌تر از هر حیوان درنده و وحشی می‌شود. این بمب‌های شیمیایی را چه کسانی ساختند؟ دانشمندان دنیاپرست بی‌عاطفه! کسانی که عواطف انسانی را به دلارها فروختند و کشته شدن هزاران انسان را در حلبچه ندیدند! دنیای بی‌عاطفه کنونی و دل‌های سخت و قسی‌امروزی، نتیجه سبک زندگی ناهمدلانه است.

اینکه می‌بینید زنی که باید کوه عاطفه مادری باشد تصمیم به سقط جنین خود می‌گیرد، نتیجه همین سبک زندگی است. این آمار خیلی نگران‌کننده است که سالانه حدود ۳۷۰ هزار سقط جنین در کشور اتفاق می‌افتد که حدود ۲ درصد آن سقط طبیعی است و حدود ۳ درصد آن سقط درمانی و قانونی و با مجوز پزشکی. یعنی حدود ۹۵ درصد آن سقط جنایی و غیر قانونی است. انگار نه انگار که سقط جنین حرام شرعی است و به هیچ وجه جایز نیست؛ مگر اینکه ادامه حاملگی برای زندگی مادر خطرناک باشد. در این صورت، سقط جنین قبل از دمیده شدن روح اشکال ندارد. بعد از دمیده شدن روح، فقط در صورتی می‌توان سقط جنین کرد که ادامه بارداری، زندگی مادر و جنین هر دو را تهدید کند و نجات زندگی جنین به هیچ وجه ممکن نباشد، ولی زندگی مادر با سقط جنین نجات پیدا کند!

اینکه می‌بینید زنی دخترش را با قرص متادون به قتل می‌رساند نتیجه همین سبک زندگی است. وقتی از آن زن پرسیدند: «چرا دخترت



را کشتی؟» می‌گوید: «همسر سابقم، به جرم اعتیاد و سرقت به زندان افتاد و من غیابی از همسرم طلاق گرفتم. بیکار بودم و هیچ درآمدی برای تأمین زندگی‌ام نداشتم و پس از جدایی در کنار خانواده‌ام زندگی می‌کردم. خواستگارهای زیادی داشتم؛ اما همه آن‌ها به علت وجود دخترم، راضی به زندگی با من نبودند و آخرین خواستگار هم با وجود اینکه حاضر به ازدواج با من شده بود، وقتی دید دختری چهارساله دارم، از زندگی با من صرف نظر کرد. به همین دلیل، تصمیم گرفتم دخترم را که مانع ازدواج و پیشرفتم شده بود، از زندگی حذف کنم. شب حادثه چند قرص متادون به دخترم دادم و با هم خوابیدیم. نیمه‌های شب متوجه بدبودن حالش شدم؛ اما روی سرش پتو کشیدم تا چیزی نبینم و صبح وقتی مطمئن شدم دخترم فوت کرده، با سروصدا از برادرانم کمک خواستم.»^۱

مراتب سنگ‌دلی

قساوت قلب فقط برای شخص جانی و جنایت‌کار نیست؛ بلکه قسی‌القلب‌شدن مراتب و سطوح مختلفی دارد. اینکه گاهی می‌بینیم یا می‌شنویم خانواده‌ای یا زنی جنین خودش را سقط کرده و نه خودش ناراحت است و نه کسی به او تذکری داده، می‌تواند از نشانه‌های قساوت قلب باشد. یا اینکه کسی در زمانی که مردم به کالایی نیازمندند، آن کالا را انبار کند و اصلاً برایش مهم نباشد چقدر مردم در فشارند.

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «هرکس بیش از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت که از مسافت پانصد سال به مشام می‌رسد، بی‌تردید بر او حرام است.»^۲

آن حضرت ﷺ در جایی دیگر می‌فرمایند: «هرکس خوراکی را بخرد و برای اینکه آن را به مسلمانان گران بفروشد، چهل روز انبار کند و پس از چهل روز آن را بفروشد و همه درآمد آن را هم صدقه بدهد، کفاره گناه او

۱. نک: «مادر سنگ‌دل، دختر چهار ساله‌اش را برای ازدواج دوباره گشت»، خبر آنلاین، دسترسی در: <https://www.khabaronline.ir/news/563332>. ۳۰ مرداد ۱۳۹۵.

۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۹.

نخواهد شد.^۱ پیامبر ﷺ احتکار را زشت‌تر از دزدی مستقیم از مال مردم می‌داند.

از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر خداوند بنده‌ای را در حال سرقت ملاقات کند، در نزد من محبوب‌تر است از اینکه او را در حالی ملاقات کند که آذوقهٔ مردم را چهل روز احتکار نماید.»^۲ دلی که در آن رحم نباشد و به حال دیگران نسوزد و دلی که محبت و همدلی ندارد، پاره‌سنگ است.

قلب کسی که از در خانهٔ اهل بیت علیهم السلام جدا شد و همراه با ولی خدا و مؤمنان نشد و حاضر نشد زیر خیمهٔ حسین علیه السلام با مؤمنان جمع شود، خیلی سخت‌تر می‌شود. کارش به جایی می‌رسد که به جای جمع شدن دور شمع وجود امام علیهم السلام، جلوی او می‌ایستد و شمشیر بر رخس می‌کشد. اگر نگاهی به صحنه‌های کربلا بیندازیم، به وضوح اوج این قساوت‌ها را می‌بینیم. کسانی که برای حسین علیه السلام نامه نوشته بودند و بعد متفرق شدند، بر سر غارت عمائم سبط نبی علیهم السلام با هم دعوا می‌کردند. آنانی که خود را مسلمان می‌نامیدند، به ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمله‌ور شدند و خیمه‌ها را آتش زدند. برخی اشک‌ریزان، گوشواره از گوش دخترچه‌ها ربودند. این قلب‌های مرده به حدی سنگ شد که گوش‌ها را به طمع گوشواره‌ای پاره کردند و نعره‌کشان و شلاق‌به‌دست به دنبال یتیمان حسین علیهم السلام در بیابان‌ها دویدند. وقتی جماعتی شیرخوارهٔ تشنه‌لی را سر دست می‌بینند و جوابش را با تیر سه‌شعبه می‌دهند و هل‌هل می‌کنند، یعنی بویی از انسانیت نبرده‌اند و قلبی برایشان نمانده است. چه کار کنیم که سنگ دل نباشیم؟ برای داشتن قلب مهربان و رقت قلب و تقویت همدلی، به چند نکتهٔ مختصر و کاربردی باید توجه کنیم.



۱. محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۶۷۶.

۲. محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص ۱۵۱.

لقمه‌های سنگ‌ساز

یکی از کارهایی که قلب انسان را به قساوت می‌کشاند، دقت نکردن به لقمه‌ای است که مصرف می‌کند. کربلا برای این موضوع شاهدان زنده‌ای دارد. در روز عاشورا وقتی امام حسین (علیه السلام) دید که لشکر به حرف‌هایش گوش نمی‌دهند، فرمودند: «وَيَلَّكُم! مَا عَلَيكُم أَنْ تُنصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي؟! وَإِنَّمَا أَدْعُوكُم إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ... وَكُلُّكُم عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِيعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلِئْت بُطُونَكُم مِنَ الْحَرَامِ وَطَبَعَ عَلَي قُلُوبِكُم»^۱ هنگامی که عمر بن سعد سپاهیان خود را برای جنگ با ایشان آماده کرد و از هر سو آن حضرت را در محاصره گرفتند، امام (علیه السلام) به سوی دشمن بیرون آمدند و آن‌ها را به سکوت دعوت کردند؛ اما خاموش نشدند. حضرت خطاب به آن‌ها فرمودند: «وای بر شما! شما را چه زیان که به من گوش دهید و گفتار مرا که به راه راست فرامی‌خوانم، بشنوید. همه شما از من نافرمانی می‌کنید و به سخنان من گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکم‌هایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر [غفلت] خورده است.»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامٍ لَمْ يُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۲ (کسی که لقمه حرام بخورد، چهل روز نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعایش به اجابت نمی‌رسد.)

از مرحوم محدث قمی (رحمته الله) نقل شده است که می‌گفت:

سفری به همدان رفتم و بر شخص معتمدی وارد شدم. یک شب او به من گفت: «فلان جا شام مهمانم، دلم می‌خواهد در خدمت شما باشم و با هم آنجا برویم.» من امتناع کردم. گفت: «آقا، اگر شما همراه من بیایید، آبروی من بیشتر می‌شود. برای من خوب است.» با هم رفتیم. شام آوردند و خوردیم. بعد از شام به منزل برگشتیم. من صبح برخلاف هر شب که با کمال راحتی برای نماز شب برمی‌خاستم، زمانی از



۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.
۲. همان، ج ۶۳، ص ۳۱۴.

خواب بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود و نزدیک بود نماز صبحم قضا شود. خیلی ناراحت شدم. عجب! آدم یک عمر زحمت بکشد که نمازش بیش ترک نشود، چطور شده که نماز صبحم نزدیک است قضا شود؟ با عجله برخاستم. با ناراحتی وضو گرفتم و نماز صبح را خواندم تا قضا نشود. بعد به فکر افتادم چرا این طور شد. برای من مصیبتی شد. گفتم شاید به علت شام دیشب بوده است. غیر از این، توجیه دیگری ندارم. به صاحب خانه گفتم: «صاحب آن منزلی که دیشب رفتیم، چه کاره بود؟» قدری تأمل کرد و گفت: «ایشان بانگ بعد از ظهر است.» من نفهمیدم یعنی چه؟ بعد ادامه داد: «بانگ ها قبل از ظهر ربا می دهند و این آقا بعد از ظهر ربا می دهد.» من خیلی ناراحت شدم، گفتم: «عجب! چرا مرا به خانه رباخوار بردی و سر سفره او نشاندی؟ به من خدمت کردی؟! این مهمان نوازی بود؟» مرحوم محدث قمی فرمود: «اثر این غذا این طور شد که تا چهل شب نمی توانستم خوب برای نمازشم برخیزم. تا چهل شب موفق نشدم آن گونه که باید، نمازشم بخوانم.»^۱

باید مراقب بود. کار انسان به جایی می رسد که امام را نمی بیند، کلام ایشان را نمی شنود و این اوج بدبختی و بیچارگی است.

نجات از سنگ دلی

از سوئی، می شود به دنبال راه هایی برای نجات از سنگ دلی گشت. از پیامبر ﷺ نقل شده که هر کس عالمی را تا چهل روز زیارت نکند، قلبش می میرد (قساوت قلب پیدا می کند).

دیده را فایده آنست که دلبر بیند گر نبیند چه بود، فایده بینایی را^۱ معلوم می شود یک ملاقات با عالمی که صدق و اخلاص را پیشه خود کرده، تا چهل روز اثر دارد؛ لذا وجود نازنین رسول خدا ﷺ فرمودند: «یا علی! إذا أتى عَلَى الْمُؤْمِنِ أَرْبَعُونَ صَبَاحاً وَلَمْ يَجْلِسِ الْعُلَمَاءُ قَسَى قَلْبُهُ وَ جَرَّ عَلَى الْكَبَائِرِ»^۲ (علی جان، هرگاه چهل روز بر مؤمن بگذرد و در مجلس علما حاضر نشود، قلبش قساوت می گیرد و برگناهان کبیره جرئت پیدا می کند).

ما در اوضاع امروز خود باید در کلام و سیره اهل بیت (علیهم السلام) به دنبال راه حلی امروزی باشیم و در پیچ و تاب های زندگی امروزی، به بهانه سرگرمی ها و مشغله های متعدد، گرفتار منجلاب سنگ دلی و بی توجهی نشویم. بعد از ظهر عاشورا حادثی برای اهل بیت امام حسین (علیهم السلام) رقم خورد که تن هر انسان آزادی خواهی را می لرزاند. با یتیمان امام (علیهم السلام) آنچنان برخورد سنگ دلانه ای کردند که دل سنگ را آب می کند. گوشواره از گوش بچه کشیدن، فقط از موجوداتی سر می زند که در سینه هایشان سنگ داشته باشند؛ وگرنه با شنیدن این جنایت ها، قلب به تپش می افتد و گاهی از شدت ناراحتی، دوست دارد از حرکت بایستد. رسول خدا، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) برای نجات ما انسان ها راه حلی اجتماعی و بسیار اثرگذار قرار داده اند: «أَتُحِبُّ أَنْ يَلِينَ قَلْبُكَ وَ تُدْرِكَ حَاجَتَكَ؟ إِرْحَمِ الْيَتِيمَ وَ اِمْسَحْ رَأْسَهُ وَ أَطْعِمَهُ مِنْ طَعَامِكَ يَلِينَ قَلْبُكَ وَ تُدْرِكَ حَاجَتَكَ»^۳ (آیا دوست داری نرم دل شوی و به خواسته ات برسی؟ به یتیم مهربانی کن و دست محبت بر سر او بکش و از غذایت به او بخوران تا دلت نرم شود و به خواسته ات برسی).

رسیدگی به یتیمان

در روایات زیادی بیان شده که اطعام مساکین و یتیمان و رسیدگی به



۱. سعدی شیرازی.
۲. محمدنبی تویسرکانی، لثالی الأخبار، ج ۱، ص ۱.
۳. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۱۶۰.

آنان قلب انسان را نرم می‌کند.^۱ در این دوره‌زمانه هیچ بهانه‌ای برای کمک‌نکردن به یتیمان پذیرفته نیست. سازمان بهزیستی سرپرستی یتیم‌ها را به عهده دارد و هرکسی به راحتی می‌تواند یک یتیم را انتخاب کند و ماهیانه مبلغی، هرچند مختصر، به حسابش واریز کند. در ضمن، مهم‌تر از کمک مالی، کمک روحی به این افراد است.

همسر شهید چمران خاطره‌ای زیبا از همسرش بیان می‌کند:

لبانای‌ها رسم دارند اولین عید بعد از ازدواج دور هم جمع می‌شن؛ اما مصطفی اولین عید زندگی مشترکمون رو توی مؤسسه موند. ازش پرسدم: «چرا پیش بچه یتیم‌ها موندی و نیومدی خونۀ ما؟» گفت: «بعضی بچه‌ها عمه و دایی و... دارن و میرن تعطیلات عید. اونا وقتی برگردن برای کسانی که هیچ‌کی ندارن، خاطرات عیدشون رو می‌گن. من پیش یتیم‌ها موندم تا باهاشون بازی و تفریح کنم. می‌خوام وقتی اونا میان و خاطره تعطیلات عیدشون رو می‌گن، اینا هم خاطره‌ای برای گفتن داشته باشن و خجالت‌زده و دل‌گیر نشن.»^۲

این توجه به یتیم و یتیم‌نوازی از عادت‌های قطعی و فضیلت‌های دائمی زندگی اهل بیت (علیهم‌السلام) بود؛ اما این محبت و رسیدگی به ایتام را در حق ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) به خوبی جبران کردند!

قاتلان سنگ دل

دل‌ها که سنگ شد، انسان حاضر می‌شود به صورت دختر بچه هم سیلی بزند؛ قدرت پیدا می‌کند با تازیانه کودک گرسنه و تشنه را در بیابان پراز خار بدواند و پاهای لطیفش را مالا مال از زخم کند؛ اگر دل آدم از سنگ شد و خود را از دایرۀ عنایت ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) خارج کرد، حتماً می‌تواند برای یک

۱. نک: محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۹، ص ۵۴۱.

۲. نک: حبیبیه جعفریان، نیمۀ پنهان ماه (چمران به روایت همسر شهید).



انگشتر... مراقب دل خود باشیم. اگر کسی سنگدل شد، سر بزنگاه‌ها این سنگ‌دلی خود را نشان می‌دهد؛ آن وقت است که دیگر بدن امام و غیرامام نمی‌شناسد، سر امام و غیرامام نمی‌شناسد، زن و مرد نمی‌شناسد. حتی گریه می‌کند؛ اما نمی‌تواند دست از جنایت بردارد. کار به جایی می‌رسد که جلو چشم خواهر، خنجر بر گلوی برادر می‌گذارد....

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ...

«السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ» (سلام بر آن سر بالای نیزه‌رفته.)

«السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى» (سلام بر آن که درملاً عام سرش

بریده شد.)؛ یعنی سلام بر آقایی که جلو چشم‌های زینب سرش را بریدند.

«السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ» (سلام بر آن اعضای قطعه‌قطعه شده.)

«السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ» (سلام بر آن بدنی که غارت شد) و حتی

یک لباس برایش نگذاشتند.

«السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمُظْلُومِ» (سلام بر آقایی که مظلومانه کشته شد.)

«السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ» (سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده.)

«السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ»^۱ (سلام بر آن گونه خاک‌آلوده.)

یعنی به هر باری که این صورت بر زمین افتاد، امام زمان علیه السلام سلام داده‌اند.

کجا بر زمین خورد؟ اولین بار اینجا بود: «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ

ضَعَفَ عَنِ الْوُقُوفِ. فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ جَرٌّ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهِهِ فَأَخَذَ

النُّوْبَ لِيَمْسَخَ الدَّمَ عَنْ جَبْهِهِ. فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ

عَلَى قَلْبِهِ ثُمَّ أَحَدَ السَّهْمِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ

فَضَعُفَ عَنِ الْوُقُوفِ وَ وَقَفَ. طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْمُرِّيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ

طَعَنَتْهُ فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ...»^۲ ضعف

بر اندام مبارکش مستولی شده بود. ایستاد تا اندکی استراحت کند. در

این حین، ناگهان سنگی آمد و بر پیشانی مبارکش اصابت کرد. لباسش را

بالازد تا خون را از پیشانی‌اش پاک کند. ناگهان تیر سه شعبه زهرآلودی به

۱. زیارت ناحیه مقدسه.

۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، صص ۱۲۰ و ۱۲۴.

قلب مبارکش اصابت کرد. تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید. خون مانند ناودان فوران کرد. توان جنگیدن از آن حضرت سلب شد و از حرکت باز ایستاد. یک وقت صالح بن وهب ملعون چنان نیزه‌ای بر پهلوئی حضرت زد که از اسب با سمت راست صورت بر زمین افتاد. در مقاتل تعبیر چنین است: «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَنْ فَرَسِهِ.» سَقَطَ یعنی بی‌اراده حضرت نقش زمین شد.

دومین جایی که با صورت به زمین افتاد کجا بود؟ «حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ عَلَى كَيْفِهِ الْيُسْرَى وَضْرَبَهُ آخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَةً كَبْرًا عليه السلام بِهَا لَوْجُهُ وَكَانَ قَدْ أَغْيَا وَجَعَلَ يَتَوَّءُ وَ يَكْبُ»^۱ از هر سوی به امام حمله کردند. زرعه بن شریک ملعون ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد. دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد؛ طوری که ابی‌عبدالله عليه السلام با صورت به زمین افتاد. بعد از این ضربت، حضرت به زحمت می‌نشست و بر زمین افتان و خیزان می‌رفت.

سومین جایی که صورت به زمین نشست، آنجایی بود که شمر ملعون وارد گودال شد «وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ يَبِيدُهُ»^۲ با چکمه روی سینه حسین عليه السلام نشست. خنجر بر گلو می‌کشید، محاسن خونی ابی‌عبدالله را به دست گرفت. یک وقت سر را برگرداند و صورت روی خاک نشست. «السلام على مذبوحٍ مِنَ الْقَفَا»^۳ (سلام بر آقایی که از پشت سرش را بریدند).



۱. همان، ص ۱۵۷؛ فاضل دربندی، اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۶۶.
 ۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۶.

کتابنامه

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه، به کوشش محمد بن حسین شریف رضی، تحقیق صبحی صالح، ج ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.

۱. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ

الملوک والامم، ج ۵، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲.

۲. بوداغیانس، آرمان، گل مریم، تهران: نشر صریر، ۱۳۸۵ش.

۳. بهبهانی، محمد باقر بن عبدالکریم، الدمعة الساکبه فی أحوال النبی (ص) و

العترة الطاهرة، بحرین-منامه: مکتبه العلوم العامه، ۱۴۰۸ق.

۴. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، ج ۴، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.

۵. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (ع)، ج ۱، قم: مدرسه امام

مهدی، ۱۴۰۹ق.

۶. تویسرکانی، محمد نبی بن احمد، لئالی الاخبار، ج ۱، قم: مکتبه العلامه، ۱۴۱۵ق.

۷. ثبات، نفیسه، یادگاران، ج ۸ (زندگی شهید ردانی پور)، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۸.

۸. جعفریان، حبیبه، نیمه پنهان ماه، ج ۱ (چمران به روایت همسر شهید)،

چ ۱، تهران: روایت فتح، ۱۳۷۸ش.

۹. جوادی آملی، عبدالله، حماسه و عرفان، ج ۸، قم: اسراء، ۱۳۸۴ش.



۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مجلدات: ۵ و ۸ و ۱۲ و ۲۱، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۱. حسینی خامنه‌ای، سید علی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، تهران: موسسه فرهنگی ایمان جهادی، ۱۳۹۲.
۱۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۳. حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۱۴. دربندی، فاضل، اسرار الشهاده، ج ۳، کربلا: العتبه الحسينیه المقدسه، قسم الشؤون الفكریه و الثقافیه، ۱۴۱۵ق..
۱۵. دستغیب، سید عبدالحسین، زندگانی فاطمه زهرا(س) و زینب کبری(س)، شیراز: کانون تربیت شیراز، بی تا.
۱۶. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱ش.
۱۷. شهیدی، جعفر، قیام حسین(ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق و تصحیح مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۲، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹. صداقت، علی اکبر، یک صد موضوع: ۵۰۰ داستان. قم: ناصر، ۲۰.
۲۰. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، الخصال، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۲۱. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، ثواب الأعمال، ج ۲، قم: دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.
۲۲. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، معانی الاخبار، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.

۳۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل اَبی طالب (ع)، ج ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۳۴. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، من لا یحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۳ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، چ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
۳۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ج ۲، مشهد: نشر المرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۲، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷م.
۳۸. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، تحقیق و تصحیح موسسه البعثه، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴.
۳۹. طهرانی، ابوالفضل بن قاسم، شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشور، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۶.
۳۰. عبدالله زاده، محمد مهدی، عبور از رمل، ج ۲، تهران: صریح، ۱۳۹۵.
۳۱. عرفانی، سارا، زنگ عبور، چ، بیجا: اتحادیه انجمن های دانش آموزی، اسفند ۱۳۸۶.
۳۲. عزیزی، عباس، سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امیرالمؤمنین علی (ع)، قم: معصومین (ع)، ۱۳۸۶ش.
۳۳. غامدی ازدی، لوط بن یحیی بن سلیم، مقتل ابی مخنف، ترجمه جواد سلیمانی، تحقیق یوسفی غروی، محمد هادی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰ش.
۳۴. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه احمد فهری زنجانی، تهران: جهان، ۱۴۲۷ق.
۳۵. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین،



- ج ۲، ج ۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
۳۶. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، *القاموس المحيط*، ج ۴، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳۷. قمی، شیخ عباس، *منتهی الآمال*، ویراسته کاظم عابدینی مطلق، تهران: مبین اندیشه، ۱۳۹۰.
۳۸. قمی، شیخ عباس، *نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم*، قم: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۹ش.
۳۹. قمی، عباس، *منتهی الآمال فی تواریخ النبی والّآل (صلوات اللّٰه وسلامه علیهم)*، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ق.
۴۰. قمی، عباس، *سفینه البحار*، ج ۶، ج ۱، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۴۱. کفعمی، ابراهیم ابن علی عاملی، *المصباح للكفعمی (جنه الامان الواقیه)*، ج ۲، قم: دار الرضی، ۱۴۰۵ق.
۴۲. کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، به تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۶، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۳. کوفی، ابن اعثم، *الفتوح*، ج ۵، ج ۱، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.
۴۴. کوفی، محمدبن اشعث، *الجعفریات*، ج ۱، تهران: مکتبه النینوی الحدیثه، بی تا.
۴۵. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد بن مسرور، *کامل الزیارات*، تحقیق و تصحیح عبدالحسین امیری، ج ۱، نجف الاشرف: دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ش.
۴۶. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۷. گروهی از نویسندگان، *تاریخ امام حسین (ع): موسوعه الإمام الحسین (ع)*، مجلدات ۱۵ و ۱۶. تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۹.
۴۸. لیثی واسطی، علی بن محمد، *عیون الحکم والمواعظ*، تحقیق و تصحیح حسین حسنی بیرجندی، ج ۱، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ش.

۴۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳.
۵۰. محمدی اشتهاردی، محمد، داستان دوستان، اصفهان: نسخه دیجیتالی مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه.
۵۱. محمدی ری شهری، محمد و حمیدرضا شیخی، میزان الحکمه، ج ۷، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۶.
۵۲. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی، ۱۳۷۱.
۵۳. مستغفری، جعفر بن محمد، طب النبی (ص)، به تصحیح علی اکبر الهی خراسانی، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵.ق.
۵۴. مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، تصحیح و تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹.ق.
۵۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۸، قم: صدرا، ۱۳۷۲.ش.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱.ش.
۵۷. موسوی مفرم، عبدالرزاق، مقتل مفرم، بیروت: موسسه الخرسان للمطبوعات، ۱۴۲۶.ق.
۵۸. ناطق، ساسان، هنوز مرا نشناخته ای (خاطرات بسیجی شهید مرحمت بالازاده)، ج ۱، خط هشت، ۱۳۹۴.ش.
۵۹. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مجلدات ۷ و ۱۰، ج ۱، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸.ق.
۶۰. ماهنامه فرهنگی اجتماعی سیاسی فکه، شماره ۱۲۶، شرکت رواق روشن مهر، آبان ماه ۱۳۹۲، سال یازدهم.
۶۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمة، ج ۲، تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱.ق.
۶۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن



- الجواهر، تحقیق اسعد داغر، ج ۳، ج ۲، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۶۳. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۶۴. خمینی، سیدروح الله، *صحیفه امام خمینی*، ج ۱۹، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
۶۵. واعظی قزوینی، صدرالدین، *ریاض القدس*، ج ۲، تهران: اسلامی، بی تا.
۶۶. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، بیروت: علمی، ۱۴۱۹ق.
۶۷. گروه پژوهشگران، *روایت مقدس*، قم: مؤسسه فرهنگی روایت سیره شهدا، بی تا.
۶۸. آفریدون، مصطفی، *شب های جزیره ماهی*، ج ۱، تهران: شاهد، ۱۳۸۵.
۶۹. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *مدینه معجز الائمّه*، ج ۴، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۷۰. وحیدیان، حمید، «از وزارتِ تنهایی تا وزیر پیشگیری از خودکشی!»، دسترسی در: کیهان، ۲۰ اسفند ۹۷.
۷۱. صمدی، محمدعلی، «آقای خامنه ای! بگوید دیگر روضه حضرت قاسم (ع) نخوانند»، دسترسی در: مشرق نیوز، ۸ بهمن ۱۳۹۰.
۷۲. نجفی اردبیلی، سیداحمد، «مهدی رتبه ۴ کنکور پزشکی را با دفاع از میهن خود معاوضه کرد»، دسترسی در: پایگاه خبری قم نیوز، ۲۷ آبان ۱۳۹۴.
۷۳. «دوگانگی در تربیت کودک، چه عواقبی دارد؟»، دسترسی در: مجله ننی بان، ۲۵ شهریور ۱۳۹۶.
۷۴. «ما در قبال تمام کسانی که راه کج می روند مسئولیم» دسترسی در: پایگاه خبری_تحلیلی فرهنگ ایثار و شهادت (فاش نیوز)، ۲۰ اسفند ۱۳۹۳.
۷۵. «نامه یک دختر ۹ ساله به رزمندگان اسلام»، دسترسی در: پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۸.

۷۶. «بازتاب جهانی مراسم تشییع سردار سلیمانی در تهران» دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۶ دی ۱۳۹۸.
۷۷. «ماجرای شهید لبنانی و جهیزیه ایرانی همسرش» دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۲۰ اسفند ۱۳۹۶.
۷۸. «انگلیس وزیری برای پیشگیری از خودکشی منصوب کرد!»، دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۸ مهر ۱۳۹۷.
۷۹. باقری‌راد، ساناز، «تیر خلاص تنهایی بر سبک زندگی غربی/ جامعه انگلیس رکورددار انزوای اجتماعی»، دسترسی در: خبرگزاری فارس، ۲۶ اسفند ۱۳۹۶.
۸۰. «مادر سنگدل، دختر چهار ساله‌اش را برای ازدواج دوباره گشت»، دسترسی در: خبر آنلاین، ۱۳ مرداد ۱۳۹۵.
۸۱. «قساوت قلب چه بر سر انسان می آورد؟»، دسترسی در: خبرگزاری رسمی حوزه، ۲۵ خرداد ۱۳۹۹.
۸۲. «لقمه حرامی که توفیق نماز شب را سلب کرد»، دسترسی در: قنوت (مرکز تخصصی نماز)، ۱۵ فروردین ۱۳۹۸.
۸۳. «اصول حاکم بر جامعه قرآنی (خدمت به مردم)»، دسترسی در: سعدا (پایگاه نشر آثار حجت الاسلام راجی)، ۱۸ خرداد ۱۳۹۶.
۸۴. «سیره اخلاقی شهیدان (شب زنده داری)»، دسترسی در: پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، اسفند ۱۳۸۵.
۸۵. «نماز اول وقت شاه کلید حل مشکلات (حکایت اهل راز)»، دسترسی در: کیهان، ۱۳ دی ۱۳۹۸.
۸۶. «کنیه‌ها و لقبهای حضرت عباس علیه السلام» دسترسی در: پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، مرداد و شهریور ۱۳۸۷.
۸۷. «شهید آوینی و خانواده»، دسترسی در: خبرگزاری فارس، ۱۸ فروردین ۱۳۸۸.



